

۴۹۹

الف ۲۹

انصارات
کجور
۱۶۱

۴۹۷
۱۴۲۵۴

انصارات کجور

لراج لقم

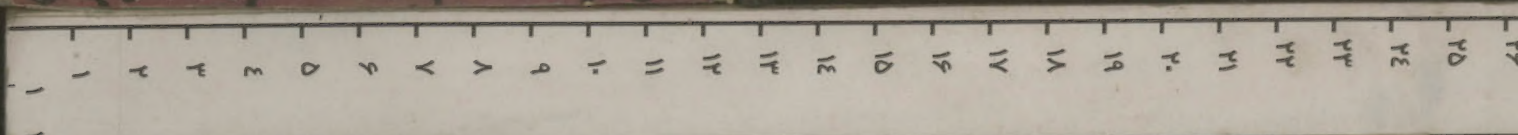
فادی

ی
سیرادار

کمال الدین حسن کاشفی

محرر من خبابی

سنة ۱۰۳۱



انصارات نجوم

۴۹۷
۱۴۲۵۴

انصارات نجوم

لراج القمر

ماهی

ی

سماں الدین حسنی کاشفی

محرم ثامن حبابہ

سنة ۱۰۳۱



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اجیارات
کجور

۴۹۷
۱۴۲۵۴

اجیارات کجور

لواحق لاف

ماہی

سکال الدین حسنی کاشفی

محکم ترین حسابہ

سنة ۱۰۳۱



اختیار السجود

۱۴۲۵۴

۴۹۷



و از در این باب آن مایه های فارسیان مضامین و نشانی
و سولات مبادین حکمت پروری رسد و بدین لایحه
جسار فرزند سحر کاشف که لغات بسوی سید
پر قوی از شمع جمیع موع اسرار ایشاق قم اندوخت
در قلم انعام و همت اجمال پذیرد و بی باطله تشبیه و
مطهره ربیب این بیاضات مزاجات و قتی بدایت
قبول خواهد رسید و این دیباچه خیر کاهی بر تو نور علی
نور خواهد یافت که بکثرت مطالعه خدمت است
سعادت و خجاست آصف امام دستور الامام علی
الاحمر ابشده قاعده معاذ النور را از کتابت نقطه
دایره ایله منطقه قدر چهل و نه مرتبه و این العبد
بالافاضه العلیه مقرر اجازت القضاة بالشرع است
الملکیه مرآت الحاکمات الحاقا سینه امیر المومنین
عبد السلامین قریر مطلع لدی الخواتین لمسن امین
شوار و در وقت که در مضارقه قدر این ایام را

است
اعتباراً بقرن

۱۳۲۵۴

۴۹۷



الف
۳۷
۴۹۹

۱۴۲۵۴

و او نه دقایق آن مایه می فارسان مضامین و در
 و سهولات مبادین حکمت پروری رسد و بدین لایحه
 جهان افزور سعده کاشفیه که لغات بعد سیمانه
 پر قوی از شفاعت جمیع ملوچ اسرار ایشان تواند بود
 و رقم اتمام و سمت احوال پذیرد و بی غایب تشب و
 مظنه رتب این بضاقت مزاجت و قبی بدایت
 قبول خواهد رسید و این دیباچه حیرت گاهی پر نور علی
 نور خواهد یافت که بشرف مطالعه خدا هم آستان
 سعادت فرجام آصف امام دستور الامام علی
 الامر الاشهر قاغیا معاذ الوزرا ارشادین با نقطه
 دایره ایله منطقه قدر جلاله بر قوا این العدل
 بالافاضه العلیه مقرر این الفضل بالاشرافات
 المملکة مرآة الممالک الخاقانیه امین الخیرات السعاده
 عدالین غریب مطاع لهدی الخواصین للمسن امین
 شوارعه رفعت که در مضمار قدر این پیام رام

۵۴۹

رایض الحاکم است **نظم** آصف بجای محمد الدیرجی کاف ب
در مقام خادمان زجمله خدایم است **لا** زالت بقیان
دولت مولده الدعا یم وار کاحل شسته مؤکده المعالم
مشرف کرد و بنظر ارفا و عین رضا ملو ط و محطوط
شود و اگر چه قفل در پهن یفتن میداند و غرور سنا
تجقق می شناسد که اید این تحفه مخفر که حکم **عمل القدر**
الحی دارد غایت باسلط و نهایت جرات
به این نخته منراستحقاق نظر خداوندی که محک عدوم و
نفاذ ارباب نبوت ندارد فاما رجاء و اتق و یقین
صادقت که بعوارف میکنی از می و عواطف
در ویش پروری انظار میامن آثار متوجه این
مختر ساخته تجمل رضا و توقع قبول مانند شایه که مقصدی
تألیف این مجموعه با فاضلات مراض عالم فیاض
اتفرقات غیر متقدیس از حیض جمل و او مار
باج عزت و اشتها رتقرقی شود و از محض الطاف

و انچه الاثار و عین اعطاف لایحه الانوار تعطفی تم
اختری و سعی اعلم اشعل منطی شود **پیت** گرم بکوسه
شکسته و ابر پرسی **نک** شک شوم بیزکی و مشتری بجات
و من الله نیل الطالب و المقاصد و هو مراد کل طالب
و قاصد و وضع اسای پس این سالک بر مقدمه و و مقاله
و خاتمه لایق افتاد چنانچه در فهرست موضع میشود **مقدم**
در تعریف اختیار و موضع و مبادی آن و فوایدی که
بر استیصال آن مترتب شود متعل بر **فصل اول**
در تعریف اختیار **فصل ۲** در موضع و مبادی این
علم **فصل ۳** در فایده چیست **مقتل** **فصل ۴**
در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز
از آن لازم باشد و آنچه اسباب کمال
اختیار بود و این مقاله بر سه فصل اشتمال دارد **فصل**
اول در شرایط کلیه که اختیار بی آن نشایه
فصل ۲ در آنچه بی احتراز از آن در اختیارات

بزیاده و آن صد و پنجاه و پیمه اختیار که مطلوب باشد
 و بزودی بنظر اطلاع در این **فصل ۳** در بیان اختیار
 معرفت مشتمل بر پست **فصل ۱** در اختیار
 بر اتصالات قمر کواکب **فصل ۲** در اختیار
 نزول قمر در بروج خالی **فصل ۳** در اختیار
 بحلول آن در منازل **فصل ۴** در اختیار
 بعمل بوریان **فصل ۵** در اختیار
 به هب حکما **فصل ۶** در اختیار
 فتح قلاع **فصل ۷** در اختیار
 مخصوصه **فصل ۸** در اختیار
 به هب مضراتی **فصل ۹** در اختیار
 کواکب در حدود یکدیگر **فصل ۱۰** در اختیار
 و پس بوفوع **فصل ۱۱** در اختیار
 کواکب در دج و یکدیگر **فصل ۱۲** در اختیار
 ایام مقته **فصل ۱۳** در اختیار

و تحقیق موضع آن **فصل ۱۴** در اختیار
 بت کواکب غیر آفتاب **فصل ۱۵** در اختیار
 ساعات بقول ابی معشر **فصل ۱۶** در بیان اختیار
 مامونی **فصل ۱۷** در بیان اختیار
 به هب حکما **فصل ۱۸** در اختیار
فصل ۱۹ در اختیار
فصل ۲۰ در اختیار
 در لحاظ عریه و پیمه و غیره و در اختیار
 و بعد از توضیح فرست شروع می شود در مقدمه کتاب
 بعون الملک الوهاب **مقدمه** در تعریف اختیار
 و موضع و مبادی و فوائد آن مشتمل بر **فصل**
فصل ۱ در تعریف اختیار و روضه المبین آورده است
 که اختیار پدید آمدن وقتی معهودست جهت همی که
 مناسب آن شده و نزدیک باین محنت آنکه حکیم
 فاضل کیا گوشتیار گوید اختیار طلب سعادت وقتی
 مختار بود که آن وقت موافق مطلوب و مقصود باشد

و حاجت صاحب غرض باشد از مدخل معارض حتی
 پسندیده در ایام علامه فخر الملت و الدین الراسخ
 فرموده که اختیار عبارت از برگزیدن مستی بود
 که آن سترین و قضا باشد که یافتن شود از آن
 اوقات که موافق مقصود بود در اندک که آنوقت
 در وی طلب کند حاصل این تعریفات همانست که
 اختیار طلب حق معبودست مناسب مطلوب و موافق
 مقصود و صاحب کفایت التعلیم آورده است که اختیار
 کردن مزاج آسمانیت برای آغاز کار بایستی
 تا حکم آن بر وقت آن مزاج حاصل آید اگر آن کار
 در وقت آن مزاج کرده شود و پس سبب و است
 که غنمت در اسباب کلیه آن کار تا نماند و از
 مبادی باز جویند که آن هم از جمله کمالات یا استیلاست
 اگر ممکن باشد آنجا اختیار کنند تا فایده بر آن قریب
 کرده و در اختیارات باختری آورده است که چون

برای کسی اختیار می کنند اگر طالع آنگاه معلوم باشد
 باید که اول در طالع اصل و اثبات و تحویل او نظر کنند که
 بر آن هم ولایت یانه مثلاً شخصی اختیار تزویج می بخشد
 که اول ببیند که در طالع او بر تزویج دلیل است یا نه اگر
 آن دلیل تمام باشد آنجا در اختیار آن شروع
 بفرموده و الا در آن خوض نباید کرد تا محال جللی نگردد
 باشد و قضیع اوقات نموده و اگر طالع اصل معلوم نباشد
 باشد طالع مسکون را قایم مقام طالع اصل دارد
 بشرطی که در ساله صلاح عطار دگر گشته و هم
 اعمیل باختری فرموده است که سلطان مغالیه بن خیر
 ماضی انا را الله بر بانه بنجرا امر کرد که جهت با سوزی
 کند و مدتی در آن میان اهل این صنعت منازعهها
 رفت تا بر یک اختیار اتفاق نموده بعد از آن
 سلطان از آن سوزی شایانی افتاد و فسخ غنیمت نمود
 و هر یک ایشان صنایع شد پس شرط آن بودی که

از روی طالع اصل و اشیا طالع تحویل پادشاه بدیده
تا آن سپهر وقوع خواهد یافت یا نه تا اینهمه من
نمیشد ندی و در بعضی از کتب اختیار مسطورست
که چون کجا در طالع دو الودی سیح دلالت نمیدند
بر سفر و دلیل نویستی در طالع نیز بود قرب سه سال
اجازت ندادند که سفر کنند و اختیار را موقوف داشتند
و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود از سخن حکما
عدول نموده **فصل ۲** در موضوع مبادی این
علم موضوع هر علمی آن چیز باشد که از عوارض ذاتی
آن بحث کند چنانچه در علم طب از احوال بدن
انسان و از حیثیت صحت و مرض و موضوع این
علم اطلاق و کواکبت از آن و که از قوت فعل آورده
آنچه را که اختیار او کرده باشند و مبادی هر علمی آن
باشد که موقوف علیه شمع و معانی آن
علم و مبادی این علم بر آنجمله که امام آورده است

فضا

فضایا و تجربی بود و قضایا مقبول نه مبین تجربیات
چنانچه مذکورست که هرگاه قمر صاحب
طالع متصل نباشد یکو یک از سیارات بر آینه باید
که ایشانرا متصل گردانند یکو یکی از ثوابت که آن کوکب
بر مزاج آن غرض باشد تا مقصود حاصل گردد و معلومست
که تجربه معرفت طبایع ثوابت نرسد زیرا که کثرین
در صحت تجربه است که یک فعل از یک کوکب یک
درجه بار یا بیشتر و این وقتی ممکن بود که عمر بدان فاکند
که کوکب ثابته دوره یا پیشتر تمام کند و مقررست که
یک دوره ایشان قبول اصح در مدت پست و چهار
هزار سال تقویم تمام شود پس عمر قلیل تجربه احوال
کثیر ایشان وافی نباشد و آنچه از طبایع پست رکابان
ثابته معلومت جز بوجی و الهام بحیله فهم در نیاید و این
از قبل معیولات پس محقق شد که در مبادی این علم
بقضایای معوله حاجت چنانچه بقضایای تجربه **فصل ۳**

در فایده و اختصار و بنا برست قبل از مقصود و قیاس
که در آن که در ظهور فایده و مفید بود و اگر حکم بطریق پس
آورد و درست که انفا و مشتق بالاحتساب و با احکام
نوعه الوقت و زاده علی فصل ما بین القدر احسن
و ان کما انت مقصود عنه فلیس بطریق الا احتساب
و ان کان ما یستعمل به سود یا علی السبیل
و جواب غیر تند پس بر این سخن آن حکم صریح
که هر طالع که بعد دلایل او پس در قوی بود صاحب
طالع نظری بود در همه سعادت و بیزاری و هر طالع
که بعد دلایل او منجوس و ضعیف باشد خداوند آن
طالع را بغیری بود در شرف و شادمانی و این بود
و غیره و چه باشد یا نه در الوجوه پس اگر طالع را دلایل
از هر دو صفت بود و بعد از آنکه دلایل غیره
بر عالی که بر آن است اگر چه آنرا تمام آن دلایل خوانند
و چون شخصی اختیار کند که شخصی طالع اصل باشد

و طالع قوی را دلایل خاصه در ایامی که تمسک
از آن ایام کنند و هر یک از او ایامی باشد پس اگر
در آیین بین طالع اصل و قول و طالع سعادت
مت دمی باشند و سعادت اختیار و موافق با آن هم
شود و شفاعت آنرا در این جهت و رعایت قوت
باشد و اگر تو این چنین در یک طرف سعادت باشد
و سعادت اختیار باشد و تفاوت زیاد باشد
چنانچه که اولی و اگر سعادت اختیار مساوی بود
تفاوت باشد از این جهت و در سعادت و قوت پس
و اگر تفاوتی شد همچنان و اگر هر دو سعادت اختیار
مساوی و طالع باشد و برین قیاس پس اگر در آنجا که
ایست تمام از هر دو بود و اگر تمام در یک طرف یا هر دو
در طرف راست یا چپ باشند و احمد و حسن و شریح
این همه ایراد کرد و چون دلایل طالع شخصی و قوت
اختیار و مشتق باشند در صلاح حال صاحب اختیار

پیدا شد و مختلف باشد بر مایه فرقه باشند و آنچه
توی توبه است او ظاهر کرد و زیرا که منسوب
تبی باشد با اختیار به آن چیز سودمند که بین
از فایده او دید و چنانچه او بین در دیدن ما
صحیح بودی نگاه دارد و اگر صحیح نبود
باشد او در آن بر وی غلبه کرد و در حق
نیاید و اگر اندک از چهاری بشود چنانکه طالع وقت
با طالع اصل مولود یا مرجع اشیا با طالع قبول
پرو نیست یا برده سعد باشند یا هر دو خیس
سعد بود و دیگر خیس اگر هر دو سعد باشند هر آینه
سعد آتی عظیم حاصل شود و اگر هر دو خیس باشند پشاک
خویشی بزرگ می آید اما اگر یکی خیس باشد و یکی سعد
این نیز بر مقتضای سعد غالب بود یا خیس
مستادی بود اگر سعد غالب باشد آنچه از وی در برابر
اسباب آن خواست بود و در آن خواست کند

و آنچه فیض آید پسب حصول سعادت شود و اگر
عقل طالب شود آنچه از وی با سبب سعادت
ستادی باشد منع آن سعادت باشد و آنچه زیاده
بیب حصول نیست کرد و اگر هر دو متادی باشد
انقراض از سعادت حاصل آید و سعادت در حق
ایجاد معلوم گشت فی هر شکله اعتبار یک سوخته
زیرا که اگر طالع حاصل بدین اشیا طالع زیادت کرد
اگر آن طالعها بدیده طالع نیست که بخیر معبود
بود آن نویسنده را از این که اندوه باشد که سبب
مرد سعادت کرد و پس اعتبار کردن نزدیک عقلا
در سعادت به **دست اول** در بیان شش طالع
همین اعتبار و آنچه از آن لازم باشد و آنچه
بیب کمال نیست و بدو اعتبار نیز بر نفس شال
دارد **فصل اول** در شش طالع سعادت و
شرط اعتبارات نجات بنابر اینست اول بشر خوا

عالمی کتب خانہ اسلامیہ، دار الفکر، بیروت

[illegible]

فیض الحق الدین برین نظم فرموده نظم اختیار هر
 را بری هفت شرط و در بیان کار و تکیه بر حق تعالی
 حال هر صوفی و عالم پیش همایش در حال علم و حقیقت
 الغرض صاحب غرض در این هفت شرط که چون در
 مساعدت کند رعایت جمیع لازم باشد اما صلاح
 حال قمر این شرایط و دیگر مقتضات و جمیع احتیاجات
 از برای آنکه او نزد دیگرین پستار گانت اما آنکه
 کیفیت تاثیر او در دست و پیر و شبه نیست که حرکت
 قمر اسرار و حرکات و دیگر الوالت و حوادث عالم
 پر بسته و متدویر و دیگر پس ضایع است این چو اوست
 بحرکات سرمدی کردن انب و در دیگر آنکه قمر از
 غایت سرعت حرکت او از پستار کاه میگذرد
 اینجه که در اندوه و امتزاج این سبب حدوث
 حوادث کرده و بر روی اما آنکه کیفیت که تاثیر قمر درین
 عالم زیادت است آن نیز از غایت و ضعیف و ضعیف

و

بشرح مذکور و شواهد کتب که قمر بر این از شمع او و پیرش
 در کتابی و سبب نزله و نکاح شدن چون پر تو
 آنکه در این رسد بسیار طهارت و دیگر از تاثیر او
 آنست که چون اجتماع روی با استقبال شده و در
 محل معنی او را از اید الهی گویند تا رسیدن استقبال
 هر تباری و فلک که بر خیزد و در وقت چون شبهه باور پیدا کند
 با آنکه حقیقی و آنرا از یکدیگر بریزد و چون استقبال
 و در کرده و با اجتماع و در خست هر چه و فلک که بر خیزد
 و در و در روی جانور بدینکه و یکدیگی هم بر احوال او
 و این مجرب است و دیگر بوقت آنکه قمر از آفتاب انشعاع
 یا استقبال شده و متدویر از آفتاب و از آفتاب است و در
 صبح افتد و چون این وقت بگذرد و بستر کرده و دیگر
 و در اجتماع و استقبال آب و دریا و رود و در
 اضطراب افتد که آنکه آفتاب برگردد و مسکن
 کرده و جز در روی محیط از طلوع و غروب قمر طهارت

و اگر چه آخری مشهور کرده اند که چون ماه از افق
 شرق ظاهر گردد آب در پایی محیط مایل بر آن
 گردد تا آنکه قمر بوسط النهار رسد باز چون از همان
 در گذرد آب باز پست شدن گیرد و بتدریج میرود
 تا چون قمر باقی مغرب غرق شود باز برآمدن کسیر
 و چون از قمر الارض در گذرد و یکبار به باب برگردد
 و باز پس شود تا قمر باقی مشرق رسد باز برآمدن کسیر
 و یکبار چون قمر از ستاره باز گردد و به پیری یونزد که
 بعضی رصد آن ستاره اولین شده در هوا قمر به آیه
 و چهارهای قلب و یا بس حرکت در آید و از آن
 باد و باران و آب و محضی وقت باشد که برگردد و پس
 بچندین دلیل روشن شد که تاثیر قمر درین عالم اسرار
 از تاثیر دیگر که است لاجرم صلاح حال در اختیار
 اولی باشد و در موضعه آورده است که صلاح حال قمر
 مغرور اور هر جنس یاری که بود ضرورت بود و دلالت

بر احوال جزئیة آنست چه او سر بر سرست و مراد از نقطه
 صلاح علی الاطلاق با حصول سعادت یا عدم ثبوت
 آن سعادت است و جهت ۱ آنکه شمالی صاف
 باشد و آن بعد از آنکه از آنجا در است از نقطه را پس
 وصولی به نقطه ذنبی ۲ آنکه در برجی پستیم القطب
 و آن در سر طالع است تا جدی ۳ آنکه در قوس بود و آن
 او تا در بر او الا در طالع و در مایل الیه یکبار باشد و نیم
 یا جز آن که در که ماه و ده او نه باشد و نه باشد که در او آید
 آنکه که کار به شاه انجام دهد و در اکثر است و است
 نفس طالع نشاید و این سخن از غریبی است و است
 نشاید به اکثر احوال اخبار بر خلاف است ۴ آنکه
 نه از خانه قمر بی تا فر باشد چه اگر میان ایشان نظر باشد
 دلیل و شواهدی در آن ملک تا هم ندیده که در ملک
 او را بد کند و نظر خانه بی از قمر آسانتر و تا تر باشد
 آنکه از سعدی مغرب بود و بعدی مشمس

۶ اگر روز و تحت الارض بود و شب و در وقت
 الارض و این را نیز گویند **۷** اگر اثنی عشری بود
 او با سیدی بود **۸** اگر متصل باشد از منی بعلوی
 یعنی از پستان به بر که دو دستاره چون در کف است
 متصل الیه بالای پستان و متصل باشد الا در غروب
 که بر عکس است **۹** اگر در خانه سیدی بود یا در
 وی یا در صحن وی **۱۰** اگر سیمای اول باشد
 صعود **۱۱** اگر در درجیات خضه و نیزه باشد
۱۲ اگر سیمای الیه باشد یعنی بر شش زیر وسط که
 آن **خط است** زیاد بود **۱۳** اگر از اید النور
 باشد زیادتی نور و قوت که از تریج اول پسین
 که شش باشد و تریج دوم رسیده و نقصان نور
 و قوت که از تریج دوم در گذشته باشد و تریج
 اول رسیده باشد و بعضی گفته اند که از اجتماع
 استقبال اید النور است و از استقبال اجتماع

نقص

ناقص است **۱۴** اگر از اید الحساب بود آن وقت
 که در نظام سیم چهارم بود از خارج و در نظام اول
 و دوم از آن و نیزه نقصان حساب و قوتی که در نظام
 و چهارم باشد از آن و نیزه در نظام اول و دوم از خارج
۱۵ اگر از اید در حد توان و قوتی بود که در نظام اول
 و دوم باشد هم از خارج و هم از آن و نیزه نقصان حساب
 و قوتی که در نظام سیم و چهارم باشد از خارج و نیزه
۱۶ اگر از اید در خانه شریف باشد یا فوج خود
 باشد **۱۷** اگر متعارف نبود باشد یا کوکبی سیم
 باشد **۱۸** اگر در شرف شمس باشد **۱۹** اگر از نخس
 پاک بود **۲۰** اگر متصل باشد بکوکب مؤلف چه
 در احوال یا اتوقی عظیم بود و باقی اتصال قیاسی کب
 مذکور بود وقت مراد **اما غایت**
 از پست و دو و پست **۱** اگر وقت الشعاع
 باشد یعنی میان سی آفتاب که از دوازده درجه باشد

از درجات **۳۰** که مختص باشد **۳۰** در مقابل
 اکتساب بود **۴۰** که تریج اکتساب بود **۵۰**
 اکتساب در مقابل تریج و مقارنه نخستین باشد **۶۰**
 اکتساب در چپ نخستین **۷۰** اکتساب در چپ
 دوم از ده درجه باشد یا کمتر یعنی مطلقا که یک باشد
 و از آن معلوم و معمول علیه نیست **۸۰** اکتساب در طریق
 محرق باشد **۹۰** اکتساب در پست و مد و نخستین
۱۰۰ اکتساب در آشی و غریب باشد و نخستین یا در مقابل
 آن **۱۱۰** اکتساب در ایل الوه باشد که در سیم که قریب
 اوست و از حد تریج اکتساب در سیم بود **۱۲۰** اکتساب
 اکتساب در چپ نخستین از سیم که بود **۱۳۰** اکتساب
 و شش اکتساب یعنی هر چه در ایه و پروان و دو سیم
 کتب اکتساب کند و بدتر اکتساب و نخستین شش باشد
 بحسب قرائن و جهای قریب و نخستین یا در ضعیف دارد
 چنانچه به خط پروان مد و بال می رود و اگر در جزایر شود

الکلی

قریب کتب باشد چنانچه قریب و از قریب
 کتب است که از شرف پروان و چنانچه ستو
 باشد **۱۴۰** اکتساب در چپ باشد یعنی از شرف
 قریب که در ده و شرف است **۱۵۰** اکتساب در چپ
 باشد که در بال است **۱۶۰** اکتساب در ششم و ششم
 و دو از ده باشد از سیم مقارنه **۱۷۰** اکتساب در
 باشد **۱۸۰** اکتساب در مد و باشد **۱۹۰** اکتساب
 اکتساب باشد **۲۰۰** اکتساب در درجات قریب و مطلق
 و درجات اکتساب بود **۲۱۰** اکتساب اکتساب بود
 یعنی در ایل و سیم که بود و در آن سیم و در سیم
 کتب اکتساب کند **۲۲۰** اکتساب اکتساب بود یعنی
 در چپ و در ایل و سیم که بود کتب اکتساب
 و آن ایل قریب و تحصیل که باشد **شرف ۲۳۰**
 مطلق حال آن است که قریب و در آن از سیم
 باشد **۱** باید که بعد از در انقضای بود و باید و ناظر

۵ اگر طالع از برجهای پستیم الطول باشد تا آن
 که بر مراد با تمام رسد **۶** آنکه معود را در طالع
 محلی تمام باشد چنانچه میت یا شرف یا حد
 ایشان باشد **۷** آنکه معود بوی نامر باشد و نحس
 وی ساقط که نظر نحس بطالع دشواری باشد و نظر
 معود لالت بر کمال آن کار کند و اگر هم معود نامر
 بود در هم نوبت پس از آن قسط بود **۸** آنکه او تا پیچید
 از آن است باشد و نحس از آن ساقط و رعایت
 این یعنی بعد از طالع اول بعاشتر باشد پس بسایع پس
 بر بایع مکرور امور سلطان که اول بعاشتر نکرده پس
 بطالع و سابع در این **شبهه ۵** صلاح حال
 صاحب طالع و آن از پنج بد است **۱** آنکه نامر
 بود و بطالع پیچید ساقط نماید جدا بمل معاصرت متفق
 بر آنکه طالع استیلا بر غیر است وقت او بدش
 باشد روح پس آن که روح بدین متصل باشد

تا اسم حیات بر آن الطلاق آن کرد و از پشت
 که طالع را بسبب این که طالع و بطریق پس گشت است که
 بر آن پست است و نامر باشد چنانچه او همان باشد که کسی از
 منزل او دور باشد و او را هیچ نفعت خانایق م
 کردن نیز از متفق بود و پس باید که صاحب طالع
 که نامر باشد بطالع بر نظر باشد و اگر نحس بود باید که
 در آن دور بود و باید که نظر معود است بطالع مکرر بر نظر
 نحس از ثقیل است و نه پس و نیز هم از جمع
 و متاخر باشد **۲** آنکه معود بوی نامر باشد **۳**
 آنکه اسم الطلاق و معود آن وی باشد **۴** آنکه غیر نامر بود
 و اگر نحس نر باشد باید که نظر او بقر در آن و طالع بود
۵ آنکه قوی حال باشد بدست ذاتی از عرض
شبهه ششم صلاح حال کوکب عرض یعنی
 ساره که تعلق بطلع باشد و شش باشد مثلاً **۶**
 سلهای را آفتاب و شمس و یو الی از مملوای باشد

عطار و دقایق برن قیاس این شش جرات
۱ آنکه باطل بود و باطل اما اگر خیر بود باید که آن
مقابل و ترجیح باطل باشد ۲ آنکه باطل باشد و باطل صاحب
چنانچه آفتاب باطل و عطار و باطل ۳ آنکه باطل باشد
بصاحب باطل که در روز عطار آورده است که نظر عطار
صاحب که آنرا کوب الغرض گویند باید که باطل
و حکیم باشد و مصری برن فته است ۴ آنکه باطل
حال باشد و در مطول خود ۵ آنکه از حرکت و ضعیف
مسلم بود ۶ باید که عارضی محمود و میان عطار
عانه و صاحب و عانه باطل اصل صاحب
که در این چنین عاقبت است **شرط مستقیم** باطل
حال است الغرض یعنی عانه که تعلق بهم مطلوب و رشته
باشد چنانچه چهارم و ششم و نهم مغرور و هم حال شغال
باشد آن و آن سرور است ۱ آنکه در خانه
سعدی باشد قوی حال باطل باشد به ۲ باید که

عانه صاحب و اصل باطل بر لو و پسرم و باشد
و قوی حال ۳ باید که عانه صاحب از باطل صاحب
اعتقاد ساقط باشد و در اصطلاح حال کوب الغرض
و بیت الغرض و عانه او را پست و باید نمود که
بکاش که چون غرض و عانه او را باید باشد
عناایت و کمر سیح بود به **صل** و باید
از آن انان لازم بود که اگر چنانچه در اعتقاد است
از آن قیاس بسیار نمود و از آنکه در است که عانه
می باشد در است ۱ آنکه باید که عانه عانه
و باطل باشد عانه و شب الا در ترجیح مستثنی که
چون عانه مسعود باشد و در باطل باشد یعنی در و
این صاحب این عانه که می باشد چنانچه عانه و در
عنه باطل که گویند مستمر عانه و دارد باطل و معنی
از کاش که چون عانه در غایت تربیت و قنایت
قبول باشد و در تربیت لازم از سعادت و قنایت

نمود و روی حد آید پس متقی که در طالع باشد تغییر دای
عظیم در مزاج آنکس پیدا آید و بعضی گویند بود
نمود در طالع جایز بود و او در طالع لطیف تر بود و دارد
و در هر دو طالع مذکور است و او معتدل در جهت است
سفر خانه قمر و طالع ندارد و در بدو شمس نیز در طالع
اتحاد کرده اند اکثر سبحان و داد است اند چون
شمس در طالع و بعضی جایز دارند که سحر نیز در طالع
افتیاد مناسب است و این در بعضی استخراعی است
فصل است که در خیال ایما کنند **بابی** از قول حکما می گویند
هرست نیز که بود و طالع اندر خیرست و این کار
جهان از آن چنین باخترست که کند در طالع هر دو ده
۳ خد باید کرد و از آنکه ماه از طالع ساطع باشد
خدا باید کرد از آنکه خیرست ماه بهیچ در اول و او اول
۴ خد باید کرد و از آنکه خیرست قمر بر طالع در آخر ماه
و آنکه در ۵ خد باید کرد و از آنکه ماه در ابدا باشد

خاندان و نظیر دولت باشد بر آن دلیل مضبوط
و مشهور است در این کفر و کارهای زمانه
۶ حذر باید که از آنکه دولت و مطلع باشد یا نه
تفاوت است ۷ و در کتب الفقه ۸ حذر باید
که از آنکه خود مطلع یا مستند حاجت است
باشد یا غیرین یا حضور بین الفحشاء و المحرمه و کینه
استغری ۸ حذر باید که از آنکه کسی در آن باشد
حاضر صاحب و مطلع و اگر چنانچه حاجت باشد
که از دست و صاحب اختیار از مطلوب و بدو
۹ حذر باید که از آنکه خود از دست و مستقیم در دست
که صاحب این اختیار است ۱۰ حذر
باید که از آنکه خود از دست و مستقیم در دست
منسوب باشد که از دست و مستقیم در دست
حال قهر و زنجار بود و مستقیم ۱۱ حذر باید که
از آنکه قهر و زنجار باشد ۱۲ حذر باید که از آنکه

صاحب بیت الوضو باشد اگر خپس و اما باید که
 بطالع نالو بود از عادی عشر یا تسع یا ثلث یا
 خامیس هر چه کرد قتی که طالع شره گفته کند **۱۳**
 خدر باید کرد از آنکه در روز طالع خپس و او از دست
 بطالع نکرد از غیر وقت باید و سقوطش از طالع بجز
 قیام **۱۴** خدر باید کرد از آنکه طالع کی در جات
 افتاده باشد یا صاحب طالع نیک از آن در جات
 باشد **۱۵** خدر باید کرد از روزهای شوم و در آن
 وقت رابع شدن ستاره که باشد یا بسط یا ترقی
 ایشان یا در روزی که امر کلی باشد چون بلاهای عظیم یا برای
 به چاری عام و مانند آن **۱۶** خدر باید کرد از آنکه طالع
 برمی باشد از بروج معوج الطلوع خصوصاً در معاک
 که یکی را بست قامت نود و عا **۱۷** خدر باید کرد از آنکه
 قمر در برج معوج باشد مگر که از نظر معوج و خطی تمام داشته
 باشد و زاید نور بود چرا که اگر خپس باشد در برج

مقاله

منشا گفته کرده و کار و در آن خودم خود گفت چشت
 در می نماید **۱۸** خدر باید کرد از آنکه خپس و آن
 باشد و در دست خپل اگر بوقت و وقت روز بعد
 از آن و بعد از چید از منوات و در روز قتل از آن **۱۹**
 خدر باید کرد از ساعات است که منسوب است به طالع
 یا این حکیم یا قوری آنرا ساعات قمری کرده و آورده
 است که است از این ساعات اتفاق کرده و
 که آنقدر چکار می توان کرد از ساعات ملک و در آن
 ساعات و حکیم ابو مشیر و درین باب میانه حکیم
 و میگوید که هر که آنقدر کار می کند تا ۲۰ سال بزرگ و در
 ساعات چون بوقت نشستن و علم بر بستن و
 به چپس منتهی است و غیر آن غیر شیبانی که
 یا آورده و غیره است و می نماید و بهتر چریه
 اختیار کند و راست که عالی این ساعات و
 بختی بر آنده اما باطل است اما از نهد که حاجت

به خواست افکار و نیست سپهر فاج این ساحت
 و احوال آن در سال سیاه من بیشتر بی طبعی کامل
 ۳۰ خدر باید کرد از آنکه ماه از کوب علوی حضرت
 باشد و کوب سفلی متصل باشد که دلیل بر این آن
 مطلب بود و انقضای او از کوبی صاعد و اتصال
 او به کوبی باطل چنین حکم دارد و از کوبی بر کرده که
 در وقت باشد و کوبی پخته که از طالع ماقط باشد
 چنین معنی است و به و اگر این صورت در این
 قریب بود و باقی در دلیل قوت شایسته و
 ختم باشد ۳۱ خدر باید کرد از آنکه طالع حقیقی
 ششم و هشتم و دوازدهم طالع اصل مذکور است
 باشد که آن سبب چهارمی و غایت و غلبه اعدا
 باشد و در طالع تحویل و اشکای چنین حکم است و اگر
 طالع اصل معلوم نباشد طالع را بدل آن کار بر آن
 ۳۲ خدر باید کرد و قوت طالع و اجتماع مقدم

که کنگر از چو ن طالع اجتماع تبار باشد و کون
 بر آن مستولی باشد اقرا را باید کرد از جهات
 که دوام آن طلب باشد ۳۳ خدر باید کرد
 از جهات حساب که در اوقات که قمر
 بآن در جهات سه بجایت بخش و نه هم و
 ناشی است و اساس هر یک بر آن باشد و آن
 هشت یا شش باشد یا شش اول در اجتماع
 در بعد و درجه است و یا شش ثانی ط
 و یا شش ثالث و یا شش رابع مط
 و یا شش کوه آن نقطه استقبال و یا
 شش اول از استقبال در قریب ۳۴ درجه
 است و دریم که سیم و چهارم مط و غیر
 که نقطه اجتماع و حد و قیض است و جهت
 استقبال آن در سال سیاه من بیشتر قریب
 ۳۵ خدر باید کرد از ایام ناقصه و آن

از چنگلی ابتدا است حذر باید کرد و اگر ضرورت باشد
 قوت آن نهیست یا از نو پس نایب است اما اگر قرآن
 بخشیدن آن جزو دود و خوشیست ولی بپشتن آن قوت
 نایل شود و آنگاه که در راه شایسته بود **۳۱** حذر
 باید کرد از آنکه خداوند طالع با کلب غرض این است
 الحاح است با خداوند قهر غری باشد که عاقبت آن
 کار دخیم بود **۳۲** حذر باید کرد از آنکه قهر و متاع
 زحل بود و یا در تربع مرغ یا در تثلیث شتر به حال
 یا در تربع پس نه بود به حال برای آنکه در دفع بخت
 این کواکب است با ترمین نگرست پس بخت
 چهارم نشاید که چون آن کلب را با ترمین نگرست
 منوس بود و قرار با آن بهمان نظر باشد که نگرست منسا
 کرد و منسی نظر معین او بچرخ داد داشته اند و منیم
 بحرین اینج را پسندید و حق نیست که چون در اصل قهر
 با صدین چنین نگرست و در خست یا چنین نظر به بدین

قوی حال باشد و اگر صدین او به حال باشد نهیست
 از سعادت خبری نه باشد **۳۳** حذر باید کرد
 از انحراف ماه و در نو پس هر دو وقت قرار کرد
 او لیر باشد **۳۴** حذر باید کرد از اتصال ماه منوس
 چرا که بخش قوی حال باشد و او را شهادتی باشد
 نزدیک ماه باشد بخود او نه طالع نوی باشد که آنکه پس
 حصول مراد باشد یا پس از خدمت جوی در خانه اند
 عاقبت **۳۵** حذر باید کرد از انحراف اجتماع
 در طریقه فقره یعنی چون جمیع اجتماع در وقت و هم
 میزان شد تا در سه درجه مقرب در این اثر باشد
 کاه یا اجتناب باید نمود که آن طالعی در گشت **۳۶**
 حذر باید کرد از آنکه او را در چون اجتماع به اول و در یا
 اول سال بوده باشد تا شهادت مرغ **۳۷** حذر باید
 کرد از انحراف اعمال چون اسپتال در آخره
 تا آخر حال بوده باشد تا شهادت زحل **۳۸** حذر باید

در شهادت سم به و سم میگویند و غرض از اینست که
 حاجت نموده اند از اینست که بخورند یا به جهت
 از خود را بزم **فصل** در آنچه که در این
 چند نوع است **نوع اول** آنکه متعلق باشد به ابتدای
 و اشعار است امور و درین باب اصلی تمام و در حقیقت
 اجتماع و استقبال مقدم با احوال قریب و آفتاب و که
 جزو مقدم در طالع چندی است از سه حال بیرون باشد
 تا در او تا باشد یا در مایل الوته یا در زیر مایل و یا چون
 جزو مقدم در مایل اند تا باشد عالی از آن نیست که
 قریب از اجتماع یا استقبال معین بوده یا بخین
 یا غایب بود باشد از اتصال معین و بخین یا اگر با
 معنی بوده باشد بعد از آن بعدی و دیگر پس پسته
 دلیل خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در ابتدا و اگر
 معنی پسته باشد دلیل خوبی ابتدا و تباهی اشیا بود
 و اگر با معنی بود باشد و چون از برگشته بعدی متصل

شده باشد دلیل تباهی ابتدا و خوبی اشیا بود اگر کسی
 بپسته دلیل تباهی آن کار هم در ابتدا و هم در ابتدا
 اما اگر جزو مقدم در مایل از پسته مایل لا و تا و بود
 چهار که نه مذکور حیات باشد و اگر در مایل الوته باشد
 اقسام از موصیفت بود و الا در حاجت شر نیز اگر کان
 سعادت هر چند به حال باشد دوست بیست و پسته
 و اگر قریب از اتصال باشد معنی بود باشد و جزو در و بود
 دلیل قسط آن کار باشد یا مایل پستی و اگر در مایل
 بود آن کار در و بود توسط باشد و اگر جزو در مایل بود
 اندکی بضعف مایل باشد گفت اند که طالع و صاحبش
 و هم العاده و نه او نه شامت و آن پسته که قریب
 به مایل پسته و در مایل پسته ای کار بود در و بود
 و صاحبش اشیا عشره ماه و نه او نه قریب و نه
 چهارم از و جزو صاحبش سم العاده و دلیل اشیا
 کار باشد پس اگر خوبی ابتدا و اشیا خواهد بود و طالع

این لایل کند و این را مصلوح سازد و مصلوح نبوده
 و در کتاب سراج المومنین آورده است که در اختیار
 از مصلوح در باب عوائب غافل نباشد از برای آنکه
 اعمال تمام نموده الباقی عوائب و صاحب مصلوح را
 آورده است که مصلوح حال لایل آید است و خدا
 خانه او دلیل عاقبت پس حد آید و اگر حال
 صاحب بیت او یکی از چهار قسم تواند بود اول
 آنکه مقرر شده بود از او مصلوح و خداوند خانه او
 بوی خاطر باشد و آن دلیل غنی آید او شایسته بودیم که
 مقرر شده بود اما صاحب بیت از وی ساقط بود
 و این دلیل غنی آید و تبااهی آید و سیم آنکه مقرر
 شده بود اما خداوند خانه بوی خاطر باشد و آن دلیل تباهی
 آید و تباهی آید و چهارم آنکه مقرر شده باشد
 و خداوند خانه بوی خاطر باشد و این دلیل تباهی آید او شایسته
 باشد **نوع ۲** آنکه خلق در حال دلیل مصلوح اختیار

باید دانست که دلیل مصلوح کوکی باشد که مستولی بود
 بر مصلوح و مساوی بیشتر باشد و در بیان الکفایه آورده
 که دلیل مصلوح نه از مرتبه اول صاحب مصلوح پس
 صاحب ثروت پس صاحب مدد پس صاحب شکر
 پس صاحب در پس صاحب نه بعدی پس شکر
 مصلوح کوکی که در مصلوح بوی متصل باشد پس کوکی که در
 بود از چند هر که هم اگر شاد و شکر باشد و دلیل
 اول آنکه شکر و مصلوح و این دلیل پرست است
 رتیب پیدا توان کرد و این اول را در وجهی مصلوح
 مقام باشد از ضعف و قوت رعایت باید نمود
نوع سیم در این مصلوح مصلوح و مصلوح
 مصلوح نیست و مصلوح آنکه اگر مصلوح و مصلوح
 باید که مصلوح اصل شده یا مصلوح اصل باشد که اگر
 نویسنده آن بود و نبود و آنرا اگر سرشته و مصلوح
 مصلوح مصلوح نیست یا به سافت و مصلوح مصلوح

طالع اصل بخار توان داشت و برج اشما نیز توان
 و اگر ششم و ششم و ده از دم اصل باشد و پاک باشد
 از نو پس بعضی غایب و تابع و ثالث طالع
 باشد و او داشته اند که طالع خستیدار بود و گشت
 اندک و گشت که گوی که و الی الی از طالع گشت است
 سعد است یا خستیدار که سعد باشد باید که ویرگی از او تا
 طالع اختیار باشد بر مایل نه بهر آن بود که در فوق
 الارض شد پس در قوی عالی و سالم از نو پس
 اگر خستیدار و گشت و ویرگی باید که ویرگی در وقت
 حاجت بفرستد و در مایل خود نشاید گشت اندک
 باید که میان طالع خستیدار و مایل خود و شش گشت
 مسعود باشد و اگر در طالع خستیدار و مایل خود
 موجب زیاده و قی سعاد است کرده و **نوع چهارم**
 در آنجا تعلق بر لایح صاحب و او ده که دلیل صاحب
 کوکبی بود که در خانه حاجت بود و یا در او را آن خانه خالی

باشد و گشت اندک دلیل حاجت پس است و سهم الحاق
 و صاحب سعادت خستیدار و ویرگی که دلالت
 بر آن کار و او در حلقه پس بر امور مطلقانی و اصح
 است که در مکتوب دلیل نه از دست صاحب بود
 پس صاحب شرف او پس صاحب سهم الی حاجت
 پس قریب سهم الحاق پس کوکبی که در وقت حاجت
 بود پس کوکبی که در وقت حاجت بود پس صاحب
 سعادت پس کوکبی که در طالع دلیل است و بر آن
 این را لا مسعود باشد و در مایل خستیدار است
 بر وقت مطلوب و یا کرده و گشت اندک او نه است
 حاجت از طالع گشت و طالع اختیار باید که ویرگی
 طالع اصل بود باشد گشت که حاجت تمام نشود ویرگی
 و گشت اندک و ویرگی که طالع خستیدار بود حاجت تمام
 کرد و اما کم نفع باشد و ویرگی اشما باشد و نفع
 شایسته آورده است که اگر در طالع دلیل باشد و حاجت

باید که غایب بر اصلاح خانه حاجت از اقسا و دار
 و خداوند از اقسای حال کردانی بگفتند اند که در طالع
 اختیار بر احاطات اصلاح کوکبی باید کرد که در طالع اصل
 دلالت کند بر حصول این حاجت که اختیار بر محبت است
 و این مقدار کان اختیار است مثلاً یکی را طالع پسند
 و صاحب طالع و صاحب ثروت عطا رود و حاجت مست
 دولت و صاحبش ثمری دهد او را شرفش نبهر
 و مشتری و طالع و عطا رود از پیش که چهارم است
 بطالع نظر این لالت میکند بر وقوع توفیق پس چنان
 بعد از حاجت طالع اصلاح مشتری باید کرد که صاحب
 حاجت و حاجتی محمود میان مشتری و عطا رود کند
 باید داشت باید که مقبول بود از مشتری و اصلاح دیگر
 پرتو این بانه حاجت که کار توفیق به حاجت بود
 بر توفیق پس **فصل پنجم** در توفیق به حاجت
 کننده و دارم باید که در هر نسبت یا که که توفیق مستعد
 کند

کند و طالع کند تا آن نسبت یا که که توفیق مستعد
 عقد طالع چند صورت مقصود است شاید که این مقصد
 از برای آن فواید می باشد که هرگز زانی است نه
 و شاید که زانی بر دوی فراهم نیاید و در دست
 که چنانچه که زانی زانی و داشته و بگفتند که توفیق این
 توفیق باشد و شاید که که که توفیق در میان توفیق
 از پیش توفیق باید کرد که توفیق و حاجت آن است و طالع
 مستعد و می بود که چنانچه که توفیق توفیق و طالع توفیق
 می تواند داد و هر یکی را در این پسند مقصدی دیگر پسند
 در این است توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق
 ایشان شد **فصل ششم** در توفیق به حاجت
 اختیار احوال سهام از اقسا و طالع توفیق توفیق
 که توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق
 و اگر توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق توفیق
 سود باشد در رعایت حال سهم الغیب و خداوند او را توفیق

کند

و اگر بنا بر آن معنی از مدعی بود باشد که اجتماع
 و استقبال روی واقع بوده باشد بهتر بود در خارج
 شایع آورد است که بهترین اجتماع آن شده که باشد
 بعد از بود و خصوصاً در هر دو بهترین استقبالات آن
 بود که باشد است محمول باشد تخصیص شتری به نفع
 دلالت کند بر صلاح حال کار و در اندک گفت اند
 بهتر است که اجتماع و استقبال در بر جی باشد که طالع
 صاحب اختیار بود در اختیارات باید که معاذ
 اجتماع با استقبال قوی باشد که آن دلالت بر تقدم
 آن بر بقا و دوام کند و باید که اگر باشد مثلث اجتماع
 با استقبال در ماضی نیکو باشد از طالع و بطالع اگر
 و باید که معاذ بخود مقدم در تدای طالع اختیار باشد
 یا در خانه و شرف خود باشد یا در سه و دو و سود که آن
 دلالت بر خوبی آن کار کند احمد عید بلیغ که
 هرگاه که نیرین جمع باشد در درجه شرف پس

و اگر بنا بر اجتماع و تدای اختیارات معاد است معبر
 و در اختیار شایع که چون قرآنی است شرف شود و در
 درجه شرف برسد است آنکه **فروع ۴** در اولین
 با طالع و در درجه شایع آنکه است که معاذ
 اول از اندک و موافقت در کار باید که بر پستی است
 کند و معاذ و درجه شایع است خصوصاً در هر دو
 و بهترین شایع و شرف در کار باید که شایع تمام شود
 و بهترین شایع و شرف در کار باید که شایع و پستی در کار
 پستی بر خستیداری که لایق باشد باید که و پستی بر خست
 یعنی دامانی از ماضی نیکو باشد **فروع ۱۰** در
 مطلق بود که است و در از حصول ابر و از آن باید که
 اختیار بر کار می ملاحظه اوقات که بنا بر شایع است
 معاذ و مصلح وقت فعلی و است و برودت شایع
 و در ایام ماحول خون نباید گرفت و پستی در قبل از
 طالع شایع میانی و پستی در بعد از آن مصلح نباید شود

و اگر

و برین قیاسی رعایت این نوع دقیقه تا مری نباید
 که داشت که یکی از ساعات ضروری باشد و یکی آنست
 مشهور شود که آنست که در این اوقات جهت دفع
 ضرر جاری شود **نوع ۱۱** آنکه تعلق به ساعات و
 به آنکه ساعات را در آنست که اثری نیست پس
 که ملاحظه آن کرده شود چنانکه کارهای غیر اساسی
 اختیار کنند اعمال مطلقا را ساعت خواب و
 بهر آنکه پس رعایت ساعات نیز که بعد از است
 است آنجا است باید نمود و آنجا است که بعد از است
 است و در آن ساعات که در نصیب نهد و است و آن
 شایسته بود اعمال هر دو را و بعد از آن و از آن است
 و در نصیب عملی است و پسندیده بود و در عملی بود
 و همچنین حال آنکه اکثر و امتیاز این ساعات بعد
 در خانه است اما از آن جهت **نوع ۱۲**
 آنکه تعلق به ساعات و آنکه ملاحظه کیفیت بهر راه عمل

است و در آنست که برای آنکه کارهای مختلفه اگر
 از آن کیفیت که بر روی سر می باشد چون بهر
 و مفروضه آن بر وجه منطبق است یا بهر جهت
 موضع قرعیت طالع وقت و از هر جای منقلب شود
 بهیست پس پس طالع و میزان و مقدار آن نیز که
 و شب است نزد کثیر طاعت و اگر که می بود و کثبات
 شایسته چون یا ندانند آنچه و الجواز آن است مطلق
 قمر برج ثابت باید و آنکه ثابت است و در
 نیز در نور شمال باشد و نیز در غرب سبک و اگر
 ثابت که این اثبات باشد چون شرکت و آنکه آن
 قمر برج محروم بود و کما الله انجمن وقت اعتبار قمر
 و در منطبق به نزد وی ضا و در آن کار که مطلق
 بهر آنکه خصوصاً چون نمی نظر کنند و چون بهر وقت قمر
 دیگر که این نوع باشد باید که بعد که تا حد آن طالع
 و در ثابت است و چون قمر در برج ثابت بود کار

بخلاف بروج منقلب باشد و با آنکه بروجی است و گفته
 امید خیر به پیشتر به بروجی تقدیر بروج محسوب
 در میان کار قوی از کون مرید آید و آخر الامر بهمان
 باز دارد که بوده باشد و گفتند که کار عظیم و ابرجایی
 کوکب معلوی آید و کارهای خیر را بر جای کوکب سنگی
 و در کارهای بسیار طبع و جملگی بکار باید داشت
 و بر جای طالع شش ماهیت و مدت آن آبی باشد و گفته اند
 هم بزرگ را بروج آخر یعنی مستقیم و کارهای خرد را
 بروج منقلب است یعنی محسوب **فصل ۱۳** در افق
 که در او را در آنکه در او را در باب اختیار جهت
 عظیم است پس بدیهه که در جملگی و مواضع خیر کوکب
 العوض حد و حد باشد و در باب حد و مواضع آن
 کار باشد و حد او را حد و یکدیگر و نیزین نظر ملاحظه
 آن هم موجب قرار و تمام رسد **فصل ۱۴**
 در افق تقویتی بروج از بروج علی بنیات است

و بعد از آن پس بروج افق از طالع یکو باید که
 در حد و حد باشد و یکدیگر و مواضع است و باید
 حالات ایشان است **فصل ۱۵** در افق تقویتی
 دارد باید که در افق است و در افق است و افق است
 که در افق است و افق است و افق است و افق است
 و بطالع آمد و در آن متقدم و پیشتر که در جملگی از
 شایسته که بر مواضع آن کوکب بود و بر مواضع حد
 بود و طالع افق است و افق است و افق است و افق است
 بود و تمام رسد و در افق افق است و افق است و افق است
 و در جملگی که در افق است و در جملگی که در افق است
 باشد و در جملگی که در افق است و در جملگی که در افق است
 که در جملگی که در افق است و در جملگی که در افق است
 و تمام جملگی که در افق است و در جملگی که در افق است
 باشد و در جملگی که در افق است و در جملگی که در افق است
 عجب و غایب و عظیم است و در جملگی که در افق است

درین جزو کی از کواکب ثابت که در علم اول باشند یعنی بود
تا دیگر اجتماع هر هفت سیاره که مناسب پیوستن آن کلب
باشد در غایت قوت و محال و **نوع ۱۶**
در آنکه تعلق نویسی از باید که جنبه یاری خواهند در
اختیار و جالبه از انصاف و الدین در شمع شمع و یکس
می آرد و درین کلمه که استند ام الکلیس فی الانبیاء است
و استماله فی الموضع الذی یلین بها کما یستعمل الکلب
المدق من السموات فی الله و الله المقدر الکافی و راوی
مولد و در است کجا و از نه وضع ایلام را بر وجهی معانی
باشد زیرا که وضع حضرت محمد و است کند و اگر چه محمد و
از محمد شش و همچنین تمام یک در اختیار است نویسی
بکار و از در موضع که باین لایق بود مانند خانه و از در
در آن وضع اعد او چشم در وضع خصوص و از آنرا دلیل
مطلوب و در در آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن
مقصود و نقل شد **نوع ۱۷** در آنکه تعلق با صلاح الاصل

و آن از آن کلب معظم اعتبار است و شاید که تا فرمی شود
تا در تعلق که در این اصلاح یک پیش کجا این چاره کرد و آن
و گفته اند چون کی از معین در طالع یا در وسط است
باشد وضع خانه و لایق کند و این سخن نزدیک علم هر دو
طریقی بسته به نیست و گویند این نوع اختیار در کوا
راست باشد که در وی طلب ثبات و دوام کند
چون در چند روز بعد و در این اختیار را طالع و از آن
کجا که دوام و در وی طلب باشد تمام کرده و از آن
که قرار نویسی است یا که در در در در در در در در در
باز آنرا ممکن بود تا وقت صلاح نامه از طالع
کند و بعد از در طالع شده از این نکته غافل نباید بود که
چون قرار نیکو مال توانی و از آن طالع و سایر او را
و از صاحب طالع و خانه عاقبت و خداوند شش ساقط
باید کرد و اگر بجای سپرد شود باید که از در در در در در
ساقط باشد حکیم حاکمی که یکی از آنه ما و علماء این سخن است

میگوید که چون در طالع اختیار بعضی از دلایل بصیرت
 نشان آورد باید که هر روز بر این یک نظر داشته که آن
 ولایت بر حال قوت آن اختیار خضر ماکثر باشد
 و بر علی غایت که چون صلاح قوت پذیر بود و قوت او
 دفع پذیر بود غرض میگوید ما را اندک طالع باشد که در
 باید نهاد و حق است که اگر قوتی مال شد بطالع ایضا
 تا فراموش کرد که مال شد ساقط و نظیرین یکدیگر در
 طالع بود و مصلحتی قوی است و بدون سهم العاده و مصلحت
 مطلوب بعایت نیکوست و در قوت صدی در طالع
 بیت الحاجت اصلاح حد خدا پاکند و این مستند در
 اختیار است صحت کفی طالع کرده که چون صدی در طالع
 با وجود بسیاری دلایل معینه و شایع شود و در قدرت
 ظاهر بر این ترتیب بوده و الله اعلم باحق این دلایل
 سبب کمال اختیار باشد و از جمله که در ضمن این مقال
 ذکر کرده شد هر کسی که ماهر قوی و طبع درست باشد اشتباه

از این

اختیار است و قوی این اصول تواند که در هر چه در اختیار است
 قوی گفته خواهد شد قوی این اصل است صاحب گفته
 التعلیم که در جمع اختیار است که است و هر چه است
 که هر که در این طالع برین طالع و از دلایل قوی است
 اما چون در قوت صبی است قوت آن و این است
 است و این طالع را چه در مقابل آن است و بعضی قوت
 که این طالع را چه در مقابل آن است و بعضی قوت
 طالع فقط و کتاب اما قبل هر کتاب انعام
 و رساله الاطلاعات و اختیار است التعلیم و در
 شایع است الاصول و کفایت التعلیم و در وقت التعلیم این را
 ملائمه و کتاب الکتاب و شایع قوت و قوی اختیار
 علی الدین و قوی اختیار است و قوی و قوت التعلیم
 و قوت اختیار است و قوی و قوت آن و دیگر در میان
 متفرد و الله ولی التوفیق **مقاله** است و در اختیار
 جزیره و آن است اختیار است که بر ترتیب لایق

ایراد کرده میشود و در جدولی وضع کرده تا با این سخن
 ایشان باشد **الاضتیا** است
 ۱ امتناع کار با ۲ کرده برستن ۳ موی آزار
 باز کردن ۴ نوره کردن ۵ ناهن چیدن
 ۶ موی لب باز کردن ۷ آهن زدن برود
 ۸ کشتی ساختن و خریدن ۹ کشتی رها کردن
 ۱۰ افکندن ۱۱ روی در طرقت تصور کردن ۱۲
 ساختن زره سپهر ۱۳ صفت کسیر ۱۴ خرد
 ۱۵ چیزایه ۱۶ فرستادن چیزایه ۱۷ شرکت کردن
 ۱۸ مال تجارت فرستادن ۱۹ دامن چیدن
 ۲۰ دامن دادن ۲۱ نگاه داشتن ۲۲ آلود
 ۲۳ غرض ۲۴ عیب ۲۵ عمل محبت و عود
 ۲۶ پستی ۲۷ عمل عداوت و غیبت ۲۸ شمنی ۲۹
 توند و شستن ۳۰ قد انسان کردن ۳۱ که گرفتن
 ۳۲ دینان شدن ۳۳ کوه پوشیده کار کردن ۳۴ کند

۳۵ است اجابت افزون ۳۶ تعلیم خود و امور دینی
 ۳۷ تعلیم ادب و پیر ۳۸ تعلیم خود و امور دینی
 ۳۹ تعلیم سیاست کردن ۴۰ نام کو مشقت
 ۴۱ رسول فرستادن ۴۲ کوه تراشیدن ۴۳
 فرستادن ۴۴ فرزند بخت دادن ۴۵ پیدا
 چنان کردن ۴۶ ضل و غیبت ۴۷ اخراج نمودن
 ۴۸ انون ۴۹ بنا کردن و بنا نهادن ۵۰ بنای شهر
 و حصان ۵۱ ویران کردن ۵۲ پاسبان فریدن ۵۳
 و بستن ۵۴ خریدن کوه مبل ۵۵ انید ۵۶ کردن
 ۵۷ کاهین و چاه ۵۸ آب اندن در چاه ۵۹ دخت
 ۶۰ نشاندن ۶۱ تخم افکندن ۶۲ تخم بریز کردن
 ۶۳ با بار دادن ۶۴ میساف ۶۵ بنساختن ۶۶ دینا
 ۶۷ پروان آوردن ۶۸ دیدن ۶۹ امانت پرورد
 ۷۰ آب آوردن ۷۱ در راه آب نشستن ۷۲ وقت بهار
 ۷۳ طبع ۷۴ نکردن ۷۵ پروان آوردن ۷۶ لطف

مرده از تن نه شود آن کوه که ز نعل و اسب سپردن
 رخ کوه که ز شیر باز کردن نه زبیدی پسین
 سر بلای رخن سازد جستن **ب** شطرنج باشتا
 بچ چای غیری سوار کی دن **ب** چایای غریه
 دور باز کشیدن **ب** تاش کردن شکلی سو تماشا
 کردن آب سر تاش کردن آب **ب** بر آب
 تاش کردن در آب **ب** شراب ریختن **ب**
 شراب خوردن عا چون نون **ب** طیب عطر
 اینمقی بچ بدیه و پستان **ب** فضا ب در
 کردن **ب** ابتدای علاج **ب** علاج **ب** علاج
 اجناس امر اض **ب** علاج چای قییم **ب** علاج
 دست پوی از تن **ب** در روی مسل خوردن
 تاش داروی که سودا را دفع کند **ب** داروی که صفرا
ب داروی که دفع بلغم کند **ب** داروی که
 اسهال عظیم کند **ب** داروی که میانه کند **ب**

داروی که اعطال کند **ب** داروی که از سر چشم بود
 رخ حبس کند **ب** طبع خوردن **ب** سرش
 خوردن **ب** غرق کردن **ب** داروی که طشت
 چای پادرد **ب** دارو که شش را پیکانین صد
 علاج حنظل در چشم **ب** بیستگی با چشم **ب** این
 صو خنده کردن **ب** سر و اع نهان **ب** صغیر کردن
 کندن **ب** حامت کردن **ب** خویس بر روشنی
 عا خنده کردن **ب** چای پایی کردن **ب** بسته
 غریب **ب** نه غرضت **ب** نه آزار کردن
 تو کج کردن **ب** قباله زن و در شران کردن
ب یک رخن **ب** تاش و شپش کردن
ب علاج غریب و ساجن **ب** ویران کردن
 حصار **ب** شکر **ب** قید طلب از دیده
 قیسم **ب** و منافع **ب** قیسم **ب** کردن **ب** قیسم
 یار روشنی **ب** سر کردن **ب** شکلی **ب** سر کردن **ب**

یکی آورده است که قمر در خانه ای مرغ یا مری باشد
 بنایت پسندیده است اما بشری که در محل متصل نبود
 بهتر است که اگر قمر در سپه طالع باشد از
 معدین که در نظر نمودت که در این یادقی باشد
 باشد **۳** باید که در سیم طالع وقت بود **۴**
 باید که اگر قمر در حوت باشد بر نیزه پوند و تا کمال
 مطلوب حاصل آید باید که طالع یکی از بروج آتشی
 باشد **۵** اگر ماه در مقرب بود و متصل باشد
 بروج نظر نمودت ویری اندام او باشد که دلیل
 زیادتی کمال بود **۶** باید که معدین در او باشد
۷ باید که صاحب طالع در قمر از نو پسندیده باشد
۸ باید که سعدی در طالع ظاهر باشد **۹** در سر
 الزمیر آورده است که در دو از دهم آفتاب
 باشد و بعضی گفته اند که در ثانی یا در ثانی عشر
 طالع باید و محمد در است و محمد بخت **۱۰** در او بود

قمر معارض عطار و یا زحل بود و با فزونی گفته است
 که اتصال قمر بزمیل و یا هر دو باشد و اگر کوکب فوت
 ازین جنبه رکنه است و از اتصال دیگر که اینست
 بنویسب این اتصال بهر دو اگر کوکب تربت است
 معلوم نیست که این اتصال بهر دو بهر دو طربت به
 برین است پس سستی صاحب و آن موای ضیف طالع
 باشد **۱۱** نشاید که قمر در برج مایه اوی باشد که کثیر
 که در خانه او برود و زحل شایه **۱۲** اگر ماه در برج منقلب
 شایه عطار و طالع باشد که مراد از او برده **۱۳** نباید
 که ماه متصل و بزمیل و زحل در دهی باشد که آن را لیلی
 و شامت بود **۱۴** حذر باید کرد از آنکه قمر با آفتاب
 مستقیم و ضد نما از پیش کمر که بهشت بود و در است
 پدید آید گفتند که اگر این اتصال مرغ باشد و الیست
 غلبه است و صغیر کند **۱۵** **سویست** در مشروط است
 بخت **۱۶** باید که قمر در برج حجه و الا در سنبله و حجه

ایوب در میزان دود و او را دود و یکم که شیار کوی
 بر جای آبی باشد ۲ باید که قمر متصل به پیشتره که آن
 سوی ارشادی بر آید ۳ باید که ماه در صاحب طالع بر د
 صعود باشد ۴ بهتر که قمر نه بر د و د و با اتصال
 محم و آخری افزاید و در هجیات برید آمد و مو
 نیکی یابد اما بشرطی که قمر میزان یاد و بر نه و کرد ۵ باید
 که ماه یا مده اند طالع از صاحب ششم یا ششم ششم قطع
 باشد محذورات وی چهارست ۱ باید که ماه برج
 منقلب باشد غاصب برج جدی نیز که موی یکم بر د و در غم
 برود و در برج ثمانیت نیز نشاید و در سران نیز دوست
 ۲ اتصال به بر طالع و این دو کسب طالع او ۳
 نشاید که قمر با یکی از نجیبین طالع وقت باشد خصوصاً
 که زبان نشانند ۴ مکرر که از اتصال قمر به یکی از نجیبین
 بر زبان و خصوصیت کند و این طالع ۵ قمر که در شرف
 می نهد ۱ باید که قمر تحت الشعاع بود از آفتاب

شعوت و اگر شعوت بود باید که بعدی متصل باشد
 تا آنکه در شرایه و شادی افزاید ۲ باید که قمر در برج
 آبی باشد و محمد ایوب در بر جای ارضی جایز داشته
 و صاحب اسرار الحکم گوید که قمر در برج طالع و د
 شرفی نشاید ۳ باید که ماه متصل باشد به صاحب طالع
 یا محرق یا ابراج تا موی بر بر آید و کم برود ۴ باید که
 قمر از طالع محذورات و از وسط النهار و از الارض ۵
 برتر که قمر در مغرب باشد موی افزاید و از طالع ۶
 باید که قمر یکی از سعدین طالع باشد ۷ باید که سعدین در
 او تأمل طالع باشد تا زبانی نرسد ۸ اگر که کسب طالع
 نبود باید که آفتاب ماطع باشد تا قمر بدین راه نرسد
 ۹ باید که ماطع نمود باشد تا موی کم بر آید محذورات
 است که قمر با آفتاب مکرر و در برج کسبه و شرف
 جوی حق و قمر و جدی و امده ۱۰ حق چیدن شرف
 ری نیست ۱ باید که قمر در خانه های زهره باشد یا ماطع

یا شمس خاندان خود و از بچد شود و سرعان و مقرب
 برترست **۲** باید که طالع وقت یکی از برج ثواب
 باشد الا که در از منقلب پس طالع نیز عاریز داشته
۳ باید که ماه زایه الزور باشد **۴** باید که متصل
 باشد به شتر یا شتر که آن پستاره و حساب زایه
۵ باید که صاحب طالع معصوم و نوی حال باشد طالع
 ناکره و دلیل سلامت عاقبت باشد مخدوره آه جارت
۱ نشاید که ماه و روز و وقت بود بهجت یا حق
 و آنکه بود این برج موضع قرار گیرد آنرا به سبب
 که دست برج جزا منسوب است و پای بخت و وقوع قمر
 در برج که منسوب معنوی باشد یافت و معلول این را
 بدان معنی که بعد از این نیست میشود و درین است
 بودن قمر میزان و در که مرده بهجت **۲** نشاید که قمر
 متوازن مرغ باشد یا مرغ طالع بود که طرز آن کوست
 از ما حق باشد **۳** عدد کن از مقدار ماه و زحل خصما

در برج بهایی که اسکان مفاطه بود و زحل در طالع وقت
 همین حال **۱** **۲** و آن باشد که ماه و سبب را در برج
 بهجت و خاصه در بهجت که ایلست بر آن که آنرا در ما حق
 بهجت آید و موی **۳** که در شرط است و در حال شرط
 ما حق گرفتن است و آنکه خاصه دوست است که
 قمر متصل باشد به طالع و یکی از معین و در خانه یکی
 از ایشان شده مخدور است و در همان مخدور است
 آنکه درین باشد و قمر و جزا دوست نشاید و در حال بهجت
 بود **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲**
 باید که ماه و برج باشد که منسوب بدان معنی باشد
 که این بود و میرود علت اندرین معنیست که در برج
 در شرح مرده آورده است که چون قمر در برج باشد و طالع
 بدین متوجه آن معنی که منسوب بدان معنیست و غیر
 طالع است مقدار انقضای او کند پس معنی است
 حصول طو بات افزونی و استعدا و انقضای طو بات

بفرز باشد و در حال جوانی چنان شد که سر مشیت
 بلل و گردن شور و چمن سر پست و در دبطاح و گردن
 بیانی تا آخر و کشتی را که اگر بعدی قوی حال آن مرغ باشد
 تا قرین بود و درون و لاله ۳ باید که نه نقص نور باشد
 و از نو پس سالم ۴ باید که نه نقص نور باشد
 قوی لاله و داله و از دم و در اختیار است بزرگ
 اند و است که نه در در چمن بزرگ مشیت باشد
 وقتی که نه بزرگ علی السیر باشد ۴ باید که قرین باشد بزرگ
 بود و نه از وی توان کند که آن دلیل بودی سخت باشد ۵
 باید که یکی از همین دبطاح وقت باشد نه عمد و راست
 سحر است ۱ نشاید که نه بزرگ مشیت باشد ۳
 نباید که قرین و متعین بود که گوشت از اندام بود و این
 در وقت قرین باشد و نه در وقت قرین بود و نه در وقت
 ۲ عذر که نه در وقت قرین بود و نه در وقت قرین بود
 ۳ کشتی حاکم و قرین و مشیت و مشیت و مشیت

باید که هر دو سده و ده باشد و نه باشد اگر یکی در عاشر بود
 یکی در سابع بهتر بود ۴ باید که سده و ده باشد
 ۳ باید که نه در سده و ده باشد و نه باشد
 ۴ باید که نه در سده و ده باشد و نه باشد
 در مشیت که از سده و ده باشد و نه باشد
 نشاید که در سده و ده باشد و نه باشد
 باشد و اگر نه در سده و ده باشد و نه باشد
 کشتی بود و اگر در سده و ده باشد و نه باشد
 ۳ نباید که نه در سده و ده باشد و نه باشد
 ایشان که در عاشر عاقبت باشد ۳ عذر که نه در سده و ده باشد
 مرغ که در سده و ده باشد و نه باشد
 عذر که در سده و ده باشد و نه باشد
 و هم در وقت رکوب بانی و هم در وقت کشتی و در سده و ده باشد
 اقله و نه غافل باید بود که وی دلیل قلیل و درست بکشتی

باید که هر دو سده و ده باشد

و چون مریخ در میزان و دوازدهم رتبه باشد **ع** نشانه
 که آب شامیه که بر مریخ مریخ اند چون قلب القوه در اس
 المواله و بران و مکتب الاله متعارف باشد باطلع و کشته
 و عادی مریخ که آن را بیل سنجی گشتی بود با آنکه در وی است **ه**
 قنایه که مریخ و یکی از او تا و نیز شد که آن را بیل سنجی گشتی
 بود **گشتی** **آب کندن** به آنکه با در طالع هر دو
 و لیکن بر گشتی و خداوند طالع و الاله که بر آب گشتی
 و گشتی در حمل و لیست بر روی گشتی و ثور بر جای گشتی و ثور
 بر گشتی و ثور و پس طالع و در پسوی او و او به او و پس
 شکم او که در آب است و میزان می او و عقرب جو بهای او
 و کوسن و این و بعدی سینه و دوازدهم و حوت نیل او
 پس از چله آنچه خواهی پس شود که او و عاصم آن را
 و سود چون **نیمه** معلوم باشد به آنکه مریخ در حوت چهار است
ا به که سعدین نام او باشد باطلع **ب** به که نیرین
 متصل به شش بعدین **ج** به که عطارد با ماه باشد

و عطارد یک سال **د** به که قمره اول حمل باشد یا
 و سطو به یا آخر خرداد و کوسن یا وسط سپهر یا
 اول میزان یا میان عقرب یا آخر مبدی یا در دو که اگر سعد
 روی با طو به مکتب است نیز چهار است **ز** به که کوسن
 و او تا و طالع باشد نه خبر جدا و وسط سال و بیل
 و نون یا غرق شدن شده و او تا و نیزین نیز شایه **ح**
 قنایه که در و در چوسن است باشد **ط** به که نیرین
 مریخ در عاشر و عادی مریخ که آن را بیل سنجی گشتی
 در گشتی **ی** به که طالع و در پس و در مریخ و در مریخ
ر به که **روی در طالع** **م** به که **کوسن** مریخ و طالع
 چهار است و به که جای ماه و طالع مریخ باشد به و پس
ز به که قمره آفتاب هر دو یک باشد از چوسن
ح به که نهره مریخی و او تا و باشد باطلع
 و عاشر **ط** به که مریخ کوسن مریخ که آن را بیل
 طالع می چکان گشتی بود و مریخ در حوت و مریخ و مریخ

و عطارد

و دیگر آنکه نشاید که مربع در وسط السما و پست از سما باشد

اصول هفتم در شمولات و بیخیت

باید که ماه در بروج آری باشد **۲** باید که قمر آفتاب یا

مربع یا قطب باشد بودت **۳** باید که صاحب طالع باشد

باشد **۴** باید که قمر یکی از مصدین متصل باشد به اتصال

است و **۵** باید که قمر در بروج محدوده باشد و بهتر آنکه

پستیم الطول بود محدوده است و آنست که نشاید

که قمر در برج آبی باشد **صفت یکم** در شمولات و

پانزده است **۱** باید که او تمام در بعد از که پس باشد

باشند **۲** باید که ماه و قمر در یک برج باشد **۳** باید که

طالع یکی از برجی محدوده بود **۴** باید که صاحب طالع

عاشق یا عادی باشد بود **۵** باید که آفتاب بیشتر از

قطب باشد بودت **۶** باید که طالع و قمر و اجتماع به سبب

مقدم شود باشد **۷** باید که صاحب طالع جزو مقدم

معدود باشد **۸** باید که طالع و جای مابین آنست

بوده باشد **۹** باید که طالع بوقت و آنست که باشد

از طالع جزو مقدم **۱۰** باید که قمر از سیدین منصرف شده

باشد و بعد از شمول **۱۱** باید که طالع و قمری حال و

باشد **۱۲** باید که او تمام در بروج محدوده باشد **۱۳**

باید که در برج پستیم الطول بود **۱۴** باید که در طالع

ذوی طالع عال پسین عایت کند و در اعمال شخصی

عالی تر **۱۵** باید که در هر طالع اتصال قمر یکی یکی باشد

در این طالع کند چنانکه اگر یکی در بروج آبی باشد و

سایر در بروج محدوده باشد و مانده آنست که قمر

بهر دو چنانکه در هر بروجی در دو پسین میکند چون

بجرت و در دو پسین باید که آفتاب متصل باشد

از طالع باشد پسین اگر در بروج آبی باشد پسین

چون آبن و در سبب اتصال قمری مل باید که یک

و اگر یکی در بروج آبی باشد و نصیب است میکند قمر را بروج

متصل گرداند بنظر مقدمت بشرطی که مربع قوی بود و محدوده

باید که ملاحظه کلامی قرآنی که در این حدیث مذکور است
 برین آیه باشد و اگر چه در این حدیث و اگر چه در این حدیث
 از حدیثی که برین آیه است هر یک علیحدگی در باب اول
 خواهد شد ۸ باید که اگر چه حدیث مذکور باشد حدیث
 وی چنانست ۱ نباید که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 زبان ۲ باید که اگر چه حدیث مذکور باشد حدیث
 به حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 و حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 نیز برین حدیث ۳ باید که اگر چه حدیث مذکور باشد حدیث
 و حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 متصل باشد و در این حدیث مذکور باشد حدیث
 باید و حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 یا حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 تا حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث

بجانب جامع راجع ۴ باید که آن حدیث مذکور باشد حدیث
 منصرف است و هر یک از حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 و حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 باید که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 راجع ۸ باید که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 باید که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 ۱۰ نباید که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 زبان ۱۱ باید که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 ۱۲ حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 باید که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 احسن شد که حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث
 و حدیثی که در این حدیث مذکور باشد حدیث

دلیل انحصار این فی ابد بود و اندک از او شود و چهارم
 دلیل ناقصت که پس از چهار خانه را معهود باید کرد و
 خانه اولی را پیش از او خانه های قوی باید شد و ۳ باید کرد
 طالع دجانی نامی بود و در جسدی باشد و ولادت کند بر
 اطاعت و اتمام ثبات و شرکت و بعضی حکما جدی را
 رد او داشته اند و در جامع شاهی آورده که در وقت
 شرکت کردن اگر قوی باشد زود جدا می افتد خصم خاص
 که بعضی نامی باشد و در وقت عاقبت کار و وفایه حاصل
 شود و در جود دلیل دو پستی و امانت و در سرطان
 دلیل زوی و قدر و ریاضت و در اسد نیکی و منفعت
 و در سنبله و سبب و در مضای یکدیگر از جمیع باشند
 و در میزان و کواکب جمعی از جمیع اند و در قریب دلیل شک
 و ناخوشی بود و در حشر دلیل منفعت اما با خصم است
 و در جدی هر دو از یکدیگر جدا شوند و اگر معدی نامی بود
 بهتر شد و در دلو از این رسد و در حوت هر دو در پستی

و نظر معهود و در لیل خیر نیز باید و در لیل شرقتان باشد
 و نظر نویسنده و لیل خیر نیز باید و در لیل شرقتان باشد
 ۳۰ بهترین نظر را در این باب است که معهود باقی باشد
 و در طالع یا قوی باشد و در وقت طالع یا با باقی باشد
 و منفعت و شادی باشد ۳۱ اگر چه او را خانه نام با طر
 باشد و با طر معهود است دلیل که گرایش در وقت معهود
 از یکدیگر را معنی باشد و درین شرکت سود کند و نظر
 صاحب طالع با طالع حین حکم دارد ۳۲ بهترین طالع
 طالع و طالع باشد تا خدیو چند و قوه العز و نه نام طالع
 ۳۳ باید که طالع و ثانی و به شتم معهود باشد تا معهود
 ۳۴ باید که قریب از این مورد و العده باشد تا هر دو شرکت
 نماید و رسد ۳۵ سهم العاقده و در دویم باید و با در دویم
 یا معدی معهود است اصف او اینها باشد با چهار پسر
 دیگر نباید که نویسنده او را و با شتم ۳۶ عذر
 کند از آنکه معهود خانه نام و معهود در مقابل و ترجیح کرد

یا ماقده باشد از آن دلیل خصوصیت و شرافت است
در وقت منازعت **۳۰** بهرین و از آنکه قروض صاحب
طالع لازم عمل بود که آن دلیل در دفع و حیانت بود
۳۱ روا باشد که خداوند طالع هیچ پند و خصومت از
نظره اوست آن دلالت که بر نزاع و خصومت
و نظر بخش طالع دلیل اقتران و کذب و نزاع بود
۳۲ **و البقا برت و هیبت** **۳۳** مشروطات در هیبت
۱ باید که ماه و عطار و هر دو معبود باشند **۳۴** باید که
ماه و عطار و هر دو متصل بود **۳۵** باید که بیت المال و بیت
الربا و خداوند هر دو یکو باشند **۳۶** باید که قزو و جوزا
یا سنبل یا ثور یا سرطان شده **۳۷** باید که قدر خاندان شهر
بود ساقط از مخرج تا مراد تمام باید فدا رات اعتدال
اشا اند **۳۸** **و ام و ام و ام** مشروطات در هیبت
۳۹ حکم گفته اند اصل الباب درین تفسیر است که
قرار معبود نظری باشد بحیث آنکه طالع دلیل آن نیست باشد

باشد و سابع دلیل و چند و قزو عطار و دلیل نخستین
پیر حق قرار معبود اتصال بود و این و ام سواکی بود
۴۰ همچنین حال عطار و هر دو معبود باید که در کعبه
مستقیم بود و از آنکه سابع ساقط **۴۱** باید که ماه و عطار
یا قوس یا امه یا حوت یا دلو باشد **۴۲** باید که
یعنی اینین بر جمیع طالع بود **۴۳** باید که متصل باشند
بطار و معبود از آنکه سابع می بود **۴۴** باید که صاحب
طالع و صاحب سابع شش کل یکدیگر باشند و پاک
از آنکه سابع **۴۵** اگر قزو عطار و در از مخرج باشد
آن و ام و ام می او شود **۴۶** بتر آن بود که عطار و
و طالع باشد و معبودی به و نظر نخستین از ساقط
خداوند و معبود باید یا خداوند خانه که قومی حال آن کار
یا سالی تمام و درین آن نیز قزو و او امسته اند **۴۷**
اگر چه اینند که و ام سابع درین میان باشد باید که ماه و عطار
باشد معبود از آنکه سابع و متصل معبودی خداوند باشد

باید که ماه و عطار
و ام سابع بود

هفتست ۱ نشاید که ماه جمیع ظاهر باشد خصوصاً از
 تریح ۲ نباید که در مقابل بازل باشد و از آن
 آفتاب نیز در اینست ۳ خد کند از آنکه ماه
 معادن فعل باشد و این از همه بدترست ۴ نشاید
 که عطارد در محل مکرر در او آن دام توقیف نماید
 امده ۵ ردایند که عطارد در هیچ پوزه که آن دلیل
 حضرت باشد ۶ نشاید که چون قمر برین آید از تحت
 الشمس هیچ پوزه که آن دلیل آشکار شدن و در
 زیان افتادن دام بود ۷ پیریز از ساعات محل
 و آفتاب که بقایات پسندیده و مکرر است
 ۸ دام و اوق شروعات وی در هرست ۱
 باید که مابیشتری افزاید که آن شادی و زود باز
 یا شتر آید بود ۲ باید که عطارد در تریخی از معدن
 پوزد و آن دام خوشدلی با نرسیده خد و رات و
 پشت ۱ نباید که ماه در هر قیه مکرر باشد ۲

نشاید که ماه عید العوض بود ۳ خد کند از آنکه ماه
 مجوی یا بط باشد ۴ و این دو که ماه در اول درجه
 برزخ است و شمس بود ۵ نشاید که عطارد در این
 درجات مکرر بود ۶ خد کند از هرست قمر و
 عطارد و هرست ایشان محل که دلیل مبلغان است
 ۷ نباید که ماه و عطارد در هیچ پوزه که آن دلالت
 بر حضرت کند ۸ پیریز و از هر ساعات آفتاب
 و صبح که در آن مسیح خیزد ۹ نشاید که ماه
 ۱۰ در شروعات چهارست ۱ باید که ماه
 دوم و مابیشش صلیح باشد ۲ باید که مشتری
 قمری آن که از القی و دلالت است ۳ باید که و ایضا
 در هرست باشد و طالع تریح شربت ۴
 باید که ماه و مشتری و سم العاده و سم المال طالع ۵
 و پس آن باشد خاصه از هر جمیع خد و رات امده ۱
 اینها باشد ۲ فروتن غلبه شروعات شش است

۱ باید که قمر باید پس برود ۳ باید که طالع مونس قمر
 بر وجه نماید و در بعضی برجی که ارتفاع اقباب در روز باشد
 باشد ۴ باید که برجی مونس باشد ۵ باید که صاحب طالع
 در یکی از این برج باشد ۶ باید که عدد شش و ده باشد
 و پس از این ۷ باید که قمر با عدد باشد و طالع
 مشرقی و مریخ پس برود و از کوه پست و بلند در آن باشد
 اینجا باشد **کلاه و شمشیر** از مشروطات دومی
 ۱ باید که مشرقی در یکی از برج مونس باشد ۲ باید که
 قمر مقارن طالع باشد و هر دو نقص باشند ۳ باید که
 خداوند وسط النهار از کوه پس در باشد ۴ باید که
 طالع در نیز از کوه پس عالم باشد ۵ باید که در یکی از دو
 برج مونس باشد ۶ باید که صاحب طالع نقص باشد
 و پس ۷ باید که ماه و طالع از نظر زحل پال باشند
 ۸ باید که طالع از کوه پس بی بود و بلند در آن باشد
 اینجا باشد و دیگر آنکه یک در قمر و برج پست باشد و در

باشد و صاحب که هر دو قمر و کلاه باشد و در آن طالع
 باشد **وقت و جرم و مشروطات** دومی
 ۱ باید که کسی در طالع وقت باشد تا عدد مونس
 آید ۲ هر دو قمر در میان باشد ۳ باید که عدد اولی مونس
 باشد خصوصاً کوهی که عدد بود ۴ اگر قمر در نجم طالع بود
 موافق آید ۵ اگر مشرقی در نجم باشد تا عدد مونس شود
 و با اقبال آید ۶ اگر قمر در مونس و بعدی باشد متصل
 با قباب یا مشرقی خصوصاً مونس که شش که مقدر در مونس
 باشد کسی که در هر چیز پیر می کند ۷ اگر قمر و پسند باشد
 متصل که یکی عدد خصوصاً هر دو مونس میوه و تر میوه و
 موافق آید و زیان ندارد ۸ اگر قمر و جرم او چنان
 بود که باشد متصل طالع و در گشت مونس خور و در این باشد
 چون قمر در مونس باشد با تقابل هر دو گشت خور و در این
 ندارد ۹ چون قمر و نیز آن دلو باشد و از مونس
 متقابل خور و شیر و مانی تازه و شیر را مناسب بود

۱ اگر متصل باشد با شیب یا مرجع از تلبیث خود
 بگیرد که اگر از دوزخ یا نهار و روز و بگذرد و در آن
 نهار است ۱ نشاید که در طالع وقت غنی باشد که غنی
 نباشد ۲ هذکنه از آنکه هذ او نه خاصه غنی و باشد
 یا غنی موجب طالع باشد ۳ نباید که قدر در غم طالع
 غنی و در آنکه غنی و در آنکه غنی ۴ چون قدر
 منبسط باشد غنی و مرجع یا در طالع متصل که قدر و در آن
 دارد و از آنکه غنی و در آنکه غنی ۵ اگر متصل باشد بر طالع
 بر اتصال بود که کشت نکند و در آنکه غنی ۶
 اگر قدر در طالع یا مقابل او باشد کشت و در آنکه غنی
 صید و غنی و در آنکه غنی و در آنکه غنی ۷ اگر
 قدر و در آنکه غنی و در آنکه غنی و در آنکه غنی
 طالع کشت و در آنکه غنی و در آنکه غنی و در آنکه غنی
 آید و در آنکه غنی و در آنکه غنی و در آنکه غنی
 مرجع بر طالعی که قطع کند باشد و در آنکه غنی

۹ اگر قدر در طالع متصل مرجع و طالعهای گرم خود و در
 و در طالع است بدید ۱۰ و در طالع است و اگر متصل بر طالع
 از بر دوت و در طالع است و در طالع است و در طالع است
 باشد این طالع در طالع است و در طالع است و در طالع است
 اعضاست و در طالع است و در طالع است و در طالع است
 قرار گیرد و در طالع است و در طالع است و در طالع است
 مرجع بر طالع است و در طالع است و در طالع است
 چهارده است ۱ باید که طالع است و در طالع است ۲
 باید که طالع است و در طالع است و در طالع است
 ۳ باید که طالع است و در طالع است و در طالع است
 زهره و در طالع است و در طالع است و در طالع است
 هذ او نه در طالع است و در طالع است و در طالع است
 ۵ طالع حال طالع در طالع است و در طالع است
 و در طالع است و در طالع است و در طالع است
 در طالع است و در طالع است و در طالع است

خواننده که برای کاری بکرتا آمده است و حاصل شود
 بعد از آن صفتی دارد پس تم آن است و در این صفت
 باید که در آن مشهود حاصل شود هر چند در قوی تر باشد کار خود
 برآید و این اگر چه در علم نوم و شست و دات چندان عمل نه اول
 انچه است که برور شست و دات آورده اند بنا بر تیع ایشان
 ذکر کرده میشود ۱۰ دلیل آنست که فوئیت در حق او باشد
 که در بیاید و تا اگر پستار که باشد آن کار در سافت
 مؤثرت کند و اگر مؤثرت بود در سافت پستار که کار که تا
 فایده دهد ۱۱ باید که دلیل غرضیت کند و قوی تر باشد از
 آنکه غرضیت در حق کومت تا که در بر او رود ۱۲ به
 که قدر آخر سلطان باشد یا اول قوی و سافت پستار و صاحب
 سرالترایه بود بهر آنست که قدر در منزل نشود باشد ۱۳
 باید که قدر در حد و در هر وجه از هر وجه خصلت تا عملی بود
 فایده رسد و خلقت کند و در وقت بقیه ۱۴ باید که
 آفتاب به رسیس باشد و او معتبر که در قریب از دست باشد

این نوع عمل از هفتاد و این سخن از برای غالی است
 فخره رات چارست ۱ نشاید که این عمل در رست
 و در این معنی کند و در عمل کند ۲ نباید که در خستین و در هر
 که در قیام که در عمل در معنی در راه آورده باشد ۳
 صد که از آنکه خستین به موافق معنی است و بیاید باشد
 که در عمل در وقت ۴ شست و دات و در وقت از راه
 باید که در عمل در شست و دات باشد ۵ باید که در عمل در
 این معنی معنی باشد و بعد از آنکه در شست و دات
 ۶ باید که یکی از خستین به موافق باشد و در عمل در
 بود در این کار در سافت در عمل باید که در خصوص در رست
 ۷ باید که در عمل در وقت السما باشد و قوی حال باید که در
 در عمل در شست و دات ۸ باید که در عمل در سافت
 و بعضی معانی باید که در شست و دات ۹ باید که در عمل در وقت
 در عمل در شست و دات ۱۰ رعایت در روح باید که در شست و دات
 بنا بر در عمل در حیت سستی ذکر یافت ۱۱ باید که در عمل در

کوبیده و اعمال فضی باید که قریب باشد **۴** اگر قریب
 و قریب کند رعایت حال مرغ کند چنانکه در ذیل شرح
 داده شده **۱۰** تسلط باید که در پستانه عمل از عضوی باشد
 که متعلق به دست **۱۱** و هم درست چنانچه پیشتر از
 یافتن شکار مرغ را بر فون خار و در قرا بر بلغم و من علی
 سدا و این عمل فایده حکما هندست محمد در است و به
 و در دست **۱** خد باید که در از منازعات زهر و
 در وقت علی **۲** نباید که قریب باشد یکی از خدین نظر
 مودت **۳** قریب **بسیار** مشروطات و حیثیت
۱ باید که اصلاح حال و عطار و بلند **۲** باید که قریب
 با طریقه **۳** باید که عطار و اصلاح حال قوی و بسیار
۴ باید که زهر قوی حال و در قریب و متصل **۵** باید که
 طالع کی از بروج پیوسته باشد **۶** باید که صاحب طالع
 محصور چنان حدیث باشد و اگر بار پس از سه و چوشتی
 انصاف محمد نیکوتر باشد در استیانت که نشاید عطار

نقل

منحوس باشد و قریب زهر حیثیت عالی از یکدیگر مطلق
محمد **۱** مشروطات و حیثیت **۱** باید که
 طالع مرغ پیوسته طالع باشد **۲** باید که سعدی طالع
 باشد یا صاحب طالع **۳** باید که عطار و چوشتی
 بنظر مودت **۴** باید که کواکب را و طالع باشد
 محمد در است و به است **۱** نباید که طالع مرغ
 الطالع باشد **۲** حکمت از آنکه قریب حال **۳**
 به پستان از آنکه سعدین از طالع مطلق باشد **۴** که
۱ پستان **۲** مشروطات و حیثیت **۳** باید که
 ما از اجتماع بازگشته بود و عوارضات اشباع بود و اگر
 یعنی به فون الارض و متصل بعدی که وقت الارض
۲ باید که خداوند طالع و در مبدی قریب وقت اشباع
 باشد یا متصل به یکی که وقت الارض باشد **۳** بر امت
 نیزین و خداوند طالع در وقت الارض باشد **۴** باید که قریب
 نمی مغرب بود و بعدی متصل که را بر ادواته شود محمد در

ای و غیرست ۵ نشاید که نیرن بطالع با بصا طالع
 بفرمودت نادر باشند ۶ نباید که نیرن اصحاب
 طالع باشد او نه موضع قریب وسطا باشد که آن ملک
 طالع باشد ۷ **کلیه پیشین** که با مشروطات و
 چهار بیت ۱ باید که ماه وقت اشباع باشد باید که نه
 طالع نیرن وقت اشباع بود ۲ باید که نیرن ز طالع ماقط
 باشند ۳ باید که نیرن از یکدیگر ماقط باشند ۴
 باید که نیرن وقت الارض باشند ۵ بترک تاملی
 دلایل تحمیل کب الفرض است الارض باشند ۶
 باید که هیچ از طالع ماقط باشد ۷ باید که ماه متصل باشد
 بعد از آنکه نیرن اصحاب رابع ۸ باید که ماقط
 از وسطا است ماقط باشد ۹ باید که ماه متصل باشد
 بعد از ۱۰ باید که ماقط وقت اشباع باشد ۱۱
 باید که نه او نه چهارم ماقط باشد از نه او نه ماقط
 و از اصحاب طالع تا یک پویشید مانده ۱۲ اگر چه

که

که هر که مشکلا باشد باید که قدری با جمع شده بود
 و در طالع باشد اگر چه از یک به از یک باشد
 باید که قدری با جمع منفرد بود و ماقط طالع فوق الارض
 متصل بعدی وقت الارض بود و ماقط است از یک باشد
کلیه اگر چه که با مشروطات و چهار بیت
 باید که هر یکی از این چهار بیت ۱ باید که طالع وقت ماقط
 باشد ۲ باید که نیرن از یکدیگر ماقط باشند ۳
 باید که نیرن در طالع باشد بر نفوذ این و ماقط ماقط
 و آلات بر نفوذ ماقط ۴ بترک تاملی و ماقط
 طالع از یک باشد ۵ باید که نیرن از یکدیگر ماقط
 باشد ۶ باید که ماقط از یک باشد فوق الارض باشد ماقط
 ماقط ماقط ایضا و اینها باشند ۷ **کلیه اگر چه**
اخری که با مشروطات و چهار بیت ۱ باید که
 قوی باشد ۲ باید که هیچ پسیم ماقط باشد ۳ باید که
 طالع پسیم ماقط ماقط ماقط باشد ۴

که هر که مشکلا باشد باید که قدری با جمع شده بود
 و در طالع باشد اگر چه از یک به از یک باشد

باید که ما و نه بر متصل باشد که اذالت برشای و فری گشت
 در یادنی گشت **۲** اگر برادران از وی متره نزل را
 بصلح و آرد و اگر متره عطار **۳** اگر بدین ظاهران
 میرود و نه برادر و همچنین بقیات را ملاحظه باید کرد و کوب
 آن بعد از اصلاح آورد و مخدورات وی است کوفیه
 که خداوند سیم از طالع ماقطه باشد یا از خانه خرد و قمر که
 دلیل غایب بود و مقرر باشد **لا یندرمست و امر و نه**
 بشرطیات وی چهارست **۱** باید که سیم و محم شمس
 باشند **۲** باید که طالع یکی از دو خانه مشتری باشد
۳ باید که هر دو که کوب است نیکو حال باشد و دریم
 یا مظهر سیم **۴** باید که نیرین مشتری نوی حال باشد
 و در منطق امور فتن باید که عطار و معهود نیکو حال شد تا او برین
 می کند و در معوم دقیق الفجر و مخدورات وی است کوفیه
 که یسین در او باشد و عطار و طالع **لب قلم ۱۱**
۱۲ بشرطیات وی یازدهست **۱** باید که قمر

نیکو حال بود و سعادت عطار و ملاحظه کند **۲** باید که قمر و برج
 آتش باشد و برترین عطار و دست خانه سیم **۳** باید
 که قمر عطار متصل و باید که عطار و سیم الیه باشد و برین
 متقدم **۴** باید که عطار و مشتری بودند و عطار نه یا
 قمر سیم نیست **۵** باید که مشتری در یکی از او باشد
 و طالع باشد **۶** باید که عطار و در طالع باشد و قمر که
 در یکی از او باشد **۷** باید که طالع برج آتش باشد و برتر از
 سیم بود و عطار و در مشتری است **۸** باید که عطار
 طالع و برج آتش باشد و طالع دلیل که سیم است
۹ باید که عطار و برج آتش باشد و در خانه و شرف
 برتر از قمر و قمر دارد و در طالع باید که و لایح هم که
 عطار و مشتری از یکدیگر ناکر باشند و عطار باید که
 نظرم بود و مخدورات وی است **۱۰** انوشیروان که برین
 در طالع بود که اند و دشمن آن علم شود **۱۱** باید که طالع
 طالع بود که هر یک از او مشتری کند و بعضی گذر اند و برست

نظر زحل بطالع اما نظری پسندیده که آن میل نکردن است
و میگوید و فری که کشتگی شیخ الرئیس گفت ترا عطار در
طالع نیکو مال افتاده است اما منصب تو درین علم بدین
درجه رسیدن است اما عظم کرد که اثر عطار و چیزی ضعیف است
تو آن بود مرا مشتری در خانه علم افتاده و زحل بر تثنیت او
مشتری انرا سواد اما است و زحل برین که حق
در تقسیم روز و اوقات مشروعاتی سه جز است
باید که طالع یکی از برجهای جوای بود ۲ باید که ماضی باشد
عطار و یا نه هر دو یا از مشرف باشد و دیگر ماضی یا در خانه
یکی بود و دیگری نبود ۳ بهتر آن شد که ماضی و غیره
و نه باشند تا آنکه خود را در دو یا سه روز محذور است خلاص
اینها باشد **در نسبت کردن مشروعاتی** است
بیتب تعالی که باید که جای ماه برج چه از سلطان یا
یا سبیل یا حسن شد یا موت که این راجع است که گفته
مانده بود با است چه دلالت بر موافقت کند از بن که

و میگوید

مناسبتی را در این صنعت نشان است که این صنعت
به در است می آید منسوب بجزا آن و سلطان پند
مناسبت یکی که برج آفتاب و دیگر که منقلب است
بجست رست بر صاحبش مناسبت است او خانه عطار
و عطار در این صنعتهاست و نام آن آدمی که واسطه است
منسوب به موت و خوش تره لیل حرکت و در در آن
که درین باب رکن اعظم است منسوب به موت و است هم به
آفتاب منسوب به موت و قدم که رفیع آب به نشان که نیست
به در آن ۲ باید که طالع نیز یکی از برج محذور باشد
باید که ماضی از آن پس باشد و یا نه باشد هم باید که صاحب
طالع نیز از آن پس سالم باشد یا نه که عطار و ناظر باشد
و عطار و از رحمت و انحراف و در هم باید که عطار و در
التمها باشد و بعضی یکی عطار و قرار که اندام ۳ باید که ماضی
در طالع باشد یا در او طالع یا او طالع یا او طالع که ماضی
بعدین متصل شد به موت ۴ سفری گوید وقت عظیم

ساحت اندر سیه ن شتاب بود پانزده درجه جز است
 رسیه ن او پانزده درجه پسندد اگر ماه در طالع قوت
 بالکیت و اقتران اخذ او این از مشروطات بود که **۱۰**
مشتق مشروطات است **۱** که شیار کویر طالع
 برج منقلب باشد که باشد محمد ایوب که طالع باید برقی
 باشد که عطارد در اورب منقبی باشد و باید که قدر یکی از برج
 منقلب بود **۲** باید که عطارد در طالع یا در خانه عطی
 و اگر این میر شود باید که ماه ماریست قدر عطی از خط
 عطارد باشد **۳** باید که عطارد در خط ماریش باشد و اگر
 در پسند بود بهتر در حالات است بر این مری **۴**
 باید که طالع و صاحبش از نوعی یک باشند **۵** باید
 که خداوند طالع و در وسط السما بود یا در می وسط السما دارد
 یا متصل و بصاحب وسط السما **۶** باید که عطارد شرقی باشد
 و مستقیم در او باشد و مقبول از خداوند خانه خود **۷**
 باید که ماه یا عطارد مسعود بود یا متصل به **۸** محمد ایوب

گوید درین اختیار بستر آن بود که قمر از آفتاب باز گردد
 و عطارد و پونزدوی از عطارد محضت شود و آفتاب
 متصل که در کسب یار نماید **۹** اگر ماه محبت حاجتی
 منسوب به یک ماه متصل و جدا است که در هر کس
 باشد که کتوب الی است و مقبول از او است **۱۰**
 چنانچه ماه پس سلاطین باید که ماه یا آفتاب متصل باشد
 و ماه تصان را مستثنی و باقی برین چند پس باید که کویر
 دلیل از محبت و سایر مناجیس او باشد **۱۱** اولی آن
 باشد که ابتدا از ماه نوشتن و تمی کند که ماه در بعدی از
 عدد عطارد باشد **۱۲** باید که ماه نرایه النور و آفتاب
 باشد **۱۳** باید که قمر صاعد بود و شمال تمامه بجای بر
۱۴ باید که او تا در انوار پس ناک باشند و پسند
 پیشین انوار صفا بطلان **۱۵** باید که قدر در برج شقیه
 باشد **۱۶** باید که سیر استی باشد تا ماه زود برسد **۱۷**
 بستر آنکه خداوند طالع سعدی بود و در خانه انوار سعدی در

نایب بود ۷ باید که او تا دو طالع از نو پس آن بچشد
 ۸ باید که قمر برده متصل به ۹ باید که خداوند طالع او
 و طالع او از من پس سالم باشد ۱۰ باید که طالع او
 اسد اله باشد پس و دوی حال ۱۱ باید که صاحب
 بر صاحب سال پیوستگی باشد یعنی در دم یا در یازدهم
 وی باشد **فصل در است و در پسر** ۱ خطای که قرار
 عقرب ویدی باشد خصوصاً اتصال حسین ۲ باید
 که قرار در بال و بسوز باشد یا در موضعی بدصیف حال بود
که قمر برده بهای نخست ۳ مشروعات وی چهارست
 ۱ باید که قمر برده ایسیر بود تا آن که بر تر از جوارح سالم
 باشد ۲ باید که طالع وقت بر آبی باشد ۳ باید
 که قمر برده آبی باشد متصل به بره تا در هر باب
 ۴ باید که طالع بر پیوستیم الطلق باشد تا او کم کند
 فده و رات وی چهارست ۵ خطای که قمر برده قمر
 متصل شد که بر تر از افق بود ۶ باید که قمر بطا دیو کند

که طالع او کوکی بسیار است ۳ عذر کند از اتصال
 قمر برده قطع ماکر مع در برین جای بود و که بر تر از زمین
 کشای است ۴ باید که بر تر از هر چه پیشتر قمر برده
 که بر تر از او کم کند و در آن که در اتصال طالع شود ۵
قمر برده بهای نخست ۶ مشروعات وی و از او است
 ۱ باید که طالع وقت بر آبی باشد خصوصاً اتصال
 طالع او ۲ باید که طالع و صاحب برده باشد ۳
 نو پس ۴ باید که خداوند طالع متصل بهیدی بود در
 وسط آسمان و دوی عشر ۵ باید که خداوند طالع او
 افرا باشد ۶ باید که صاحب پست قمر برده او در طالع او
 پیوندد ۷ باید که خداوند طالع او در جوارح او باشد
 تا که طالع او ای از پیشتر بود ۸ باید که طالع او
 برده از پیشتر باقی باشد ۹ باید که قمر برده او
 باشد تا در و جری آموزد ۱۰ باید که طالع او پیوستیم
 و صاحب باشد ۱۱ بهتر است که صاحب طالع او در

باشد اگر چه بی نام بود باید که قمر متعارف عطار در
 یا مثل ای و اگر سعدی در شان متعلق باشد بسیار
 باشد و فرزند او کتب آرام کرد و محبت بر او نوشتن
 معارف و از جمله است و می گفت **۱** شاید که
 برج زحل نام باشد **۲** باید که قمر در مقابله و ترس از
۳ او باشد که در ششم و دوازدهم طالع الله **۴** خدا
 کند از آنکه عطار و از ماه و طالع و صاحب طالع با قسط
 بود **۵** شاید که عطار و در جبهه باشد یا رابع که از تقییم
 که بر او و چیزی خواند **۶** خدا کند از آنکه عطار و وقت
 انشاع بود که فرزند او کتب انوار کند **۷** بر او میرزا زاده
 فرزند بالی شده و معذره باقی انوار اینده و لالت کند
 را که فرزند به شادی چیزی آموزد و او ایم از ملک فرزند
 کند و بر خواندن قسم که می خواند **الله الله او چنان آموخت**
 شروعات وی بر پرست **۱** باید که ماه در حساب
 زهره باشد و عطار و در زحل محبت نیز جازست **۲**

باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد **۳** باید که صاحب
 طالع نیکو حال باشد با طالع صاحب که ان که فرزند
 و در خانه ای زحل و جری و مقرب و او پسین شد و
 نیز او و پسین پسین یا نه و نام حل و حل که **۴** ان
 به که به یونان که فرزند میکند در محبت و میان پسین
 و میان نقل که ان از نه نقل به معنی و از مکی یکی
 معنی این را میگوید و میگوید هر که میان پسین و میان
 اشالی از مکی یکی فرق باشد پسین و شاه را که
 و مکی باشد احسن یا منفرد یا به که دیگر اختیار نقل
 و نقلی باید هر حرکت او در ملک او باشد و بر
 تقدیر شروعات وی شانزده است **۱** باید که
 قمر و زهره باشد و او و در صورت باشد و خدا
 خانه او بعد پخته و **۲** باید که قمر در سیم باشد
۳ باید که زاید انوار و الله باشد **۴** باید که صاحب
 ثانی از نه پسین و بر بود و مقبول الله و از نه نه بود

۵ باید که قمر بخداوند و متصل بودست که اگر سبب ل
 اختیار بود ۶ باید که طالع در صاع و صاحب ایشان از
 خویش ناک باشد ۷ باید که شانی و نامن و خداوند
 ایشان نرسود و باشند و از خویش بر ۸ باید که صاحب
 شانی در طالع باشد یا در وسط السیاد و صیت الرجا و شانی
 و برین کار غایت باشد ۹ بهتر آنکه سود در صاع باشد
 که آن دلیل و مستحق مراد باشد ۱۰ باید که رابع ربح
 ثابت بود ۱۱ باید که صاحب طالع در بری ثابت باشد
 ۱۲ باید که صدی بطالع به نظر کند یا صاحب طالع
 ناظر باشد ۱۳ باید که یکی از سعدین در رابع بود ۱۴
 اگر هر دو در رابع بود و مشتری در طالع شرفیات کار بود
 ۱۵ باید که کتاب از خویش ناک بود و در شانی
 نیکو افتاده بود و از طالع ۱۶ باید که کوکبی که ماه بدوی بود
 شانی باشد و صاحب ذریه در نور و مدد و خدوات و در
 یست ۱۷ نشاید که قمر در ربح متعلق باشد و در ربح

منوحت ۱۸ نباید که قمری طالع یا صاحب طالع و صاحب
 شانی نظر بودست کند ۱۹ رده بود که قمری در چهارم باشد
 یا بیچاره یا نافر که دلیل ربح و طالع بود ۲۰ خداوند که
 و شانی قمری باشد که در طاعت احوال بود ۲۱ هر چه سیرد
 از کسوت طالع و صاحب شش و قمر در رابع و صاحب شش
 انساب که در دوست این لای خلی عظیم باشد ۲۲
 و در رابع و در طاعت و شرفیات و شرفیات و شرفیات
 ۱ باید که قمر در طالع شانی و هر دو طالع و شانی و در
 و در طالع و شانی ۲ باید که طالع یکی از این برین باشد
 ۳ باید که سعدین هر دو قمر متصل باشند ۴ بهتر آنکه
 یکی از سعدین در طالع باشد ۵ باید که خداوند طالع طالع
 باشد بطالع سعدی خدوات و شانی و شانی و شانی
 نشاید که قمر غایتی غیر شانی شود و در ربح و در ربح
 ۲ نشاید که طالع یکی از این برین باشد ۳ و در ربح
 بخسین طالع وقت بود و در ربح یا افکنده و در ربح

درین ایام مشروطات می خیزد ۱ ملاحظه حال
 درین باب صاحب کنیه القلم فصل مشی می آورد
 آنست که چون بای ماهی جان ساز که از او چهارم
 فصل افتد و می صادر باشد در طلب اوج مستعدی در
 تامل طالع دیگر العرض در شمال و ناظر بآفتاب مشتری
 با آن خانه بزرگ و جنبه دریا شکوه آید اگر در برج دریا
 مطلع باشد هم بلند آید اما اگر جل برج کوتاه مطلع باشد
 هست آید و برج دریا مطلع در برج سرطانت تا آخر
 و سپس آید مطلع بزرگ ۲ باید که ماه در برج خالی بود
 نظر آنی که اندک در برج عمده باشد و مشتری سبب است
 و در جمعیست و حکیم هر دو گوید بهترین بر جای برای بنا
 ثروت و میزان برای ارتقاء نیت ۳ باید که ماه
 در آید باشد در نور و در حساب یا در برده ۴ باید که قمر
 در صاعد باشد در شمال اگر در خال سرخ الیه باشد نیت
 کار باشد ۵ باید که قمر متصل بود بگوئی بعد که آن کوکب در

الطالع

الیعد باشد بفرست و اگر آن سه ده او نه خانه قمر باشد
 مقبول از اولی باشد بفرست که در ده باشد بایل ۶ باید
 که قمر در نیت الارض و در ۷ باید که ماه و مشتری
 شاد و باشد از جود ۸ باید که قمر در جبهه طالع
 بود که آن حالت بر یکوی پیدا و انعام کند ۹ باید که
 آفتاب از هفتم ماه بود و چهارم هم که وقت کمال زیاده
 نیت ۱۰ باید که ماه متصل باشد بهی و از تثبیت
 باشد پس ایضا آن ایشان باشد ۱۱ باید که هم الیعد
 و یکی از آنها باشد سود بدهی و مقبول از ده او نه
 خانه نیتش بفرست و اگر در چهارم باشد آن با
 مبارک و همچون بود ۱۲ باید که ده الارض اجنه کند
 و آن اصلاح کند که صلاح خانه چهارم که دلیل مسکن است
 یکی از آنها بیکه کرده اند پس باید که در نیت پس در
 باشد و بعد قرین ۱۳ باید که ده او نه طالع و رابع و قمر
 و صاحب موضع قمر متعارف بیکه بفرست از او نیت

۱۴ باید که بیشتر پیوند و مشتری برسط السحاب
 یا در یازدهم تا آن با یکدیگر قوی کرده شود **۱۵** باید که
 زحل و عطارد و زحل باشد در راجع و نه در دگر با و بفرمود
 که در آن خانه آب روان حاصل آید که مستطافرا باشد
 چه اگر زحل مستطافرا باشد و آب روان در آن باشد که در
 در چهارم یا دهم باشد بقدر انظار و تا آن با تیر نشود
 و بشاید بر آب پیسته گردد **۱۶** اگر زحل در چهارم شود
 که باید که او را قوی حال کرد و حاصل سازد و طالع در راجع
 و خداوند ایشان تا آن با پیسته آید **۱۷** باید که
 خداوند طالع و بر مخرج ارضی باشد مشتری و در راجع
۱۸ باید که طالع از مخرج ارضی و آتشی نیز جایز باشد
۱۹ باید که خداوند راجع چنین بود که خداوند طالع را
 کیشم **۲۰** باید که قمر از عقد و جز هر که نموده باشد بیشتر
 از سه درجه بیشتر منقلب بود **۲۱** باید که خداوند ماه
 تا فریاد ماه که از ترشح آن بایل بقا و در وقت ب

این حاجت نیست **۲۲** اگر قمر در قمر و در زهره و قمر
 طالع یا بر خداوند شش مبارک آید **۲۳** کشته اند مشتری
 حرکات است که در راجع و در دگر با و در طالع الله و
 این من نیست معلوم نیست که اگر که در راجع ششم و سیل
 صحت و سلامت **۲۴** باید که از قمر است بستاند
 که در راجع علویین اند و در یکی از آنها و باشند یا با
 یا سم العاده **۲۵** باید که خداوند جزو اجتماع یا استیال
 تمام مدی الله اما با مشتری و مسعود بود **۲۶**
 باید که سعیدین یکی از هر دو در و خداوند الارض باشند و یکی
 عاصی یکی در راجع پسندیده باشد و دلالت که برده ام
 سرور بسیار می فرزند **۲۷** باید که خداوند طالع
 طالع نامرئیه و ثمرت الشاع بود پاک بود و اگر
 خویش **۲۸** پسندیده تر است که در راجع طالع و
 یکی از مخرج نماید که در مخرج محمد نماید که طالع باشد
 که خوشی چون خویش طالع باشد آن با تمام شود و بعضی

کشته است و نیز باریست که خانه مشتری در بروج متعصب
 اصطلاح نماید **۲۹** اگر چه اینند که بنا بند شود باید که اتصال
 دلیل کوئی فوق الارض افتد پسند و غایت آن
 که جهت از پیشین بفرموده **۳۰** باید که آن که صاحب
 بود در افلاک و در عرض شمال یلیم معاده بود و هم چنان
 و اگر بایست خوانند اتصال قمر کوئی تحت الارض افتد
 گفته باطل و دلیل هم باطل باید در جنب محمد و است
 شایسته است **۱** اجتناب از معنایه افکار کشته
 باید که معنای کراج حقه نباشد و به بنام آن که او دلیل بود
 بر تاجی کار و در برانی هم تبا پس شاید که قمر و ده
 خانه او و هم العادت محض باشد به و اگر افغان
 اند که او را نظر باشد بطالع یا یکی از دلایل باید که نه
 قوی حال شد و به وصل زیر اگر میان بود و معنای حقه
 و نظر نه و ده اول او کند **۳** نشانی که میان نه و وصل
 اتصال باشد **۳۰** نشانی که قمر از محل باغب باشد

که بسیارند و موت **۳۱** نشانی که از محل به حال سحر
 در راجع بود اطلاع که آن دلیل راجع نصبت در راجع
 و تیرگی و غم باشد **۳۲** نشانی که از موضع قمر ساقط
 قمر و از اطلاع از اطلاع که آن دلیل نام نشانی با بود
۳۳ نشانی که از اطلاع اصحاب پست قمر کشت
 اطلاع بود و نحو پس که دلیل قست صاحب آن
 باشد پیش از انعام **۳۴** نشانی که ماه ناقص الزم و کجاست
 باشد **۳۵** نشانی که معنای بودی ناظر باشد به است پای
 و دهی بود جسم معطل در راجع که لالت کند به حسی
 با و راجع شدن مختار و انقض و در آمدن از و نقصا
 و قمر نهی **۳۶** اگر پیشین نه از چهارم هر وقت
 الارض باشند یکی از زمین نکست شود یا هر دو در
 در جو منظم باشند اصحاب راجع قمرین بود است
 آن یک دمی بود او و **۳۷** نشانی که صاحب طالع خنده
 بود یا در دویم باشد که آن خانه از بهر ادا اوین در خنده

۱۱ در جامع شاهی آورده که شایه که زهره و مشتری
 بهم یکنزد بهر اتصال که باشد و این سخن نادره است
 و سر آن مفهوم نیست ۱۲ بدترین حاله آن که ماه
 و عطارد و مشتری تر است که ما بین المیزان و الجدی
 ۱۳ نشاید که صاحب طالع و خد او غایب و راجع و غایب
 باشند که چنانچه در آن آرام گیرند ۱۴ نباید که ماه طالع
 و خد او دشمن شود که آن دلیل آفت نیست ۱۵
 نباید که خد او دشمن شود که برتر است باشد اگر چه بعدی بود
 و بدین حالت با عرض بخشد که آن غایب
 و خدانی است ۱۶ و خد او دشمن است پس زمین
 رعایت باید که که طالع و صاحب طالع و قمر و غایب
 ۱۷ یا در شهر و ده ۱۸ شرایط که در بنیاد
 گفته شد ملاحظه باید کرد و آنچه خاصه این است بشود
 دیگر است ۱۹ بطریق پس که چون خواهند که در شهری
 شهری بمانند باید که در آن زمین که نام آید

و دلیل آن آید که هست و او در دست بخشد که نام
 پنج خد او است هر کلب که باشد باید که در آن
 باشد مشتری معان وی بود و او در دست و اگر مشتری
 کلب و طالع باشد باید که یکی از شواهد باشد که در طالع
 وی باشد ۲۰ باید که ماه را بصلح آورد و مشتری
 و زهره را از طالع سازد و یعقوب خدانی گوید که در این
 اختیار اصلی حال قمر از اصحاب صاحب طالع هر وقت
 تر است ۲۱ باید که ماه بر طالع باشد که در کلات
 بریکوی حال کند ۲۲ باید که طالع یکی از خانه های مشتری
 باشد ۲۳ باید که خد او در ساعت یا بعدی توئی حال
 ۲۴ باید که خد او در ده خد او در ساعت بود ۲۵ باید
 که سیاه و دلیل آنست در شرف یا قیام بود ۲۶ باید که
 اقبال در برجی از طالع بود ۲۷ باید که اقبال
 در بعدی بود ۲۸ باید که اسم العاده و خد او دشمن
 و در برج بعد باشند ۲۹ باید که قمر با اسم العادت بود

یا بیا جیش ماکر که آن سبب فراخی قیمت بود و در آن
 شریکی می ساکن آن شریک بود ۱۲ باید که سهم الطایفه و صاحب
 یکو مال باشد که چون سهم العادوت تبار بود و در آن
 سهم انواریدگی ای آن داشت ۱۳ باید که در جمل را
 در هر دو مشتری بصلح آن و در آن که در هر دو مشتری
 و آن را آن و بسیاری مردم در آن در کثرت خیرات
 و صلح کار مستوفان آن شریک بود و آن شریک ۱۴
 باید که آن شریک را در هر موضعی مسود و قوی بود و بنظر مسود
 ۱۵ باید که آن شریک را در هر موضعی که در هر موضعی که در هر موضعی که
 مسود باشد و قوی بنظر مسود و حکیم بنظر مسود که
 در بنای شهر باید که قوای بر مزاج هر دو مشتری باشد
 و در او که آن شریک است و بقای آن شریک در بسیار سالها
 بر جای پسندیده و عدم تغییر آن حال حاصل شود و در آن
 جهت سعادت مزاجها و بطور کمال و در بنای مزاجها
 که آن ثبات و بقا ممکن نباشد که اکسب تحریک که بطبع

مسود باشند بکار دارند ۱۶ باید که در بنای شهر
 از قوت و جمل را در هر موضعی که در هر موضعی که
 بر مزاج علویین باشند بر عاق در جمل طالع باشند
 یا عاشر باید که سهم العادوت ماکر بود و در ۱۷
 بر آن است که در بنای شهر این طالع است که
 که بر جمل ملک است و بنای شهر از قوت و در قوت
 و در هر دو مشتری که در هر دو مشتری که در هر دو مشتری که
 ماکر است و در هر دو مشتری که در هر دو مشتری که
 و آن شریک را در هر موضعی که در هر موضعی که
 که طالع بر جی باشد که در هر موضعی که در هر موضعی که
 نشاید که در هر موضعی که در هر موضعی که
 ۱۸ و آن بود که در هر موضعی که در هر موضعی که
 و بنای شهر در هر موضعی که در هر موضعی که
 بر جمل به حال بنای شهر که سبب است و در هر موضعی که
 بنده باشد ۱۹ نشاید که در هر موضعی که در هر موضعی که

متصل بود که دلیل خرابی و فساد حال متوطنان آن شهر و کمی
 نعمت باشد **۶** نشاید که محل بهم سعادت باشد
 که در آن شهر غیر کثرت باشد و دشمن همه دست قهر آن شهر کند
۷ اگر محل و مرغ بهم سعادت باشد بهشت بهشت
 باید صاحب طالع یا باند او نه خانه و الی جمعی گویند که در آن
 آن شهرت پرست در آن شهر یک و هفت و هشت و نه
۸ باید که گویند چند کن تا صبح ساقط کردانی ازین
 و از طالع در آن شهر و آن شهر شود باید که گشته
 قوی کنی تا دفع آن فعل کند **۹** و **دوران کردن بنا**
 مشروطات و می چارست **۱** باید که قمر باید باشد
 و در آن **۲** باید که ماه منقبت بود از نو پس میوه
 متصل اولی آنکه آن سعدی که قدمی چون پیش
 باشد و حاصل میسیم و اگر میر شود باید که قمر متصل شود
 بحد و نه خانه و درین دست تا آنکه در آن کرد و اگر
 ازین و مطابق دیگر و در آن باشد **۳** باید که طالع

بر جای و می باشد یا آنکه **۴** باید که ماه و نه و طالع
 در یکی از این است و می و می باشد **۵** بهتر آنکه طالع
 بر جای و می باشد **۶** پس به هر که که نه
 طالع مغربی بود و ناقص و میسر و متصل شد بهشت بود
 ناقص است که باید بود **۷** باید که ماه میسر و بی بود
 و ناقص بود و ناقص بود **۸** باید که از آن است
 که در میان بخش آن چون ملک باشد و آن
 در میان و در طالع یا عاشره و او و میر باشد تا با
 و این باب از شعری شاهی که بر مزاج طالع است
 خاصیتی قیاس و به آن **۹** باید که قمر زایل بود و آن
 طالع و متصل شد که یکی که زایل شد از طالع **۱۰** باید که
 ماه اگر فوق الارض باشد و قمر و بهشت و بهشت که
 تحت الارض باشد و اگر تحت الارض باشد و قمر
 نیز بهشت باشد که فوق الارض باشد و هر که یکی که
 یکی و یکی که در آن و در آن و در آن و در آن

و اما آن عای بود و بر آن دشت و مانند آن **مکرک**
کریزه جوی و م شریکات دی و در آن
 باید که ماه وقت الارض باشد در خا پس ثانی
 و اگر فوق الارض باشد باید که در عادی شتر باشد ۳
 که سعدی بیا نام یافته از ربع ثابت و اولی آن باشد
 که شتری از دود السامه و مکر و اگر شتری میرفته و بی
 زهر و پسندیده بود و غریزی که در اتصال قلم شتری میر
 نشود باید که شتری در خا شتر باشد که بود شتری در خا
 دلیل بود و برود ام و آید آن که از جوی و اگر آن نیز شتر
 زهره و در خا شتر خا و نیز بگو باشد ۳ باید که زحل شرقی
 بود و چستیم الیه ۴ باید که ماه زحل بماند باشد از شش
 یا نه پس تا نیکو آید ۵ باید که ماه در برج ایلی باشد
 بود و اندوه و از نیرزد داشته از جبهه اول آمد و تمام
 و در آن پنج اظهارند ۶ باید که زحل از دودم باشد از
 طالع و سعدی قوی حال بود و ۷ پس جوی گوید که ماه

قریب آفتاب بود و از دودم و پسندیده ۸
 باید که از دودم و در موشی بگو و پسندیده و قوی حال
 ۹ باید که ماه زحل از دودم باشد تا زودتر باشد
 ۱۰ باید که طالع وقت بر می آید که قوی باشد و در
 جوی دوست شتر است ۱۱ باید که چسبید که
 زمین باشد و طالع و طالع دوست ۱۲ باید که صاحب
 پست قوی جوی ثابت و در برج ایلی باشد و در جوی
 و در جوی نیز بود و در دودم است و در جوی
 نشاید که ماه صا و در جوی باشد یا معطل بود که دلیل جوی
 که بود و کشت از نشاید که قریب مخرج متصل باشد و جوی ۲
 باید که یکی از دودم چسبید در دودم السامه باشد که جوی در جوی
 جوی و انباشتن ماه باشد ۳ نشاید که از دودم طالع
 نیز چسبید و در جوی یا دودم یا کشت انباشتن که بسیار
 طالع باشد و کشت از دودم بدون او و معطل یا چسبید جوی
 باشد یا اگر طالع از دودم بود و ۴ نشاید که

پنجمین قسمت الارض شد حصصها و رتبه در این کوهها
 بود و خزان آورد **دوم آب** در آن درجه چهارم
 در این شروعات کار کند و نسبت و اگر خاصه این است
 بود آنست که باید قریب میان طلوع و دهم یا میان چهارم
 و دهم باشد که هر یکی از این ربع جد است و اگر قوت
 الارض باشد باید که متعین و نسبت را در هر کوه الارض
 باشد و قوت آن است که هر دو در برج ارض یا مایه باشد
 که آن یک پیوسته روان محذورات می همان است
 باب شصت و نهم این است که هر کوه از دین
 قمر و ربع قدر و آن میان ربع طلوع و میان دهم و دهم
 بود و بعضی اوقات که بر آن آب از این ی بار است
 و لی قلع باشد **مط** **دفعه ششم** در این شروعات و
 پست ۱ باید که ماه در برج آبی یا خاکی باشد
 ۲ کوشیا را که طلوع و خازنه در برج و دهمین باید
 و بهترین حوت اما حکیم پس بگوید که قمر در برج است

باید و بهترین حوت است و نسبت و رتبه در این کوهها
 صاحب کفیه که قمر در برج و در این طلوع باید آن است
 و اتصال تمام ماه و آن ربع ثابت باید باشد و آن
 باشد و طلوع نیز ربع در این طلوع باید ۳ باید که ماه
 طلوع باشد تا در وقت که در وقت باید ۵ باید که ماه
 متصل بعدی باشد که آن بعد در طلوع یا در شروعات
 باشد و در وقت یک ماه و قمر او بهتر باشد ۶ باید که
 قمر در طلوع باشد و شرقی باشد که در این و در پست است
 و در و در کوه این قمر باشد که طلوع طلوع بود و در
 باطل بود و ماه و در و اگر شرقی باشد مثمر بود ۷ باید که
 رطوبتی حال باشد در وقت که طلوع او را در طلوع بود
 موضع که باشد خطی بود ۸ بهتر آنست که طلوع با خازنه
 برجی باشد که در این آن در وقت ۹ و در موافق رطل
 در منتهای ربع سبقت و گرفت ۱۰ اگر ماه
 در ربع ثابت باشد باید که خازنه خازنه طلوع و در برج

آبی تا در آن درخت غلغله بیناید ۱۰ باید که ماه در
 طالع بطریقی شود آراسته باشد ۱۱ باید که ماه نظر
 باشد بر محل از ثلث یا تسلسل ۱۲ باید که محل
 خانه خود یا شرف یا فتح بود ۱۳ باید که قابل تیر تیر
 باشد در برج هوای و نظر طالع ۱۴ باید که راجع در شرف
 بود و مسعود باشد ۱۵ باید که قمر زایه الزور و الفای
 تا درخت نشکند ۱۶ باید که خانه خانه ماه و نظر
 بود تا صاحب درخت از آن نشکند و چنان صاحب
 طالع طالع شود ۱۷ باید که مشتری نام خود بر محل
 صورت از خانه یا شرف یا در موضع که او را در آن
 باشد ۱۸ اگر قمر و قمر بود و بعدی متصل از ثلث یا در
 تیر بر آن ریزد آن درخت منفی تمام بود و رنده ۱۹ اگر
 قمر در برج یا دوی باشد و بعدی متصل درخت نه و بر آن
 و بر تیر یا دوی و میوه بیشتر بود ۲۰ اگر درختی میکار
 که بقی آن مطلوبت چون غنای و جزو مانند آن آید

قمر در برج ثابته باشد خانه شود و لو طالع تیرلی
 ازین برج باشد و صاحبش نیکو حال و اگر درختی
 میکار که یا در دوی سه و چهار و مانند آن باید که
 قمر در برج باشد تا نیک آید و درخت درخت
 ۱ نشاید که در محل متصل باشد که بکسی باید که چنان
 درخت و خانه حال صاحبش باشد ۲ باید که در محل
 برج یا شرف تحصیل برج نامی که در محل نشکند
 درخت بود ۳ نشاید که در خانه خانه و درخت
 بطریقی نامی که آن صاحب درخت ریزد و شرف
 در محل که آن را جزو شد ۴ نشاید که صاحب طالع قمری
 باشد که درخت در شرف ریزد ۵ نشاید که در خانه
 قمری باشد که در شرف درخت را متصل به درخت
 از قمر است و قمر صاحب طالع از طالع که صاحبش از
 درخت بر نهد ۶ درخت که از نظر طالع طالع بر ریزد
 که بسیار ناپسند باشد ۷ غم افشان باید که

در جواب شود باشد و علم کشتن بنید را و در بین
 بعد از او در کشتن یک کشتن بعدی است و در
 نشان دادن شود پس صلح آوردن هر یک از آنها
 باید که طالع بری بود از کسب و طالع و بعد از
 خانه خویش **۳** باید که ماه در برجی متعلق باشد به صاحب
 سلطان و در بعدی نیز نبود **۴** باید که قمر زاید بود و در
 حساب **۵** باید که قمر از وقت اشراق او در بود و در
 مقیم باشد **۶** باید که بر آن دهنده اندوی صعود باشد
۷ باید که صاحب طالع را به نور باشد و طالع
 اگر بر زمین و قبول کرده باید که قمر در وقت باشد متصل در
 قمر او بر آید و در جهت بر خیزد که است و بوی چو آن
 و محض منعی عایت باید که **۸** اگر قمر در برج باشد
 باشد و بوی منعی است و تنبیه بر آید اما بعد شش متوسط بود
 و اگر در برج آبی بود و در تر بر آید و بهتر خواهد است
 چارست **۱** نشانه که قمر اقصی نور باشد که آن هم باشد و

و غرضی گوید اگر درین وقت در قمر او منعی انفصال باشد
 هیچ چیز از آن هم بطلان نیاید و منعی باشد از کشتن
۲ باید که کسب طالع نظری باشد و صاحب
 که این را آفت رسد **۳** باید که قمر زایل متصل بر بنظر
 عادت که هر چه باشد و در بر و در نشود و نا اندک نیز
۴ نشاید که قمر منعی گردد و بر نظر باشد که آن کشت
 بلای آید باشد **۵** **قمر قمر** که در آن منعی عایت
 بخت **۱** باید که ماه در برجی باشد و آن نشانه
 آبی بعدی است و در علم بعضی نیز بر آن بسیار است
۲ باید که طالع کی این برج باشد **۳** باید که صاحب
 طالع کیو حال باشد و طالع نظری باید که بعدی در آن
 باشد و در کسب **۴** باید که صاحب خاص انا صاحب
 اصالی قبول بوده و اگر نه از چهارم نیز بنظر و دست کرد
 عایت عاید بود و در آن است و ای او است **۱** نشانه
 که طالع طالع باشد یا در و دی خصوصاً و در الاض **۲**

نباید که قوت الشع باشد و در طریقه قوت نیز نیست
تب یا جاده و در آن زمین شروعات و شست
 ۱ باید که طالع صعود باشد چاره اولین بر دست و ۲
 دلیل چیست اگر در وسط النهار دلیل بر الی جاده چهارم دلیل
 عاقبت کار پس اگر طالع قوی مال باشد اجاره و پند و
 نفع تمام رسد و اگر طالع نحس باشد شیان را بر آرد
 در اقامت بر آنجا گشته ۳ باید که قریب مال باشد در
 بروج ارضی تا اجاره پستاند و شفع گردد ۴ باید که ماه
 صفر باشد از صدی و شعل بعدی که آن بعد پند گیر
 تا طریقه باشد و بطور مستعدی بود ۵ باید که خدایانه
 خانه خود را فرو بود ۶ باید که خدایانه خانه ماه از حاسب
 دور باشد ۷ باید که او تا و بعد قریب باشند خصوصاً
 وسط النهار و پستاند با نفع و دلخوشی بود و کار بر مراد
 و پست چو خدایانه در و در او دلیل اجاره خدایانه
 ۸ باید که خدایانه طالع مزاج یا متعارف صاحب ساج

باشد و صدی و شیان را فرو باشد ۹ اگر در اوج قوی مال
 باشد و خدایانه شش بخوبی مال و طالع را فرو باشد که
 آید و بعد است خدایانه آید باشد بخیر و قریب ۱۰
 شروعات و شست ۱۱ باید که قوت الشع باشد
 ۱۲ باید که طالع و خدایانه شش در و بعد
 باشد ۱۳ باید که قوت خدایانه طالع را طریقه و بطور
 ۱۴ باید که خدایانه طریقه و ساج بر او ساقط باشد
 ۱۵ باید که صاحب ثانی قوی مال باشد و پستاند
 و متصل خدایانه طالع باقتضای نمود و آن مال ضایع نشود
 ۱۶ باید که قوت در بر و مغلوب باشد و اگر بر شش
 بود نیل و آید ۱۷ باید که خدایانه پست مال می بود و اگر در
 و در الارض باشد بهتر و خدایانه است ۱۸ باید که
 قوت خدایانه خدایانه و خدایانه طالع و ثانی نحس باشد
 ۱۹ نباید که قوت در قریب و قوی باشد که پسندید و بود
ند و قریب و در آن شروعات و شست

۱ باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بر لیل زمین
 یا اتصال قبول ۲ باید که صاحب وقت بر لیل زمین باشد
 بر وجهی است ۳ باید که سعدی در اوقات باشد مخدورات
 روی بودن چنین است در اوقات که موجب تابانی بود
 یا ماضی بر این آیه **وَقَدْ عَلِمْتُمْ** مشروطات و
 دو است ۱ باید که قمر یکی از سعدین یا بطالع سپهر
 متصل باشد ۲ رخصه آورده است که قمر در برج مغرب
 باید و در کونین جایزست مخدورات و می غلاف اینها
 باشد و اقتران باید که در اضعف شمس که او دلیل باشد
 و اگر تک حال نبوده و این شب تصویر پیدا شود **و**
نادران آیت که حسن مشروطات می چارست
 ۱ باید که قمر در برج آبی باشد ۲ باید که طالع نیز آبی
 برج بود ۳ باید که سعدی آفر باشد ۴ باید که در
 روی نادران و آب راه بجانب شرق باشد و شمال
 باشد و این گفته در باب نجوم پنهان مدخل ندارد اما

اگر که بر کتب اعتبار است بر مطلق ذکر کرده اند و گویند
 تجزیه چنین معلوم کرده اند که چون چنین شود در این
 و موضع غیر در کتب دیدار مخدورات و می است که
 خنایه اند و آن و آب یا جانب جنوب کردن و سوز
 که تابه و پاسته بود و **و است** مشروطات
 مشروطات می غشت ۱ باید که قمر در برج سپهر
 و میزان جدی باشد که آن دلیل بود بر این آیت که
 و بقای وقت ۲ چه باید که در قمر متصل بود بر میزان که
 آن دلیلست بر غمی و زیاده و دل مشورت ۳ باید که
 قمر و برجی بنظر و پستی که آن حالت بر وقت تمام
 کند ۴ میزان باشد که قمر از برج مغرب بود و نیز متصل
 و بکس ترشاید ۵ اگر قمر قطب متصل بود دلیل بود بر
 بار غمت کردن و از نوایه محبت و کرات لذت ۶
 اگر که این گفته که قمر در میزان باشد که قمر در برج قیسم باشد
 که این نادران و پست است و طالع نیز قیسم باید و قمر

از مصلحت ساقط ۷ اگر قمر در جوت باشد لذت نبرد
 شود و خصوصاً نظر مشتری بکوه عال و برج بادی نیز همین
 خاصیت دارد و در برج آفتاب زن را لذت و نشاط
 و فری پرزاید و لذات وی دو چیز است ۱ نشاید که
 قمر به مصل مشل باشد که آن دلیل کند بر پستی و انتطاع
 ۲ نباید که زحل در سابع باشد که آن دلیل تباهی
 و ضل و **نوع طلب قمر که در ۱** مشغولات و سی
 شازده است ۱ باید که قمر در برج کثیر الولد باشد
 چه چهر جان و غریب و جوت ۲ باید که طالع و شت
 نیز این برج بود ۳ باید که قمر در برج نافر بود و موقوفه ۴
 بستر آن بود که قمر از معدی منصرف بود و بعدی منحل
 ۵ باید که سعدی در طالع یا وسط النجای است الرجا
 بود که صاحب خاص صاحب طالع نافر بود و جوت
 ۶ باید که صاحب خاص صاحب طالع نافر و جوت ۷
 باید که قمر در پانزدهم باشد و صاحب خاص صاحب طالع نافر

عاج

۸ صاحب بر آن الکفایه گوید بتر است که آفتاب
 در جزایا سرطان و ۹ اگر قمر نه که خواهد باید که قمر
 در که باشد و در شش چهل و نه اند طالع و صاحب
 چست قمر و نه اند چهل و نه در برج یا ابرج مذکر
 باشد و اگر موش خواهد این دلیل ابرج یا ایشا
 موش باید ۱۰ باید که در طلب مذکور عدد ساعات موش
 مانده اند و از شب فوج باشد و در طلب قمر از موش
 عدد آن ساعات برج ۱۱ و طلب مذکور باید که
 برج اول و زبود که شمس است و در وقت نطفه
 بتر گردد و در طلب امانت باید که در برج آخر شب
 ۱۲ و در طلب بین نه اند ساعات که کتب مذکور
 برج مذکور باید و در طلب بنای بر عکس ۱۳ باید که تعداد
 خاص مشرقی باشد و بکوه عال ۱۴ باید که طالع برج مستقیم
 الطریق باشد ۱۵ باید که قمر از اقتران دور بود و قمر در
 دی چهارست ۱ نشاید که قمر در درجات قمر بوده ۲

نباید که انداخته ساعت در طالع و غایب پس **۳**
 بر سر نیز از جهت و اترق و غایت صاحب طالع
۴ خدا کند از خدا و زهره که دلیل تاجی حال زنده بود
 نظر بر **۵** و در **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 باید که ماه ناقص شود باشد **۱** باید که قمر زهره در
 مشرقی ظاهر باشد بطرف سمت و ترجیح نیز جایز داشته
 اند **۲** برتر آن که قمر خولی باشد **۳** باید که
 طالع و قمر در برج شمس استوی الطول باشد **۴**
 باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد و سعدی بوی ظاهر
 محذورات اند و مشروطات **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 مشروطات و بی جاست **۱** باید که ماه از پنج پس
 برمی آید **۲** باید که زهره پیوسته الی زهره **۳** باید که قمر
 بعد از خود صاحب زهره متصل باشد **۴** باید که زهره در فلک
 خویش محذور بود محذورات جهت و اترق هر
 بود **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

باید که طالع جزا باشد یا پسند یا ایل خویش
۲ باید که طالع و صاحبش سعد باشد که دلایل
 حق تر است **۳** باید که قمر از پنج پس باید باشد
 که ولادت بر قبول غذا و نشو و نما و طالع که باید که قمر
 بخانه خود متصل بود **۴** باید که نیرین چکدیکر ظاهر باشد
 بهودت تا مملو و تربیت تمام یابد باید که قمر محصور
 بین السعیر باشد تا دایره و شفقت بود محذورات
 و غایت **۱** نباید که یکی از این بروج غایب باشد
 خصوصاً یکی که صاحب تمن یا ربع بود که در فلک را
 خطر باشد **۲** نباید که یکی در ویم باشد که غذا اسودد
 بر **۳** حذر که از آن محصور بین پنج پس باشد که طالع
 تربیت تمام نیابد و دایره بروی مهربان بود **۴** روا
 بود که زهره و قمر از طالع ساقط باشند که دایره در نیم
۵ نباید که صاحب ربع و عاشق بر حال باشند
 و از طالع یا صاحب طالع ساقط که دایره و کدک هر دو را

برادر **سید انوشیروان** که در **کتاب** مشروعات و حیثیت
 ۱ باید که ماه دور باشد از مشاع اشواب باشد و در
 بعضی بود و در بعضی نه ۲ باید که ماه متصل باشد
 بحد و انداختن و نویسن بحد و انداختن در کتاب قند
 الملوك آورده است که در این اختیار نیست ۳ باید که
 قمر خاندان و خاندان کرم خاندان ماه و آفتاب که نظر
 ایشان بکلیه است پس بدین ۴ باید که خاندان ماه
 با صاحب طالع در برج ارضی باشند و نکال باشند
 ۵ باید که طالع یکی از دو خانه ششتری بود ۶ باید که
 ماه در برج آبی و مسعود مسعود و در استی اعداد
 اینها باشد و دیگر نشاید که طالع خانه زهره بود که آن
 دلالت کند بر آنکه ماه را از آنکه بخواهد از شیر بکشد
چگونه که بخواهد پس مشروعات و حیثیت
 ۱ باید که ماه در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند در حمل
 و ثور و سرطان و میزان نیست و در جوزا پس سید

و در این نیز سید آمده بود و در باقی باید که مهورین
 السعدین شد باید که طالع او داد او از نظر کوس
 پاک باشد باید که قمر در و تیا یا نایل باشد
 باید که سیستلی بر طالع یکی از همین باشد و در است
 هی و در نیست ۱ نشاید که خاندان و آفتاب و ساوس
 و ثانی مشروعات و طالع با طالع باشد یا در یکی از او باشند
 ۲ نباید که قمر خاندان و طالع را با صاحب تمام طالع
 و ثانی مشروعات بود که این موجب برنج گردد و لیکن که
 بخاطر باشد و در تمام رسد **سید انوشیروان** و **پیشانی**
 به آنکه در این اختیار چاره نیست از اعیان تمام کردن هر
 نویسن و پیشانی و او این اثری عظیم است و سید
 الاطلاق این باب باید که زهره نیکو حال باشد که کوکب
 زینت و خوشحالی او بسیار نیکو بود و نباید که ماه در
 اسد بود که بسیار بد باشد و آنچه او میخواست اند که
 ثابت ترین بر جای است و چون که در اسد باشد جات

از نشان پوشیده گردید و صاحبش لما زخمی هم نیست از برای
 آنکه بسیار شده کرده اند که کسی ندانست که به پوشیده
 و نه در اندوه بود چون باقی آن قوت باشد تا حال هر دو
 کرده و دیگر پوشیده و آنکه برین قوت یافت بی نیاید
 که به و جوشش آن را از وی برکنند پس اندر آنجا
 و حرکت در بعضی پروان از شدت شتاب و خواهر غیر الحق
 و الدین که پس سر در شمع کلمات بطریق پس در تفسیر این
 کلمه که الملائکات الحمد و سر و علمها و استقامت و التمر
 فی الاله اعلم اذا کان محراب او علی الشمس می آورد که در
 از محل قطع جاده نوست در بعضی خیانت و شیخ نیز کرده
 در شسته انده اولی آنست که ابتدا این است گفته و نه
 آنجا نیز اما ایستمداد در محل قطع نباشد باقیاری چون
 شتاب در جاده موت و ایستدال محو پس در
 ابتدا ای محل آغاز ایستمدال یعنی پوشیدن این است
 کردن قرد در جاده شتاب نشاید و شتاب ترین است

دست الا اس نذایکت در جاده شمال بسیار و صوت
 انده ال باشد بر خوش و قلند و بعد از انده فقر شتاب
 باشد و درین باب نه جود و بهیول فقرست و عاثر می
 و بعد از این که که قاندر طاعت و جلال بی ثبات
 اند که کم طاق و قور باشد که نه از هر و شرف قوت و
 کاتب ال لولون یعنی حکیم انده المفسر المعرفی و شمس
 فرموده است بر وی آیه مکرده است در شتاب
 پوشیدن انده انده به دست از اول او قور کند
 بر جاده و باشد و در انده پستی نماید و هر چه نذایکت و باشد
 پس معلوم شد که شیخ انده برای شتاب و بعضی گفته اند
 طبع انده آنست و کرم و خلقت و طبع جاده بهر و شمس
 پر طبع انده طبع جاده بود یک انده و سپید و شمس
 انقی و نیز آیه و دارد دلش متوجه و نه و بود اندک
 انده دلیل ال مسینه است و حکیم اسمعیل با خبری از انده
 که در جاده درسی دیدم که برزلی کی انده و کجای قور و آجاست

و خوبی و شادی آید و اگر چنانچه فصل بر دشت باشد ۷ باید که سعدی
 در طالع وقت بوده زهر و ستر ۸ اگر ماه در ماه شش باشد از
 جامه بپایان سعد و طالع سعد داشته باشد چنانچه بخواهد ۹
 باید که ماه بر آن سعد که در طالع است معهود باشد که آن اعتبار
 در غایت خوبی باشد ۱۰ باید که زهر و قوی صالح باشد و تمام
 ۱۱ خواهر و دکت آورده است که درین حالت
 طالع وقت و یا زوجه باید که سعد داشته باشد ۱۲ باید که ماه
 بخداوند خانه نویسنده نظر باشد ۱۳ باید که نه او نه خانه
 قوی عالی باشد از نو پس برآید ۱۴ باید که طالع
 سلطان در اولی میزان و قمر نیز از موضع ستر و در آخر
 و لو اول قمر نیز غایب داشته باشد چنانچه حکیم با فوری شود
 آنکه نفع ده آنکه قمر بر برج منقلب باید موصوفی چند است
 برج منقلب که چون در دشت باشد چنانچه پیشین بنمایند
 محمود و در اول قمر که برج ثابت و در چنانچه پیشین
 بنایت سست و است و با قمر و چنان در در برج و چنان

خصم بی باشد ۱۵ باید که ماه بگویند منقلب باشد که صاحب
 طالع از حضرت بود و از بگویند حضرت شد که صاحب طالع
 بر منقلب بود ۱۶ باید که قمر و نه و دو و از این باشد ۱۷ باید
 که صاحب طالع سعد و در موصوفی بگوید و در طالع طالع و بگوید
 از وی اعترازا لازم داشته باشد ۱۸ باید که ماه
 در برج ثابت باشد و درین حالت صاحب طالع بگویند
 و اگر باشد ۱۹ نشاید که قمر و نه و دو و از این باشد
 و در این نشان که آن بپایان برآید باشد در وقت آن باشد
 به معنای طبیعت آن خصوصاً که قمر و برج ثابت باشد
 ۲۰ مذکر که از ستر و منقلب آفتاب که آن است
 کند بر آنکه چنانچه با پنج و طالع کند شود و برآید بود و چنانچه
 و ملاطین ۲۱ بر ستر و از ساعت زحل که چنانچه زهر و چنانچه
 و آن است که در بر دارد و چنانچه دهم باشد ۲۲ مذکر که از
 ساعت مریخ که چنانچه زهر و در و از این باشد چنانچه
 رند ۲۳ مذکر که قمر و در طالع قمر و در از این باشد

غریبی و شربت **۷** بطریق پس که به خدر کن از پیش
 جاده در وقتی که قرد بر آتش باشد و این سخن غریبیست
 ۸ خدر کن از آنکه ماه باطل و غیبت بود و غالی است
 قمر و تمام چه آمد **۹** **معمولی** رخصت شود و طاعت
 بنیت **۱۰** باید که غسل آتش پس از معین صدف شود
 ۱۱ باید که قرد عطاره تا قربان باشد تا در آن مجلس سخن از آن
 و حکمت شود و طاعت کند و در وینا اندازد و غریبی
 ۱۲ اگر قرد بر متصل باشد با وجود اتصال عطاره در آن
 مجلس قومی آن تا نزد بودن و لهو ناک و سرودگی و نشانی
 آن طاعتات کند اگر قرد بود و نظر عطاره بیشتر شود
 غسل باغی و اصحاب بیانت و از باب و معصیت
 نماید **۱۳** باید که عطاره در شمال بود و غسل و بیشتر می کند
 بر مراد بود **۱۴** اگر عطاره میسر و زجر و طاعت در آن
 ضیافت نشانه غریبی باشد و نماید به نیت **۱۵** باید که
 قرد بر ج و وجدین باشد تا امتزاج نیکو دست **۱۶**

باید که از ثواب است آنکه بر عرض نمره و عطاره و در یکی
 از اوقات و بوده باشند یا جسم العاده و صاحبش
 و آن سینه که آن شمال است و نظر واقع در دست و مثل آن
 در نشان بخیزد و نام نیکو حاصل آید و محمد در است و یک
 چهارست **۱۷** نشاید که ماه با عطاره و در معین متصل باشد
 خاصه نظر است که در آن مجلس ملک و غایت است به
 آید و طاعت آنجا که بیشتر باشد و در آن وقت در
 جایز بود **۱۸** و در آن وقت که عطاره در مجلس خود که
 از آن جمیع با قومی در آن طاعتات کند و غایت
 و در کیش شود و موجب ثبات کرد **۱۹** نشاید که یکی
 و در مجلس است و در مجلس بر مراد بود **۲۰** خدر کن از آنکه
 طاعت وقت قرب باشد که در مجلس غایت به نیت
 پیش تر شود **۲۱** **سوز و جوش** به آنکه عطاره در سینه
 به است پس حال آنکه که رعایت حال آنکه و طاعت
 و صاحبش دلیل است آنکه بود و صاحبش دلیل

هفت و ماه و میل کترست و ششتری و آفتاب و میل
 بر که ام ازین لایه کم مسعود و قوی حال باشند صاحب
 دلیر تر و بکدام ضعیف و خوش باشند صاحب علم و در
 کفایت تعلیم آورده که یکی از سویر حسن است که میگوید
 ازده و در جنوب و ازده و در جنوب شرقیت و ازده و در
 تا و در جنوب جنوبی و ازده و در جنوب تا و در
 و لو قوی و ازده و لو تا و در شمال و در جنوب و در
 ربع باشد اهل آن ربع در جنوب غالب آید برای آنکه
 ربع یا ایشان باشد چنانکه اگر در ربع متعادل باشد از
 آید پس از ملاحظه این ربع است و درین ربع غالب
 بود اما شرفیات و کمالات و آن است ۱ باد که
 طالع سعدی باشد تا که برقرار رود ۲ باید که صاحب
 در عاشر بوده باشد تا آنکه کند و بر ۳ باید که در طالع
 غنی و آن آفتاب است و غالب ۴ اگر عاشر باشد
 بعد از آنکه آفتاب کند و غالب ۵ و اگر متصل شد غنی

اما

آنکه اولی ازده و مطلوب ۵ اگر عاشر که هر دو هفت بر
 باشد خداوند طالع و طالع هر دو در وسط باشد ۶
 اگر ماه و عاشر و هر دو یک طالع باشند درین هر دو
 راست باشد و در عاشر کنند ۷ اگر عاشر که در آن
 انجمن باشد از شمال جنوب و اگر چنان اتفاق افتد
 که در جانب موضع قریب بحب و امانت موضع رجاء
 در میان فرما و در ربع طالع و در جنوب شرقیت از
 نشانه و آنی برین پس هم نگوید ۸ باید است
 که شرق یا شمال و در جنوب معادل جنوب پس در
 ملاحظه از صاحب باید که و تا غالب آید ۹ باید که
 در انجمن بود که صاحب و امانت آفتاب کند تا آنکه
 ۱ اگر صاحب طالع کند صاحب طالع و اقل
 جانب آفتاب کند و بود ۱۱ اگر صاحب طالع او سعاد
 معادل شد در جهت الرجا و ششتری و طالع هر دو بر
 برترید ۱۲ اگر عاشر و طالع و با طالع در عاشر باشد

در ماه سرد و حریف بزمی و شادی بازنده و طالع باشد
 خشنه و زخاک باشد ۱۲ اگر طالع بر وجهین
 باشد و نه از هر دو در بروج محمد و هر دو بسیار است
 در غایت ۱۳ باید که قدر در بروج منقلب باشد الا در
 جود موافق است ۱۴ باید که قدر متصل باشد بزرگ
 یا عطار و در مخرج تا بازی یکست ۱۵ باید که طالع بر
 زاید المطالع باشد و اگر سبک باشد بشرطی که عطار و
 فطر باشد بهتر ۱۶ باید که قدر زاید النور و العده باشد
 ۱۷ اگر خواسته که در کوزه طالع بر ج شارب است
 چه اگر منقلب بزمی زنده و ۱۸ اگر که متصل بود
 بزرگ و عطار و معهود یا وجود آن ششتری و طالع طالع
 کشته و بر ۱۹ اگر که از عطار و حضرت باشد و عطار
 طالع متصل یکست بر خصومت کسی که آغاز کند و را
 تعلیم دهد اگر بعد از انصراف از عطار و صاحب است
 متصل شود و لالت کند خصومت کسی که آغاز کند خصومت

کند و حریف او را تعلیم دهد ۲۱ اگر طالع کی از حریف
 محمد و باشد و قوتی است چنگ هم بر یکدیگر غالب شده
 ۲۲ اگر که شریف و در بروج است که عطار و سپهر
 باشد و طالع و صاحب متصل است و انقباض باشد و
 متصل و اتصال بود و کف در است و بی منت ۱
 نشاید که خداوند طالع و طالع چندی که طالع باشد
 متوجه که آن درین خصوص بود نباید که صاحب طالع
 معهود و در بروج برید که باید باشد و شمال ۲
 نشاید که صاحب طالع و طالع و در سلاطین و عطار
 در طالع باشد که میان ایشان مبارزه بسیار شود ۳
 نشاید که در حریف طالع بود و چون عده است طالع طالع
 در عاتق و مخرج و در طالع بود که در بروج بسیار که
 او را است ۴ نشاید که در حریف طالع که در طالع
 طالع باشد که چنگ بزرگ ۵ و با خود که قدر است بود
 و ششین بی متصل بر طالع باشد ۶ حذر کند از آن قدر

در طالع باشد که هرگاه آنرا نکند از هر روز **در طالع** باشد
 شرایطی که در باب زود بخشن گفته شد در باب شطی
 حری باید داشت و آنچه مخصوص شطی باشد در هر
 ۱ آنکه باید که قرا از عطار در حضرت بود و هیچ متصل از
 بر آنکه عطار دوشده بهجت و صبح برده ۳ باید که
 زحل صعود و قوی باشد و طالع و صاحب طالع تا خود آن
 به شتری دوی تا که صاحب بر دانی الکلیه آورده است
 که شطی محل است و زود عطار در هر کشتی با زود
 یکمالی عطار و مکتور دار و در هر تصویر ماه پسم و باید چون
 این شد و جای آورده شود آنرا نکند برده و عطار است
 و می توانی عطار است با بخت **چند باری قوی**
 شروحات می دهد در است ۱ اگر پستور است
 یا که میخورد باید که طالع و جای و هیچ منقلب شد ۱
 در سوسن که جای و طالع محل یا یا ثور یا می
 بروج محله و مقول که شش را قرا در آنست شاید و اگر

سوز

سوز است یا نشد و طالع و هر طالع قرا در آن
 باید با خونی که در این است قرا در هیچ شطی
 متصل بعدی و اگر طالع برج دومین کند بهتر است
 و چه در این دو تر است نیست پیرود به این شطی
 ۲ باید که متصل باشد که یکی مستقیم است و بهتر است
 که یک بعدی باشد شرقی و صاحب تا در هر با شکی
 ۳ باید که او را و او را در خوش طالع باشد و بعد
 قرا در طالع باید که صاحب صاحب تا در هر با شکی
 ۵ باید که صاحب ششم صاحب طالع و بعد از
 در آنده هم تر از او موافق باشد ۶ اگر صاحب طالع
 و شطی باشد صاحب شطی باشد ۷ صاحب طالع را
 که در این قرا در طالع وقت روا شده ۸ باید که
 قرا در شطی یا که پسین برده باشد ۹ باید که متصل
 باشد به شتری اصح تمام قوت و پنداره ۱۰ طری
 با صاحب قرا در طالع آورده است اگر بهجت یعنی از

نکات آن را معلوم نیست تا با نیت تبرک ابراهیم
 میشود و آن فصل شصت برده نوع اول باشد
 اسپان و نوع ثانی با قیاس الوان ایشان **نوع اول**
 اگر دو ساله شود باید که قدر در عاشر باشد و به ششم سپهر بود
 و اگر چهار ساله شود باید که قدر در وسط آنها باشد و طالع سیب
 و اگر چنانچه باشد باید که قدر میان تدسابع و رباع باشد
 و شش ساله را میان تدسابع و طالع **نوع دوم** اگر سه
 سیاه شود باید که محل طالع بود و قدر در حد متصل بود
 اگر اربعی باشد اگر دو باشد باید که مشتری و طالع بود
 و قدر در متصل باید آن اسب شود و خرم باشد و اگر اسب
 کلکونی باشد باید که در پنج و طالع وقت باشد و قدر متصل
 آید آن اسب شود و اگر دو اسب تک باشد یا خرم
 که هر دو در طالع وقت باشد یا قدر متصل بود آن اسب
 خرم بود و در یک صورت شود و او بر یک کشیدن قادر
 خوان شود و اگر اسب بقی باشد باید که طالع در طالع

باشد و قدر متصل بود تا یک آید و بعد از آن سه عدد است
 و آن در هرست ۱ تا یک که در یک و یک و یک متصل باشد
 آن همان است که خوانند که آن را در شش است ۲ تا یک
 قدر در حد متصل بود که در سیب در چهارم و در حد متصل
 افزاید ۳ تا یک که در حد متصل بود در پنج که آن در حد
 بود ۴ تا یک که در حد متصل بود در پنج که آن در حد
 از آن قدر بود که در پنج که در حد آن چهار تا آن که در حد
 ۵ تا در حد در حد پیچید ۶ تا یک که در حد که در حد
 متصل شد که در حد پیچید ۷ تا در حد در حد پیچید او یک
 رسد ۸ تا قدر در حد یا در حد است و در حد در حد
 و در حد که آن اسب در حد که در حد که در حد و در حد
 رسد ۹ تا یک که در حد در حد پیچید ۱۰ تا در حد در حد
 که آن چهار تا در حد که در حد پیچید ۱۱ تا در حد که در حد
 وقت خرم در حد در حد طالع باشد که در حد که در حد
 رسد ۱۲ تا در حد در حد پیچید ۱۳ تا در حد که در حد

از برآمدن و لیکن چنین حرکت برج منقلب است و اگر از آنجا
 که نزدیک بود باید که طالع برج ثابت کند و غروب برج
 برج ثابت نشاید **۴** باید که قدر در چهارم یا پنجم یا ششم
 و صعود باشد تا قاشا بر مراد کند و **۵** باید که مشتری
 نیکه حال باشد و در طالع یا عاشر شود یا عاشر و سیصد و
 و در یکی ازین دو در باشد که ولالت بر شادی گذرانی
 کند **۶** باید که در رابع نیز صعود باشد تا در آن مقام
 که محل قاشا است نماید و چند محذورات می باشد
۱ نشاید که ماه در اوایل قریب باشد که بهبوط قریب
 و بعد از پنجم است **۲** قدر کند از آنکه در موسم باشد
 یکی ازین برج آبی کند و قدر زهره در عاشر که البته از ماه
 مری در سه و بلالی باشد **۳** قدر کند از نوبت طالع
 وسطیهاست و از آنکه همیشه منقضی گردد **۴**
توجه کردن بر آب محمد ایوب گوید که نزهت
 قاشا در آب بر سر توده جز در دریا و کشتیهای باید که

این

اختیار کشتی در آب از امتن و روان کردن کشتی
 نماید و آنچه خاصه این اختیار است از شروط و بی نیست
۱ باید که طالع وقت برج آبی باشد **۲** باید که زهره
 در طالع بود و در دوم یا پنجم یا ششم یا نهم یا دهم یا یازدهم یا شانزدهم یا بیستم
 و طرب بود و دیگر بر آمد **۳** اگر ماه متصل به زهره و زحل
 در برج و وجهین دلالت کند بر آنکه در میان کپانی
 چند که بیدار باشد شاد شود و اگر زهره مشتری متصل شود
 یا قمر مشتری بوند همین حکم دارد **۴** باید که ماه
 ریم یا پنجم یا ششم یا هفتم یا دهم باشد **۵** اگر قاشا در قاشا
 باشد برج ثابت نکالی اختیار کند یا آبی و ماه را در وسط
 السمانند تا در آن مقام سلامت ماند و با وجود
 و شش بر آفت آید و اگر نه از آن قاشا زود و با آفت
 طالع برج منقلب باید نکالی یا آبی و صعودی در روی و
 در برج خود آفت مشتری با عادت و غمی بود و آنچه
 گذر است اعدا و اینست **۶** **عشر آب** در نخل

مشروبات دی شش است ۱ باید که قرد برنج آبی
 باشد الا قرد ۲ باید که قرد برنج متصل بود تا آن سر
 قرانیه بود ۳ باید که قرد از اتصال بود تا شش
 بنظر خود که بسبب یکی از آن مخلوط بود اگر اتصال
 بطا و معود بود از آن شراب بخورده شود یا عین
 موافق ۴ اگر شراب برای معالجت کند باید که ماه
 برنج بوی باشد متصل بطا و تا آن قیده باشد ۵
 بهتر است که ماه بیشتر باشد تا آن شراب
 منتفی عظم رسد و در است وی دو چرت ۶ نشاید
 که قرد متصل باشد بنظر مداوت که آن شراب غم
 بود و دیگر و غم آورنده و اگر بنظر قبول بود آن شراب
 خورده شود ۷ در این قرد برنج که بنظر ناپسندیده
 که آن در این کسین غم یابا شدن شراب بود ۸
شراب خوردن مشروبات دی چرت ۱
 باید که قرد در غایت زهره یا شربت وی بود ۳ باید که

در

ن

شربتی و طالع بود و دوتی دیگر ۴ اگر ماه در میان دوم
 و ششم طالع باشد یا در میان چهارم و طالع از آن وقت
 شراب که خورده شود بود از آن و در برنج دیگر
 شراب طاس زنگاره شایسته بود و برنج ۴
 اگر ماه در میان دوم و سه که ماه متصل بود بود ۵ اگر
 شراب بپزدی و شکر وی خورده باید که ماه بیشتر باشد
 بنظر خود ۶ اگر شراب انوری خورده باید که ماه زهره
 پیوند با اتصال پسندیده ۷ اگر شربتی خورده که از جود
 کرد با شش چون کسم بر برنج و از آن و مانند آن
 باید که قرد برنج خالی باشد متصل که کب بعد از موافق آید
 ۸ خوردن شراب با عده بهتر است که قرد برنج متصل
 باشد و خورده میزان و در برنج شود باید که قرد شربتی بود و
 زهره خوی ۹ اگر ماه در شراب خوردن برنج پس
 بیقت یکنه باید که در آن برنج نشیند که قرد وی است
 اگر میان طالع باشد در جانب شمالی و مغرب نشیند

و میان چشم چهارم در جهت غربی شمالی و میان چهارم
 و طالع در جهت مشرقی و در استوی دوم چترست ۱
 ماه در برج خالی متصل به حمل شراب انگوری خوردن
 زیان دارد و جو طبعیت را از صفت صوابت اعتدال
 بسوی برودت و برودت کشته ۲ ماه در برج آتشی متصل
 بهج شراب الکسین خوردن منفعت دارد و **عده چکان**
زودن مشروعات وی بازده است ۱ باید که ماه در
 برج مقطب باشد ۲ باید که ماه متصل باشد به برج
 بنظر خودت خصوصاً ثقیث ۳ باید که طالع بیرون شمس
 چو گمان در برج مقطب باشد جبری که در جات طالع
 باید که از اول آن برج باشد تا ده درجه برای آنکه بر روی
 مقطب است و چو اول آن برج را انقلاب زیاده شود
 در بهترین برج جهت آن جهت را حمل و میرانست از راه
 آنکه هر دو برج جای اعتدالند و چو گمان زودن و نشا و گردن
 و اسب و آینه در برج دود و ده است و **۲۴** باید که

خداوند

خداوند طالع فوق الارض باشد ضمماً ما شرعاً و می خیزد
 ۵ باید که صاحب طالع از اوراق نویسی که بود
 ۶ اگر خواست که غالب شود وی به الجانب زودن
 که ماه در الجانب بوده و وی به الجانب باید که بر تراس
 اربع جایگزین در اختیار زود باشد که شش باغی نوی گوید
 گفت از الجانب باید که ویست آنکه شش باغی نوی
 در بهی می کشید که قدر آن بیست و خاب می آید و
 شش در وی باضم کرد و پشت باغی می کشید
 بسیار کرد ۷ باید که مرغ قوی مال باشد در جنوب بهتر
 زیرا که او در وقت سپاس است ۸ باید که عطار
 مسعود بود تا صاحبان چاندیکو توان نمود و کارهای
 توان کرد ۹ باید که صاحب طالع در ده باشد و نیازم
 متصل بوده بری از نویسی ۱۰ بهتر آنی که در کوه باشد
 طالع محصور بن العین باشد تا آنکه در تیر آید و در
 وی چنت ۱۱ نشاید که ماه در برج ثابت باشد که آن

باشد بافتاب که منتهی پسندیده بود **۴** اگر قمر در
 طالع باشد و بعد از طلوع و انداختن قمر در آن به یزد
 باشد و در میان مسیح طالع نشود **۵** اگر قمر در طالع اول
 باشد که به یزد منتهی است و از خداوند طالع منقوت بر
 و حالی پسیر باشد یا بعد از آن و دیگر چون در دوات
 کند که بر سر آن به یزد و دیگر از او کند و ترک باز
 ما را در وقت نیکو پرغایه باشد و در دوات
 است که در آن خداوند و ششم و پنج باشد و از قمر تا قطعه
 قمر در وسط آنها باشد بصلاب طالع که آن به یزد منتهی
 نشود و طالع دشت به آید **ع** **فصل دهم** در وقت کردن
 شروط طاعت وی و است **۱** باید که قمر در روز دوشنبه
۲ باید که ماه و روز و فصل به و قدر باید که در او بود و
 در پس طالع و قمر که پسندیده باشد و در برقی گیر
 توسط و عطف **ابتداء طالع** شروط طاعت و شش
۱ باید که سعدی در طالع بود تا مقصود حاصل گردد و اگر

بر

طیب یکبار بر شود **۳** باید که سعدی در دوشنبه بود
 تا چهار روز و از روز **۴** باید که ششم و هفتم و هشتم
 باشد یا بعد از آن یا بیست تا چهار روز و سعدی طالع پذیرد
۵ اگر در پنج روز طالع احوال باشد یا سعدی آنجا بود و طالع
 یک بجای آید و حاجت هم محیب و هم چاره برادر
۶ اگر قمر از سعدی منقوت بود و بعد از متصل به طالع
 از هم راضی باشد **۷** باید که طالع از بر روی خطی باشد
۸ باید که خداوند طالع بعد از متصل باشد **۹** باید که ماه
 در بر روی منقلب باشد تا علت از او نایل گردد و بعد از
 سعدی در دست **۱۰** نشاید که کفنی در طالع باشد که آن طالع
 قطعه در دوشنبه آن ظاهر شود **۱۱** نشاید که کفنی در طالع شود
 که چهار خطی که در زمان نبرد و کار بر طیب و شارب شود
 عدد کند از دوشنبه ششم که چهار از آن است حاجت
 دیگر بود **۱۲** بهرین و از آن کفنی در بر روی باشد که چهار
 خطی پاک بود **۱۳** باید که قمر منتهی به و یا متصل به ششم

که طبیب چنانکه که منبر شوند **۵** در این وقت که طالع باشد
 منوچهر و خدو صاحب شام که چارهای طوبی
۶ مذکر که صاحب طالع در ششم باشد یا صاحب
 ششم در طالع که چارها آفت رسد **۷** ماه در طالع
 دخت و در غروب و شب که طاعت درم به آید
 و کشته اند در هیچ قدر شایه پر بند اند اند اند
 طالع صحرای باشد یکنه و نام **۸** احتیاج باید کرد
 از بودن صاحب طالع و ششم یا صاحب ششم
 طالع که آن کالت برز یا دلی مرض **۹** **فصل طالع**
۱۰ **اعضا** شروعات و شش است **۱** هرگاه
 که عضو را طالع خواهند کرد باید که آن عضو است
 که ام برست باید که ماه در آن برج باشد پس خود
 مال بود در آن نویسن این حق از آنجا که یکم پس
 و امام باقر است و بعضی بر آنند که ماه در آن برج
 نباشد و این حق از آنجا که بعضی نیست پس ولی اگر

در آن برج باشد این مسعود بود **۲** اگر طالع نباشد
 خواهد که در آنین دآن از قرن بود کالت باید که
 قرصان و تمامه و در آن در آن بود که از آنجا است
 خواهند که طالع نیمه نوبین و اگر باید که قدر دانت
 سلی باشد **۳** اگر مقصود از طالع نشان بود است
 برین یا استغفار غلطی باید که ماه ناقص شود
 و اگر طالع از مبر یا دلی باشد و نه نوبین باید که قدر
 شود **۴** شرط افطم و برین است که در طالع
 بعدی باشد تا طعن حاصل آید **۵** باید که قدر آید
 باشد تا آن کار آنان براید **۶** باید که چشم و شش
 معبود سازد و از صاحب طالع انصب کرده اند
 معالجه بطریق پسین و بود نیز و در آن است
 شروعات **۷** **فصل طالع** **۸** **ابواب** شروعات
 چست باید دید که آن طاعت از دلی که ام
 اگر هیچ دلیل آن چارسی باشد و از وقت طالع باید کرد

که مشتری باشد باید گرفت و اگر عارضه دلیلی در برهه
 در وقت باید و اگر قریل بود باید که ماه در تقابل از او باشد
 بود که ماه در وی بوده باشد در وقت پست علاج ۳
 که ماه از قریل باشد باید که قریل معده باشد یا
 عطارد پست و این بهتر باشد ۴ باید که سعدی و طالع
 بود و سعدی در رابع ۵ باید که ششم و هفتم و هشتم و نهم
 آن در وقت و بیست ۱ باید که ماه در پهلوی باشد
 یا در دال طریقه که ماه در برادر بود ۲ باید که قریل و عطارد
 پست باشد ۳ و بود که ماه با آفتاب مقارن بود
 یا در عطارد و طریقه وی باشد ۴ حد که از آنکه قریل و رابع
 که در وقت از آنکه در وجه باشد ۵ اگر چنانچه قریل مرض باشد
 که در وقت معالجه و در آنکه باشد که زیاده شود و غلبه **طالع در**
 شروعات وی است ۱ باید که ماه در قریل و شهابی
 بود ۲ باید که قریل و قریل باشد ۳ باید که سعدی در او
 باشد تا مرض معالجه کند و آنرا باید که در آن اتصال

بزرگ که آن سبب در آنی مرض است **طالع در**
 ای اندک و قریل و شروعات وی بیست ۱ باید
 طالع بی بی باشد یا در او است باید که قریل و رابع
 ۲ باید که قریل و قریل باشد یا در او است باید که سعدی
 بود باشد ۳ اگر آن طالع معطل بود باید که سعدی و طالع
 شش باشد یا قریل و قریل باشد تا بیست و هفت است او
 دارد و طالع سعدی و قریل و قریل و قریل و قریل و قریل
 شروعات قریل و در وی **طالع در** ۱ و در قریل
 سعدی اعلی الاطلاق شریقی نیست و در بر میل الکب
 قریل از وی ظاهر شده شریقی و صغیر یا در آن باشد شریقی
 نیست خاص و بر یک بجای خود که بر یک و در آن شریقی
 میل کردن ملحق نیزه است ۱ باید که طالع و
 ربح آن باشد ۲ باید که قریل و ربح آن باشد تا سعدی
 و طالع پست و ربح آن و این قول متفق اند و در آن
 شریقی است که چون قریل و ربح آن ای اتصال

دو دست که در این حیوانات و در وی پس از
کجای زیاد و شود و پس از آن اتصال با آن سرگرد
بعضی در برخی بخوبی نمایند و گشته اند الا چیزی و جمعی در
میزان نیز خوانده اند که از خروج اسفنج است **۳**
باید که ماه ناقص شود و حساب شده **۴** باید که تقریبی
الیه بود **۵** باید که به مغز بود از مدهی و متصل به
۶ باید که ماه از زنب پیش از شیر و در جود و
باید که عرض در جوی باشد **۸** باید که ماه به جود در جوی
تا غلط بود و آید **۹** باید که تقریبی از الارض باشد متصل
به است و تحت الارض **۱۰** است و در این بود **۱۱**
خواج و در تحت میفرماید که تقریبی به یکی متصل باشد چون در
در حصار و در آن کلب اگر تحت الارض باشد بهتر دارد
متوجه اینست **۱۲** شود **۱۳** اگر متصل محبت اندامی بود
باید که مدهی در آن برج باشد که در لیست بر این عضو ظاهر
و در پستی بر آن گرد **۱۴** بیشتر است که در مدهی نه بود

۱۳۱

۱۳ باید که حساب طالع بحر السبقت الارض یا
بگویم متصل باشد که جایت پیوسته بود و مدهی است
وی در است **۱** نشاید که تقریبی اسد بود که جایت بنا
بود و در سینه بود و در تریکونیت **۲** نشاید که تقریبی
رجل اتصال بود که در اسد کار نماید و نشاید که عتاسی دیگر
تولد کند **۳** نباید که تقریبی بود از لطر صداوت کرد
نات چندی روده و پدید آید و از شیت و قدیسین نیز
بود که از یک کار که از پدید آمدن و در جوی دیگر بود
عمل و از پیشتر بود و در پدید آمدن و در جوی دیگر بود
است **۴** نباید که ماه به پیشتر می شمارد باشد که
از مدهی و ضعیف بود برای آنکه تقریبی سوج قوت پس است
و چون پیشتر باشد طبیعت قوت تمام به پس از او تر
غوب به سولت منفعل گردد و در مدهی و در جوی دیگر بود
تزیق افلاک و ترکیب آن نماید **۵** نشاید که تقریبی
ظاهر باشد بطور صداوت که زانی دارد و در جوی دیگر بود

زیاد شود ۶ نشاید که قمر بگوئی راجع متصل بود یا بگوئی
 که برده مطالع است که در او نشانی از آرد ۷ خذ کنه
 از اتصال قمر یا صاحب طالع بگوئی که در عاشر بود که آرد
 که کند و بنویس متحرک کرده ۸ نشاید که صاحب طالع
 منقسم شود ۹ خذ کنه از آنکه نخستین در
 او تا قرائنه نظر فرخین بد که نظر مودت بود
 ۱۰ ابو مکرر گوید که نشاید که ماه کثیر الساعه بود و نشاید
 نشاید که کثیر الساعه پس به از آنکه قمر دایم لطیف است اگر
 لطیف قوی بود و سهل بکار کند و اگر ضعیف بود و نریان
 دارد و قمر **اروی که غلط است** او قمر و مشروطات و
 است ۱ باید که بر جی الزم بود آبی باشد ۲ باید که
 جانی ماه تیر بر جی آبی باشد ۳ باید که قمر بعدی متصل بود
 و گفته اند که مشتری بهتر بود و هندرات وی در چهره
 ۱ نشاید که ماه و طالع وقت غایب بود که خاک بر طبیعت
 سود است و وقت دارد باز آرد ۲ باید که قمر متصل

باشد بر جی **اروی که غلط است** او قمر و مشروطات و
 ۱ باید که طالع بی الزم بود جی آبی بود
 و گفته اند که زمره تیکو ترست و هندرات وی در چهره
 ۲ باید که طالع و خانه ماه و روح آتقی باشد ۳ خذ
 کنه از آنکه قمر بر یا آتقی متصل بود بر نظر که باشد
 قمر و بر وی **که غلط است** او قمر و مشروطات وی است
 باید که طالع روح آتقی باشد ۴ باید که جانی ماه تیر بر جی
 روح ماهی بود ۵ باید که قمر متصل بود و جانی اتصال
 مودت هندرات وی است ۶ نشاید که قمر در
 طالع بود یا در او که سیاه شود ۷
 نشاید که خانه ماه و طالع بر جی آبی بود ۸ و او خود که
 قمر بر جی بود که زبان و دهان **اروی که غلط است**
 مشروطات وی در چهره ۱ باید که قمر متصل باشد
 بگوئی که در وقت الشیخ بر رخ او آمد هم باید که ماه
 ابرسانه بود که آن در اوقات مستقیم شده باشد

تا عاقبت حیاض است **۳** باید که متصل بر بزرگ
باشد خصوصاً اتصال نمودن در آن دی و است **۱**
نشاید که ماه متصل باشد بر محل **۳** نشاید که قریب تر
راجع باشد که دیدیم تحت الشعاع بود **۴** **داروی** که
کار بسیار که در شریحات دی است **۱** باید که ماه
بر جای دجین بود **۲** باید که قریب تر به سعدی
باشد یا تریح طار و سعد **۳** باید که قریب تر به طریح
خصوصاً بطور مدت **۴** در آن دی و است **۱**
نشاید که جای ماه و طالع بر آن ثابت باشد **۳** نشاید
که قدر طالع بود که از خوردن دارو فایده **۴**
داروی که **طالع** که **آورده** مشروطات وی به غیرت
باید که قدر بر جای ثابت بود **۱** باید که طالع و
یکی از بروج ثابت باشد **۲** باید که سعد در او باشد
و اگر طالع بگوید سعدین غریب شده بهتر بود و قدر باید که
از آنکه قریب یکی از آنکه باشد که خوردن دارو دشوار بود

و منزه

و صفت در حد و این **۱** **طالع** که **سیر** در شریحات
دی چهار است **۱** باید که ماه در محل و قدر باشد **۲**
باید که قریب تر باشد **۳** باید که ماه بطی السیر باشد
۴ باید که مدین قریب تر باشد که کمتر از سیزده در جرجی و
۵ در آن دی و چهار است **۱** نشاید که قدر در او
باشد **۲** باید که ماه سیر باشد **۳** باید که در او بود که
قرار از طالع منفرد بود و در دی و سیر باشد **۴**
۵ **طالع** که **آورده** در آن قریب تر باشد **۶** **طالع** که
مشروطات وی در جرجی است **۱** باید که قدر در جرجی
مقابل باشد **۲** باید که طالع و قدر بر جرجی مقابل باشد
و قدر باید که در آن ای ماه و طالع بر جرجی ثابت بود
۳ **طالع** که **آورده** مشروطات وی به غیرت **۱**
باید که طالع و خانه به جرجی ای باشد **۲** باید که ماه جرجی
متصل باشد **۳** باید که در جرجی طالع و جرجی و در جرجی
مقابل باشد **۴** در آن دی و است **۱** نشاید که

طالع و طالع ماه برج خاکی و آتشی باشد ۲ مذکر کند
از آنکه ماه با قیاس یکی از پنجین متصل باشد ۳
طالع و طالع ماه برج ثابت باشد که بجایت با به بود
صده و شش ۱۰ شروعات ده است ۱
باید که قمر در خانه مشتری باشد ۲ باید که مشتری
با قیاس متصل باشد با اتصال محمود تا قطع آن یا آید
مخدرات هم ده است ۱ نشاید که قمر در خانه عطارد
بود ۲ مذکر کند از آنکه اتصال قمر زهره و عطارد **صده**
قی و غره و کرد ۱۰ شروعات دیشیت ۱
باید که ماه در برج حمل باشد از ده از ده درجه تا پست
و بعضی در تمام حمل اندیشه از یکت آنکه این
معطی است از ناحیه صغریا که از نصف صاعد
کند ۲ باید که طالع تیرگی از برج صاعد باشد
۳ باید که قمر ناقص انور باشد **صده** باید که قمر متصل باشد
بعطارد و پس بود یکی از مسود ۵ باید که ماه پایت

باشد و متصل بود بکوب صعد فوق الارض که مسود
باشد و اتصال قمر بکوب علوی تر باشد به است
باید که سعدی در طالع بود ۲ باید که صاحب
قوی مال بود و طالع باطل بود یا باطل بود که طالع
و غره و را قمر در شش آتشی باید که مشتری که مسود باشد
بر زهره مخدرات ای است ۱ نشاید که قمر متصل
برج یا قیاس از برج صاعد چون در حمل باشد که در
معطی و است از ده اقل که در ۲ نشاید که
ماه بسیار در برج پوند و طالع آن که کوب سعدی
۳ مذکر کند از ده و قمر در حقی که پس پسند
صده و ده و طالع ۱۰ شروعات ده است
باید که قمر در حمل یا قمر یا جوز باشد ۲ باید که ماه
بر زهره متصل باشد که سبب صاعیت به صحت باشد
مخدرات هم ده است ۱ نشاید که قمر در برج
ایصال باشد که آفتاب به آید و آن از میزان است تا و

مرد

۳ - مذکر که از آن که قمر برج متصل باشد که بلالت است
 که قمر و او در برج **مشتی** باشد **شرط** است
 وی در است ۱ - باید که قمر در برج طالع باشد
 باشد ۲ - باید که طالع لی ازین برج بود ۳ - باید که قمر
 متصل باشد بجهت و اقتران را که از اتصال قمر و لی است
مع طالع یعنی در **حجم** شرط است و لی است
 ۱ - باید که قمر در قمر و صاحب را بدو ۲ - باید که جای
 ماه و برج ثابت باشد که اگر برج محده و مقبله بود و یکبار
 به پیشگیری حاجت است ۳ - باید که قمر و لی در برج
مع باید که در برج طالع و مشتری پاک باشد اگر آب
 سما ۵ - باید که لیون که دلیل همین است بعایت و
 عال باشد ۶ - باید که نظر مرغ پاک باشد اما نظر زحل چون
 بودت بود و سهل باشد مشتری که ماه بعدی تا قمر و قمر را
 اصداد اینها بود **مع** **پیش** **مع** **شرط** است
 دی هشت ۱ - باید که قمر از این الزام و الحاح باشد

۳ - باید که خورشید از طالع ماقط باشد ۴ - باید که
 صاحب طالع موهوب بود ۵ - باید که قمر متصل بعدی باشد
 خصوصاً مشتری و اگر یکی از معین که قمر و لی است و
 یا ماهی و قمر و لی در طالع غایت کار باشد ۵ - بهتر
 است که قمر باشد پس مقبول بود و از این دلیل است
 دره و بیشتر باشد ۶ - باید که ماه و قمر الارض باشد
 ۷ - باید که قمر از پیشین بود و صاحب برج که آن
 دلیل بسیاری مع باشد ۸ - باید که مشتری از قمر پس
 ماقط باشد و قمر الارض و اگر میرشد و در موضعی
 باید که از طالع محده است و لی در برج است ۱ - نشاء
 که قمر خورشید چنانچه یا در حالت اجتماع بود و مذکر که از
 سقوط صاحب طالع و از لیون ۲ - بر سر و از آنکه قمر در
 برمی باشد که چشم آن جنوب بود و حکما متفق اند بر آنکه
 آهون اند اما که قمر از آن برج باشد که میان آنند ام
 سببست شاید از برای آنکه چون قمر در برج معنی باشد

و طوبی است به این عضو متوجه بود و اختصار عقل حواس که پس
 بر حمت رسانیدن تا حصول طوبی است از ذوقی و مستعداً
 نفس بودی ضرب باشد **قی قند کرد** **ن** شروعات
 ساست ۱ باید که طالع برمی از بروج اسافل بود ۲ باید که
 قرار میزان تا مقرب باشد ۳ سیر است که ماه زایه انوار
 باشد متصل بود محمد است وی دوست ۱ بیزیرد
 از اتصال قمر بروج که آن بروج شکم آورد ۳ مذکر که از
 پرستن ماه و عمل که آن از دوازده فلکی بود از دوازده
 زنده **قافله بنادون** شروعات روی حجت ۱ باید که
 قمر بروج آتشی باشد ۲ باید که طالع نیزگی ازین بروج باشد
 ۳ باید که قمر بروج یا آفتاب متصل باشد اتصال محمود
 ۴ باید که صاحب طالع طالع اطر باشد ۵ باید که خدا
 خانه ماه متصل باشد محمد و است وی دوست ۱ فی
 که قمر بروج آبی باشد ۲ مذکر که از آنکه ماه در آن
 برج باشد که مستحب بدان عضو که در آن بران خواهند نهاد

و طوبی

و گفته اند اگر سعدی در انقضای ماه بود جایز باشد **ق**
قند کرد **ن** در آن **ن** شروعات و ششست
 ۱ باید که ماه در برج آتشی باشد تا خدا و طالع کند و نشأ
 در شهر پیچیده و انوار ۲ باید که ماه زایه انوار و طالع باشد
 مکرر به کفون اندک برادر که در انوار است قمر انقضای انوار
 و طالع پیچیده باید که قمر بروج به که باشد ۳ باید که طالع
 وقت از بروج هوایی باشد تا فون صافی بیرون آید ۴
 باید که ماه بعد متصل باشد خصوصاً بر هر تا فون خاصه است
 تن بیرون مدد و آن کار آسان و پیچید باید ۵ باید که
 سعدی و طالع دست باشد و اولی آن که آن حد مشرقی
 بود محمد و است وی دوست ۱ نشاید که ماه در برج
 زود بین خاصه بر زود نیز برمی که مستحب بدان اقدام
 بود که خدا میکند آن نیز نشاید ۲ نشاید که ماه و طالع برجا
 ارضی باشد که بر دوت بر دوست و نفع شود و دوست به
 و اگر بروج آبی بود بر دوت و طوبی و نفع شود و اگر برجا

بوی این باشد هم جوارت منع شود و اینم مطلوب است **۳۳**
 از وقت اجتماع تا دو اذنه ساعت این باشد
 چنانچه آن ساعت حرة است که حکما از ساعت برگشت
 و درین شب سالنهای عظیم کرده اند از ضد خصوصاً شام
 فرموده اند **۳۴** عذر باید کرد از زمان استقبالی که آن
 ناپسندیده بود **۳۵** نشاید که یکی از نجسین در طالع وقت
 که آن یل جبر است بود **۳۶** نشاید که ماه بازعلی و دیگریم
 چه آمدن سود باشد و گفته اند نظر من خصوصاً از تلیث
 در اول و زبان ارد اگر ماه قوی قال به حکیم کوشش یا نظر
 زحل چو باینکه ارد و آن ضد پیاده بود **۳۷** نشاید که
 قمر برج باشد که دلیل تا شدن آن صواب باشد و گویند
 سبب مزید صراحت و بعضی نظر مخرج از تلیث
 تلیث جایز از نه و مقابله و مقارنه و ترجیح او با قمر
 دلیل خطاشدن و تحویق الیام جرات بود اگر آن
 اتصال از بروج دو جبرین باشد دلیل جبر آنکه ده یا

برشته

یا پیشتر صبح نزدیک به برون دشتی که خون بر نیاید **۳۸**
 عذر باید کرد از آنکه زحل یا مریخ در ثامن طالع
 افتد **۳۹** ردای خود که زحل یا مریخ در دهم و هشتم
 باشد که آن نجسین است و حق بود و چون بر دشتی **۴۰**
 نشاید که قمر مالی پسیر باشد که هیچ نماید یا به **فجر جبرین**
 مشروطات و محبت **۴۱** باید که ماه بیشتر تا قبل باشد
۴۲ باید که ماه را بدو در فور و حساب نصرانی گویند
 ناقص الحاد و الحساب باید حکیم بخوری بر قول نصرانی
 رفته بر رفته باید اندک پس دور باشد **۴۳** باید که خدا
 خانه قمر را نظر نمودت باشد **۴۴** اگر خواست که در شش
 برده اند باید که در بروج حکم باشد بطور صورت مریخ
 و گفته اند چون قمر در بروج ارضی باشد یا در صورت شمس
 که مریخ نافه باشد همدماست هم نیست **۴۵** نشاید که ماه
 بروج خاکی و خصمه ها در شود که سودا بید آید و بقول بعضی
 اند تر نشاید و در بروج آبی یا زریست که فالج و لقوا و

۳ باید که در ثانی تیرین یا در ثامن ایشان یکی باشد
 که تا بی آنکه در ۳ نشاید که مابقی القاع بود ۴ رواند
 که یکی در طالع باشد ۵ خد که از آنکه قمر بعلار و در اول پیر
 خانه جوی آنکه کون اندک بر دانه قد غنی بسیار
 در ۶ مشق بعد از شرط و طالع مشروطات خانه و سی
 سرچیز است ۱ باید که قمر سریع است بود ۲ باید که ماه
 بر هر چه بود ۳ با قبال محمود و مده مات وی بماند
 که در باب سابق گفته شد و دیگر نباید که قمر در دوم طالع بود
 و زحل در ششم تا طالع دیگر که باید باشد ۴ خست
 که در مشروطات وی نیست ۱ باید که متصل باشد
 بر ۲ باید که قمر متصل باشد بلی از معدن ۳ باید که
 خد از خانه قمر شمال باشد ۴ باید که ماه ناریه باشد در قمر
 و کوشیا که ناریه ۵ باید که خد از طالع خانه
 باشد ۶ باید که خانه و طالع بر جایی هوایی بود و مده
 وی سرچیز ۷ خد باید که در آن بود و در عقب

خانه چون مرغ وی طراشند از آن و گفته اند چون مرغ
 باشد و ماه قمر از آن بود چندان باشد ۱ سرچیز
 طراش و بلی بود که باشد ۲ خد که از آن بود قمر
 در اول و طالع قمر باید که در مشروطات
 چهارست ۱ باید که قمر بلی از خود بود و خصوصاً بتری
 ۲ باید که صاحب خانه قمر طراش بود ۳ باید که
 در برج هوایی باشد و طالع بر زمین بود اولی بود ۴
 که قمر بر زمین است و مده است وی ده است ۱
 نشاید که در در عقب و خصوصاً با اتصال مرغ ۲ خد
 که از آن قمر چرخین بود که باشد ۳ قمر بند و غریب
 مشروطات شازده است ۱ باید که ماه در برج سی
 ارضی و هوایی باشد الا بعدی حکیم قمر و نام گوید که در هر
 شاید الا محل عقب و بعدی و تیر است که قمر در برج
 بود که بر صورت مردم باشد و آنجی از اینست و نیز است
 و در نصف اولی و تیر بود و بعضی قمر در جوی است

داشته اند و درین باب در پیشین اقلی مستحب است
 و آن آنست که اگر بای **۱۰** و طالع وقت خریدن نباشد
 عمل باشد به **۱۱** و غایب و در وجود و جزا نشاید
 مگر نیمه آخرین و سپید طالع **۱۲** این بود که نیمه و گزشتی نه
 واحد شاید و گزشتی نه نماید اما بسیار خوب باشد و آن
 در و معالمان شد و اگر پسند باشد هر بانی و گاه
 گفته بود و چون میزان شد ایمن در پستکوی نادر
 بود و مقرب شاید که سخن چمن و ضیف توان غایت
 باشد و اگر پیش در جلد و قوی باشد اما گزشتی نه
 و اگر چندی بود و در ملکوی و بدوی بود چون دلو بود
 کار کننده و با صلاح باشد و اگر دست بود و اندیش
 و اگر سعدی زمین بر جا بود و خیر و سعادت زیاده کرد
 و از خجست نشان کند و اگر غنی بود و در وقت پیر
 و از سعادت کم کند **۱۳** باید که طالع بر چوبی پستیم طلوع
 باشد با خیزی کویر بهتر است که طالع ثور باشد پس چنان

پس پسند پس میزان **۱۴** باید که خد اوند و طالع از
 خوش عالم باشد **۱۵** باید که قمر و صاحب پست قمر از
 نوبت بسلامت باشد پس چنان این اختیار تر است
۱۶ باید که خد اوند و پسند صاحب طالع
 مازنی شود باشد اما میان بنده و خداوند اتفاق باشد
۱۷ باید که قمر و خد اوند و طالع در راه تاد باشد و در
 مای **۱۸** باید که او تاد و طالع قیام باشد و از شمار گزشتی
 میرا و با قمر و درین **۱۹** باید که صاحب طالع
 بر آفتی باشد و قمر و پست **۲۰** باید که هم العید
 قوی باشد و صاحب شش نه و طالع مکرر بطور دست
۲۱ اگر این مخلوک بخت آن میزد که او را پست آموز
 باید که صاحب مازنی اتصال نمود باشد و پست
۲۲ اگر آن بنده که بخود دوست او صفقی باشد باید
 که طالع و خانه ماه همه آخر جزا باشد **۲۳** اگر خد اوند طالع
 در وسط السما بود پسندیده باشد و مایل و نیمه از هم

راضی باشند **۱** اگر خداوند ما پیش از طالع باشد
 و تقریباً حسب طالع و متصل باشد را طاعت قربان
 تمام حاصل می‌دهد اگر خواهی که نیت ثابت قدم باشد
 باید که قدر اول غیر میزان و متصل در وقت بود **۱** باید که
 ماه بعد حال ما پیش از طالع باشد **۱** باشد خداوند
 وی چهار دست **۱** نشانیه که قدر طالع غنائی می‌باشد
۲ خداوند که از آنکه قرآن بخسین باشد و تحت الارض
 و در برین منقلب که غلام گزیده می‌بود **۳** نشانیه که قدر
 از غنی منصرف باشد که نیت گزیده و بی‌تاب بود و غنی
 متصل باشد به تر بود **۴** خداوند که از آنکه نیت در ششم
 اشد با خداوند ششم یا سیم الهیه که نیت در دین است
 در خسین ناکس نیت و از ضرر مالک رسد **۵**
نیت و فرقه درین اختیار هر چه باشد نیت اما باید که
 قرعانی ایست و تا نیت رسد و اگر سعدی در طالع است
 باشد بسیار مناسب نیت و فرقه و فرقه شده و برود

نفع یا نیت **۱** و از آنکه در **۱** باید دانست که
 احباب و گوی که در و منصرف باشد و طالع وقت دلیل
 خداوند است و هر گوی که قدر و متصل و دو با طالع و گوی
 نیت و عاشر میل آنرا و در این دلیل بر طاعت از آن
 پس از نیت آنکه قوی حال و با معبود باید که جهان سازد و نیت
 خداوند که طاعت است اما مشروط است بر نیت چهار دست
۱ باید که ماه نیت الهی و الهی بود و در نیت و قی
 نیت پیوستی و از نیت و قی خداوند مال باید که ماه در
 بر نیت نیت باشد **۲** باید که قدر بعد از نیت و در نیت
 از نیت پیوسته چنانکه و وصف بروی علیه کند **۳**
 باید که طالع و خداوند ششم از نیت که باشد **۴** باید
 که نیت یک نیت نیت باشد و نیت و نیت و نیت و نیت
 از نیت ششم که آن دلالت کند بر موافقت سولی
 و نیت و در پی نیت یا خداوند **۵** باید که آفتاب
 الساهر و پاک باشد از نیت یا خداوند از نیت

۹ باید که ماه در بری ثابت باشد از قمری مغرب
 و بعدی مثل که آن دالالت بر خیر و منفعت کند ۱۰
 که قمر صاحب طالع رخصه پذیرد و گشتند اسود و دفع پر
 به صاحب طالع که مخدرات وی چارست ۱۱ حد کند
 از تقابلترین که آن یل حضرت بود میان بنده و خداوند
 و نظر ترس میانه بود ۱۲ شاید که ماه نویسن در مساج
 که باز بندگی افتد ۱۳ حد کند از آنکه ماه در دهان افتد ۱۴
 هرگز از آنکه ماه از مغرب مغرب باشد و نویسن مثل که
 بنده را کار بد آن باشد که او را بندگی برتر از آزادی باشد
قیل و خجل کردن این باب از جمل احکام است باید که
 قائل کند واجب که در هر جمعه خود را بشار و دعا طالع تعادل و
 دعا و دعا بر علی که درین اختیار افتد حد کند که در وقت بود و اثر
 آن دعا اله بر باده و افعاب او در بندگی پس خیر است
 که درین باب اهتمام مری باشد بعد از محافظت شرعی
 کلیه آنچه از خیر طالع باید نمود چیست و نه شرط است

۱۰۰۰

۱ باید که طالع در سایر اوقات سالم باشد از نویسن
 ۲ باید که در هر پسر و باشد ۳ باید که در هر که که کتب
 الوصل است و رعایای سود باشد یا در حد و ایشان
 و اگر بر هر و انبرج حد که باشد و مشتری در رنج چارست حد
 در آن توفیق بهتر از آن شده و یکنس و یکنس ۴ باید که در هر
 نافر باشد طالع و کند و بد طالع ۵ باید که در هر که او شد
 خازن خود متعلق شده و بهتر کند و شلته آلی باشد ۶
 باید که ماه از شرف زهره بود و در رعایای وی و در دفع
 وی تا آن هم یکنس ۷ باید که در هر که مشتری بود
 یا ثقیل یا ثقیل یکس که آن لالت بر کثرت یکنس
 ۸ باید که در هر که عطار باشد یا مسعود مثل نویسن
 که این است بر بسیاری قرمز ۹ باید که آفتاب طالع
 و خداوند طالع آن است که قمر از وی مغرب بود و معلوم
 از مناجیس که ایند و یکنس و مراد است ۱۰ باید که ماه
 در هر و صاحب و صاحبش آن است و افاد و آن باشد

و نیز اول جزا یکوینت و نیمه آخر رد بوده تمام سپردن
 بدست واسه نیکت اما آن زن و شوهر در امانت نیک
 گشته و سینه زن شوی دیده را پسندیده بود اما زن
 بکر را به خود و میزان کجج اما زلفت را آن بدو اول
 نیکت و آخر او تباهاست چه دلالت بر مفارقت میم
 تباها محبت کند و حسن میانه بود و گفته اند دومی عروسی را
 و اول میانه نبی بدست و آخر او در او بود و او میسر
 نیز شوی نیکو بود و عورت نیکت اما زن سلیقه بخشش
 شود ۱۱ باید که از تو است آنچه بر مزاج مرغ و زحل اند چون
 جمع و صوفی و قدر الاسب و یکی از آنها و باشند یا با
 دهم السعاده ۱۲ باید که میان صاحب طالع و صاحب سینه
 مجامعتی نمود باشد ۱۳ اگر سعدی در دهم باشد بهتر بود و کافی
 برادر شود ۱۴ باید که در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 چند آن تو نشد اصلاح گفته که یکی است المال و نیکت یکی
 است المال و نیکت ۱۵ اگر فرض ازین میان که طلب فرزند

باید که در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 بطالع را فرزند و صاحب طالع را در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 قدر و سیم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 صاحب وقت طالع را در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 و باید که هر دو مسعود باشند و در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 بطالع صاحب طالع ۱۶ باید که قرین باشد و در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 ۱۷ بهتر است که طالع وقت بر آن نباشد و در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 نشانه مطلب باید و این قولی است و در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 و پسین که بود و بعد و این که در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 و میان ایشان نفی و کینه بود و آرزو شده یکدیگر باشند
 ۱۸ باید که قرین باشد و در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 برادر است کند ۱۹ باید که ساعت کجج ساعت سعد
 بود و در دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 که آن لالت بر بسببی فرزند کند یا هر دو را از دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
 ۲۰ باید که هم القریب و هم المولود و هم المال و هم السعاده

در اوقات پیشه در مایه قبول از خداوند غایب
 ۱۰ باید که قرآن و تفسیر هر که آن دالالت بر آن باشد
 مال کند ۱۱ حکیم می گویند که اگر در وقت
 ترویج خطا و مجوس و فاسق باشد بهتر است که دالالت کند
 بر آنکه در روز قیامت آید ۱۲ باید که مستحق بیاض باشد
 و صاحب مانع نافر باشد که دلیل سعادت و عفت باشد
 و صیانت و اگر نظر بر و باین حال است و در نهایت که
 باشد محمد ^ص و از دوزخ است ۱۳ نشاید که زهر
 بنویسند نظرات و بی بعد از خدا و عالی هر که کعب
 حاجت اقرار باید نمود ۱۴ نشاید که ماه از دوزخ بنویسند
 و در خصوص بنظر ترویج که آن دلیل بر است و خصوصیت بر
 و گفته اند که در مقابل هر که از ترویج بنویسند بود و اگر
 نظر تفتیش و تفسیر و هر دو را با هم مانع باشد اما
 رخ دپای بدیشان رسد و گفته اند اگر اتصال فراموش
 از معارف باشد و دالالت کند بر ملک بی از و چون نصیحت

که قرآن و طالع یا شارب و ۱۵ نشاید که قرآن در نیمه اول هر روز
 و نیمه آخر مقرب و تمام و لو باشد و نه در سبیل و نه شریف
 که امکان طاقت در و ۱۶ نشاید که قرآن غائی فخر را
 طالع یا در ساد و پس از آن که می باشد ۱۷ مذکر کند از
 بودن قرآن طالع و عاشر که عاقبت آن کار به دست
 ایام و نشاید که غنی در طالع و یا می رسد صاحب طالع
 به زنده و میان ایشان ششم فرزند ۱۸ نشاید که آفتاب
 بنویسند مثل و خطه مانع از است که میان و چنین
 قیوم بود ۱۹ مذکر کند از بودن قرآن و شب که کار بر مراد
 زود ۲۰ نشاید که قرآن در حد و نویسد و ۲۱ نشاید که قرآن
 بر در اجماع یا پس تنهایی و تفرود ۲۲ نشاید که با
 مقارن هر باشد که دلیل ترویج مال آن بود و درین سخن
 عمل غلط ۲۳ نشاید که کسی از ترویج کند که آن دلیل
 به ترویج و اندکی فرزند بود و بودن و شب و نیم به ترویج و
چهارم آنست که در مشرفات و بی حقیقت بود که

ماه در برج ثابته باشد اما در عقب تر منیع کرده اند
اما سه در غایت نیکویمیت و میان ثور از اول آخر
بهترست و در جوزا بدستند و ان بود **۲** باید که هر چه
و بطلع نافر باشد **۳** باید که برج و هم بسیار فرزند بود
تا زن زود آید است کرد **۴** باید که هر چه نوی حال باشد
و برج نافر بود **۵** باید که عطارد و حصار من صا
خامسین شده و هر دو صعود باشند که باعث بسیار
فرزند گردد و در اوقات **۶** است **۱** نشانی که قدر
بروج منقلب باشد **۲** صدر کند از بودن قدر تا من
سادسین ثانی عشر **۳** هر چند از آنکه برج اجتناب
ایستمال نزدیک باشد **قیل و کشتن**
شرط وی آنست که تقریبی بودند از میزان و اگر آن
صد نه بود بهتر باشد و صد نیز در طالع نشانی که قدر در ششم
دشتم باشد و از منب و زحل بود **تجربیک متن**
عادت اول درین باب زاید و از ابواب و غیرت و حج

انتخابی از انبیا رات حرب ایزد نیست چرا که در
باب طالعین واقع شده سبب اتصال دولت نیست
و علی الاطلاق از احوال قبل از شروع درین باب بیاید
و آنست که طالع وکیل اکیس است که یکجای خواهد
رفت و دریم خانه یا آن و ایمان و احوال دوست
و دشمن وکیل دشمنی پیشتر وکیل انصاف و درین
مسئله پیشتر باشد و درین اعتبار تا عمل کند اگر کسی حال
به سلامت و صعود جان مانده و اگر از صنف و بقال
باید کرد و اندیشه چنان کند که هر چه او شود و پیشتر این
اعتبار اقمرا اکل این نموده و کشتن این نام بای بیاید
و از مقدار رات امر از باید که اما مشروطات و سبب
چهل سه است **۱** باید که طالع یکی از خانه های پستار کند
علوی باشد و بهتر خانه مرغیست بدو و یکی از دیگران
پوت پوت نه هر دو و چند آنکه مرغی در باب حرب
قوتست نه هر دو از صفت پس در انبیا کرد و ن

این خانه قوت خداوند اقیارست و ضعف نعم او
 دو دو دیم است که کواکب در بیت پس از این
 حرب هر چه درینست دارد اولی بود ۲ باید که اگر
 طالع خانه های مرغ بود مرغ نام بود از تکلیف یا تیس
 ۳ باید که خداوند طالع یا در مطا یا جادی باشد
 و اگر شود در رابع یا سابع مقبول گفته اند که در رابع
 نشاید و این قول بصواب تر است ۴ گفته اند که ماه
 برج آبی بسیار نیکوست و کوشش یار که در ماه در بر
 منقلب باید که خداوند طالع در برج ثبات یا در حد
 و در ایوب که در ماه در سپهر طالع یا بتکلیف مرغ
 و بیشتر نام که بسیار نیک باشد ۵ باید که خداوند
 طالع پستولی و پستولی باشد بر صاحب سابع ۶
 که خداوند ششم در طالع یا در ثانی و ثانی عشر و مقبول
 و اگر متصل بود و بگوینی ماقط بهتر باشد ۷ باید که خداوند طالع
 در بر جای مستقیم الطالع باشد ۸ باید که صاحب طالع

نموده

بخداوند عاشر متصل بود ۹ باید که خداوند ششم در
 ۱۰ باید که غیر این بصواب طالع نام باشد که آن
 یکی بزرگست درین بیت و اگر آن نظر مودت دلیل
 طالع باشد ۱۱ باید که خداوند طالع مشرق باشد و نام طالع
 فقر نیست و هر که آن دلالت بر نشاط و خوشی است
 و دلیل بدان گفته اند که ابتدا که در ۱۲ باید که
 بیستار که ماه از وی خفست و در وقت قوی حال
 باشد در قوی مستقیم الی و در آن معین طالع
 ۱۳ باید که بیستار که ماه یا متصل است ضعیف حال
 بوده در ذایل الوحد که آن معین سابق است ۱۴ باید که ماه
 منصرف باشد از بیستار و علوی متصل بود بیستار و منقلبی
 ۱۵ باید که قمر طالع باشد طالع که دلالت او اتمی در
 دلالت خداوند طالع است و دیگر دلایل طالع دلیست ۱۶
 باید که مرغ در بر باشد و اگر در عاشر و در حجب قوی گردد
 و غرض حاصل آید ۱۷ باید که طالع از سعدی عالی شود و با

طالع سعدی بود ۱۸ باید که ثانی که خانه اعراف انصار
 خداوندش مسعود و قوی مال باشد ۱۹ چاره نوازانه
 بصلح آوند که الکب عرب را و آن مرغیست و طالع
 و ماه و خداوند خانه وی پس قوی خداوند طالع چنان
 بر هر و ناطق بود ۲۰ باید که صاحب ثانی مسعود
 و مرغ از وی مقبول و آن دلالت بر نصرت احوال
 ۲۱ باید که از ثوابت کوکبی که بر مزاج مرغ در شتر
 چون نمک لاه و شعری یابی و قلب الاسد و حاک
 راجح و شطایر بافته اند در یکی از او و کند ماقتان ما
 یا سم العاده که دلیل شتر و نصرت باشد ۲۲ باید که
 سم الطیر و طالع باشد یا در ثانی یا در پست الرجا یا
 عاشره نیکو آید ۲۳ باید که مرغ بخداوند عاشره ناطق
 بتثلیت یا تدبیر ۲۴ باید که صاحب و سلطان
 مسعود باشد و از نجیب سالک که آن دلیل گرفته بود ۲۵
 اگر خداوند صاحب بخداوند ثانی متصل باشد دلیل تابی

حال شتاب ۲۶ باید که سعدی در طالع باشد و لی
 او قیاق سر مرغ که کوکب تحت الاخر است کند
 ۲۷ باید که صاحب طالع در برجی باشد و در شتر
 و قوی مالی اشرف ۲۸ باید که صاحب صاحب طالع
 باشد و در برج شنب و در جوط و ضعیف حال مرغ
 و اربع و اگر از کوکب خلیفه و در شتر ۲۹ باید که
 خداوند صاحب مضبوط بین الحین باشد و اگر در کوکب
 دست بود و دلالت بر ضعف حال ختم کند ۳۰ باید که از
 طالع اربع عامل باشد خفا و در باب نزد باطن ختم
 که داده و در جوط داده و در جوط شرفیت و ازده و در
 اسد داده و در جوط جوی و ازده و در جوط تاد و
 و در جوط قوی داده و در جوط داده و در جوط شمال و ادم
 و الحاح فرنگ یعنی و ازده و در جوط میانه و کوه
 که چون مرغ و در جوی باشد ازین طالع ابلان مرغ
 در عرب غالب آید و ای که مرغ ایشا را سعاد

چنانکه اگر قمر در برج متعادلی باشد و غالب آید و اوج
 مظهری ترک که از علی و حکامست و از جمله شهابی است
 میگوید من این علم را در سید عرب پانزدهم صمد است
 آمد **۳۱** باید که طالع آنکس که کرب میرود اگر برج
 منقلب باشد خداوند او در برج ثابت باشد یا درین
 ظاهر مرد ظفر در جانب وی باشد **۳۲** باید که شمشیر
 ماه قمری حال باشد و صعود کران لیل عاقبت است
۳۳ بطریق پس که اگر قمر در سرطان باشد بتلیث مرغ
 یا شتری هر کجک آنرا کند ظفر او را باشد و طری گوید
 اگر قمر در جوزا بود و سرطان تو پس و نیکوست شتر اند
 منو پس باشد و اگر بعدی ظاهر باشد نشان طغرس **۳۴**
 اگر خداوند طالع و صاحب پیکر ظاهر باشد بنمود لیل
 صلح بود **۳۵** اگر خداوند هر دو جسم یکدگر رسند باید که
 آن ستاره که ماه از وی منفرد است از طالع ماقط باشد
 و از آن کجک نیز که ماه بوی متصل است و خداوند طالع

و باطن از یکدیگر ماقط باشد **۳۶** اگر طالع و قوت
 الشیخ بود هر دو قسم با یکدیگر طلیت سازند **۳۷** اگر
 طالع و قوت معبود بود هر دو و قوت برابر باشد **۳۸**
 اگر خداوند که با دشمن خدا کند جنگ و قتل کند که در
 طلیت مرغ باشد و در وقت باشد و شتری برج ده
 بود یا در قناره **۳۹** اگر طالع و قوت پانزده و در میان
 بعدی متصل بود و لایست ختم است او کند **۴۰** اگر
 خداوند شمس نیز او را تا فی نحو پس و دلیل قوت
 صاحب تیار است و ضعف لک و دشمن مخدو است
 نوزده است **۱** نشاید که خداوند طالع در شمس و باطن
 باشد **۲** نشاید که خداوند باطن متصل بود ستاره کرد
 و باشد **۳** خداوند از آنکه خداوند طالع ماقط باشد
 از طالع **۴** بر این و از اتصال صاحب طالع یکی ماقط
۵ نشاید که خداوند طالع مخوف باشد **۶** نشاید که صاحب
 باطن متصل بود و خداوند راجع کران دلیل قوت ختم است

باید که قمر در برج مقبله باشد ۲ باید که ماه سرخ سیر
 باشد متصل بعدی که وقت الشیخ باشد ۳ باید که
 در درجه و ششم طالع باشد که در او حاصل که در قمر در وقت
 که شایه که قمر باشد تا که بر نظر باشد و سایر مذکور است
 که در باب حرب که شد اچنانکه ملاحظه باید نمود **قیه**
سلاح خیرین شروط طاعت وی در وقت ۱ باید
 که در برج قمر خانه باشد یا ششم یا دهم یا در برج ششم
 ۲ باید که قمر با برج باشد و قدر باید که در وقت
 در وقت وی قمر و بران که در ۱ خانه وی سه چهره
 ۱ در وقت البقیع آورده است که درین بقایا زحل
 در درجه و یازدهم یا در ششم یا در وسط السماء ۳ باید که قمر
 منوچهر و خصوصاً زحل ۴ باید که زحل در قمر
 ضعف باشد چه اگر زحل قمری حال باشد یکدیگر باز احصا
 آبادان شود و گفته اند چون در آن وقت شش ساعت صبح
 وقت حال مطلوبیت برین در قرآنی صفت او باید طلبد

و اگر احوال حال نباید ساخت تا آن حال که این باشد **قیه**
و شش دانگ لک شروط طاعت وی همان شروط طاعت
 حرب که در وقت است و آنچه در میان این سیار و برج
 ۱ باید که طالع برج مقبله باشد ۲ باید که او نه
 طالع در طالع الا و آوا باشد ۳ باید که او نه طالع
 زحل الا و آوا باشد ۴ باید که آفتاب منوچهر ضعیف
 بوده این شرط است و در این ملک قمری
 ۵ باید که قمر منوچهر قمری مال به قمر در وقت است که
 او نه طالع در طالع باشد یا ششم یا دهم یا در ۱
 شروط طاعت وی یازده است ۱ باید که قمر در خانه
 طالع باشد بطور صورت ۲ باید که قمر در خانه طالع
 که در ۳ باید که او نه طالع منوچهر و ششم باید که
 منوچهر باشد و قمر و ششم که آن یکی که شایه که
 و اگر بجای منوچهر زحل باشد یکدیگر که قمر و ششم که در ۵
 باید که سم السعادت نامزد باشد بر سرچ آن لالت باقی

۶ باید که زمین از یک طرف باشد از طالع باشد
 دست آید ۷ باید که کسی از صاحب بود که بر کفچه
 ۸ باید که صاحب طالع باشد که کفچه را بر کرده
 ۹ باید که ماه برج یا تقابل باشد نه نویسنده
 کفچه زود باشد شود ۱۰ اگر قلب زود دیده و کشته
 ماه را به خود رسد باید که زود دست آید ۱۱ بهتر است
 که خد او نه خانه ماه قابل تر بر ماه باشد و در وسط آنها تا باشد
 طلب بکند یا به ۱۲ باید که یکی از زمین در طالع باشد
 و اگر ماه در طالع بود متصل یا قیاس و افتاب در
 آنها بهتر باشد ۱۳ باید که ملاحظه از باغ کند و در روز
 طلب کردن ماه در هر برج که باشد در اوج طلب
 کند و در اگر باغ تجدید در باب حرب کشته شد
 اگر قرضت اشباع بر آید باشد و چنانچه بپوشد
 چرخ یا تقابل طلب کردن را بیکو بود و خد و رات
 رات ۱۴ نشاید که قرضت الارض تنه خد و رات

و تد الارض که یا شش بقدر بود نشاید که پست
 که قابل تر پست و چهارم بود که آن دلیل بود بر
 پوشیده ماندن مال که بخت و کشته
 باید نمود از معیط زمین از طالع و از کفچه که بان
 دلیل توفیق باشد و فی الجمله باید که درست است
 که زمین کسی که کشته فی چیزی قرضت الارض بود یا ناقص
 و در برج منقلب باشد یا ثابت و اگر نه آید خود شکل
 توان گفت ضحاک در برج منقلب بود و کشته اند اگر
 ناقص بود و امکان یافتن بود ضحاک در برج ثابت
 بر هر تقدیر اگر در برج و در جبهه باشد ممکن که کفچه بود یا نه
 آید **ملاحظه و مباحثه** ۱۵ مشروعات
 است ۱۶ باید که قرض در برج محد و بود و کشته اند در
 و پس و این ۱۷ باید که قرض یکی از معدین متصل باشد
 ۱۸ باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد از و در
 قوی مال بود ۱۹ باید که قرض از کوی علوی مشرف شده

که آن کوکب مستقیم الیه بوده و مشرق و در وقت قبضه آن او
 در آن خانه شهادتی باشد **۵** باید که قمر کوکبی باطل باشد
 که آن کوکب ضعیف باشد **۶** در میان علی باید که قمر
 باطل باشد بطار و میسر و ابو شکر باید که در هر محل که
 بین شین و چون با او باشد و ساز و در قرآن باید که
 خداوند شریکین را بابت خداوند اختیار بود و هیچ صاحب
 و خداوند شش کافر صاحب قیام باشد **۷** باید که
 عطارد و مسعود باشد و در طالع بود تا دماغ ته پر بود و صاحب
 طالع **۸** باید که صاحب طالع متصل بود و کوکبی باطل که
 او را قبول کند با کوکبی که روی با حراق دارد و خداوند
 وی را ست **۱** نشاید که صاحب طالع قوی آن
 و خداوند طالع در متصل **۲** خداوند که از کرامت ضعیف
 عطارد **۳** نباید که قمر از کوکبی ضعیف بر کرد و کوکبی
 قوی پخته و **۴** **تکلیف** نام چهار **شش** مشروط
 وی مشیت **۱** باید که قمر زاید باشد از قمر ناقص

بود از صاحب **۳** باید که ماه متصل باشد بعد می خانه
 مشرق **۴** باید که قمر شمالی صادق بود **۵** نصرانی گوید
 در حال وصیت طالع برج ثابت است که و قمر و خداوند
 طالع باید که در برج ثابت باشد آن آن وصیت
 قمر پخته بود **۵** باید که قمر باطل الیه بوده و متصل کوکبی باطل
 الیه که آن تیر دلاست بر تیر مسلم وصیت کند **۶**
 باید که او تا و از نو پس شالی باشد و مشرقی در هر
 و خداوند قمر باقیان باطل آن آن وصیت باید که در
 بود و لیکن که چار از چارای بر **۷** باید که صاحب
 طالع زاید باشد و سیر و مسعود و متصل مسعود که آن
 و ایل خیره و خداوند و است وی شش است **۱** نشاید
 که قمر برج مغرب باشد که وصیت قمر پخته بود **۳**
 باید که قمر زهره در وقت باشد **۴** نباید که طالع تیر
 برج مغرب باشد که تبدیل وصیت رود باشد **۵**
 نشاید که قمر وقت الشیخ باشد که چار از چار بود **۶** خداوند

دلیل سفر هشتم و نهم مقصد و دلیل آن مقصد و چنانچه
 رجوع از سفر و قرار و کتب سفر و مرجع و دلیل قطع و توفیق
 سفر و شکی و دلیل و دلیل و دلیل و دلیل و دلیل و دلیل و دلیل
 کامل و یا جزو و یا جزو و یا جزو و یا جزو و یا جزو و یا جزو
 که هر دو از دو و این ملاطفت از جمله نکات است اما شریک
 بر این که درین باب می باید آورده چنان است که اگر
 در رجوع آن باشد و اولی که مطلب باشد تا سفر را از سفر
 و در رجوع آن باید که طالع وقت سفر و آن طالع از کس
 غایب باشند تا سفر را از مقصد رسد و آن سفر وقت کم
 از مسکن که اول غایت است **۲** باید که سعدی و دلیل از آن
 باشد که دلالت بر وقت و کثرت حرکت اگر در طالع و در
 ابتدا و سفر نماید رسد و اگر در غایت و در میان سفر و اگر در
 سابع بود نماید در هر مقام او رسد بعد از رجوع و اگر در
 چهارم باشد وقت مقام و نسبت که روی منزل او دارد
 روی نماید و در اختیار است چنانچه در این آمده است که

اگر در وقت سفر سعدی در طالع باشد غایت بوده و در
 تر نشان کند **۳** باید که صاحب طالع از نظر و بین
 ساقط باشد که در وقت صاحب طالع مسافر باشد
 مسافر را نمی تواند عظیم بود و چنانکه در اختیار است طبعی
 آورده است که چون در وقت سفر طالع بخیر باشد
 اگر صاحب طالع نمی چسبند شد و طالع مسافر باشد
 دلالت بر صحت و بن کند و چون طالع سعد باشد
 و صاحب طالع نمی چسبند دلیل و معنای آن **۴** باید که صاحب
 که دلیل مقصد است سعدی را چسبند بود **۵** باید که
 صاحب سابع روی عالی شده و از کثرت پاک **۶**
 باید که خداوند نعم که بیت سفر است سعدی بود بهتر آنکه
 آن سعدی و طالع باشد و از چسبند سابع بود **۷** بهتر
 آنست که صاحب طالع باشد و بلبل چسبند سابع چون
 قدر و چسبند و در مسافر کم بود و حاجت او را نداد و در
 باستانی از چسبند و در مصالح بیلاست مانده **۸** باید که

نخستین زمانه ساقط باشد از طالع جمعی
 در کتاب معانی آورده است که در اعتبار سقردن
 نظر نخستین طالع سقردن از نظر ایشان **بقره ۴**
 که ماه با آفتاب یا مشتری متصل و بود **۱۰** باید که
 قابل توجه بر ماه قوی عالی باشد و در طالع یا وسط آنها یا
 پست از جای باشد که آن دلیل بر حصول چیزهای بسیار کند
۱۱ باید که در اعتبار سقردن ملک اصلاح خانه و دیم
 و خداوند شکر کند که از اجل ضرورت و رعایت عاقل
 و صاحب نیز لازم بود **۱۲** باید که ماه مجد از خانه ظاهر
 باشد **۱۳** باید که خداوند طالع و رتبه می باشد معهود از
 و از نخستین **۱۴** باید که خداوند ماه و رتبه می باشد
 از دست چپ سالم **۱۵** اگر آفتاب تیرج معهود باشد
 یا در مقابل ایشان ولالت کند بر آن خود از آن سفر
 بانه آید **۱۶** اگر طالع ساقط معلومست باید که صاحب
 طالع از نخستین ک باشد و سال خدا و دی چنین **۱۷**

باید که طالع وقت سقردن طالع اصل ساقط باشد یا
 در اوج و تحویل طالع و تحویل اشیای طالع اصل بکار
 توان داشت **۱۸** باید که قمر در یا زخم یا عجم یا سیم
 طالع اصل باشد **۱۹** اگر در ورم و سیم بود بهتر بود که خوب
 حال بوده است یا صاحب و ضرر است که در طالع اصل
 بهتر بود و اگر طالع اصل معلوم نبود باید که خبری کند از
 سقردن طالع سقردن که در آن طالع را عوض طالع اصل
 بکار و **۲۰** باید که قمر زاید السور بود متصل به
 یا در خانه معدی اگر ماه زاید العده بود و خوبتر بود چه زیاده
 عدد دلالت کند بر زود رسیدن بمقصود و در وقت
 و شاه کامی شدن **۲۱** باید که عطارد در کرب منفعت
 از حد خشن باشد متصل به حدی که آن دلیل آسایشی
 بود **۲۲** اگر مریخ در وقت باید که دوم از نیکو حال باشد
 و صاحب دی بوی ظاهر باشد از غلبت خواه و این رخ
 ایسر و گفته اند خداوند دیم فوق الارض یا اگر نمید

دو از دو م اقله رو بود **۳۳** باید که اتصال مجود بود
 صاحب تاسع و خداوند طالع تا آنچه مراد است در آن
 سفر کجایی براید **۳۴** در اختیار سفر سلاطین باید که در اصلاح
 ریساستد بر اجبی نیکو باشد و گوئی در قرآن صغری
 باشد در طالع اختیار مراعات ازین نکته **۳۵** باید که
 عطار و سپید باشد یا مقارن معهود تا بهر دو تمام باشد
۳۶ باید که در اصلاح بیت عرض کوکب عرض
 جد تقدیم رسا و اصل در حینت یا سفر ملک در عمل
 اعتبارات کوشش استن عرض دست و چون اصلاح
 کوکب عرض خانه عرض کرده شود مقصود فوت نشود
۳۷ اگر صورت باید که اودا از طالع ماقط سازد
 تا زبانی رسد **۳۸** چون ماه از طالع ماقط اقله باید که
 خداوند طالع باشد اقله خانه ماه در او تا و باشد **۳۹**
 باید که عطار و ماه بود یا مقارن شتری ناظر بوی از
 غیث که آن دلیل آسانی کار است و اگر نظر بر جمع بود

دری

دلیل مراجعت باشد **۴۰** بر آنست که طالع و مقیم
 و ششم و ششم و خداوند در چهار از عدد است مرغ سالم
 باشند **۴۱** باید که مرغ در خرچ باشد و قوی حال
 سعیدین در ناظر تا قدر کمتر رسد **۴۲** باید که در اصلاح
 سهم العاوة و سهم السفر و خداوند ایشان بقایت سعی
 نماید **۴۳** از طالع موفقی که از آنجا سفر میکند معبود
 باید که سعدی در آن مرغ نه تا باز رسیدن آنوقت
 در وقت کار مالی باشد **۴۴** باید که نیرین بیکدیگر
 بطالع ناظر باشد **۴۵** اگر منو کجاست محب
 علمت باید که خداوند حاضر از طالع ماقط باشد در
 نکته احتیاط فرمودن از لوازم است **۴۶** باید که خداوند
 طالع از تحت الشعاع دور بود **۴۷** باید که حفاظت
 قرمشرقی بود و از تحت الشعاع دور بود **۴۸** رعایت
 آن که که مسافر را روی که ام طایفه مردم است برایش
 قرار به آن کوکب که آنجا است انصوبات ویند متصل

سانه با فعال پسندیده و در آن ویست و چنان
 ۱ نشاید که خدایه طالع از طالع ساقط باشد ۳۰ نشاید
 که ماه و برج آبی بود و خصوصاً حشر و با خنری که یک
 نیاید و قیامت و به که بملک الکب نمیشود بر حال
 و مرغ قی و یکو مال باشد پس در چمن و قی و غیره
 اند که اختیار می نماید که در قمر و قمر از برج دیگر
 باشد ۳۰ خدایه که از نخست ماه یکی از برج پس که در
 با سفر و قی باشد ۳۰ نشاید که پوت ساقط از اول
 اختیار کند که نشان کلی او نماید ۵ نشاید که قمر و
 مشربا پس باشد ۶ نشاید که عطارد و قمر و برج
 بود ۷ نشاید که عطارد و صومعه و در ششم یا در نهم
 ۸ نشاید که قمر و قمر و قمر و قمر و قمر و قمر
 و متعجب ایشان خصوصاً آفتاب که آن لالت ویر
 مانند سفر و مسافر و در صومعه و صومعه و در صومعه
 و امکان موت بود و از آن سفر و در امر اجبت و شد

تا حدی بدان درجه نرسد که آن خورشید و باشد ۹
 نشاید که ماه و در اول ماه متصل باشد به برج که آن دلیل
 اقصی از دوازده و از آن و از آن و از آن و از آن
 ۱۰ نشاید که ماه و در اول ماه متصل بود به برج که آن دلیل
 بود به برج و از آن و از آن و از آن و از آن
 قمر و قمر و قمر و قمر و قمر و قمر ۱۱ خدایه که از دوازده
 در برج که دلیل شود از آن و در دوری مسافت بود
 ۱۲ نشاید که آفتاب و طالع بود که یکم ظاهر باشد
 و بدون قمر و طالع دلیل جاری مسافر باشد و در
 رخ غمت بوی شد ۱۵ نشاید که قمر و طالع ساقط
 باشد که در از آن و از آن و از آن و از آن
 که از دوازده قمر و طالع قمر که آن دلالت کند بر طبع
 و عدم سعادت ۱۷ اختر از کند از متعجب و غیره
 طالع که آن دلیل رخ بود ۱۸ نشاید که صاحب آن
 تحت الارض شد و در رابع و فاعل و فاعل و فاعل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و بعضی بر آنند که اگر صلاح باشد تحت الارض جایز است
۱۴ نشاید که قنوت الارض و بیسیما در راه
چراغ مالک و خاموشی واداشته اند **۲۰** نشاید که
خداوند طالع باشد از خانه قمری ششم باشد که عاقبت کار
مسافری و غیره **۲۱** نشاید که در ابتدا حرکت یکی از تو
در خانه اندیش از خانه قمری که از آن مشتقاق است **۲۲**
نشاید که یکی از خویش را در آن طالع باشد که مسافر
و مقصود در **۲۳** خبری که که نشاید که قمری و خویش
که این موجب تنویر کار و جهات مسافری و
۲۴ خداوند از ضعف و بیاضی محل مرغ تا کامیابی
یکو از پیش او و قطع نمود **۲۵** خداوند از خوش شتم
و خداوند شش خانه در کتاب قمر آورده است
احذر نوشته الثامن و صاحب الفایح و الثانی و صاحب
الداخل مراد از خارج مسافرت و از داخل کسی که
داخل بلد یا مسکن کند و چون مباح مسافر مقصود است

و ثانی و ثانی است و دلیل باینکه هر نواید او باشد
در سفر و طالع دلیل و دلیل بدست و ثانی و دلیل و نقد
و مخرج او و مسکن پس این سبب از نکات این
دو خانه و درین دو اختیار خداوند باید کرد **۲۶**
بعضی افاضل فرموده اند که از ایام و هفته در هر روزی
خداوند که در آن سفر کجاست از جوابت از بعد از غروب
نظم کرده اند و این را دعای از غایب نیست **نظم**
سوی شرق و در شب و شب **۲۷** نه ای ای برادر من
ایم از جنوب آور **۲۸** روز و شب است و آید
روز و شب و چهار فعال **۲۹** زوی زینار و سی شمال
چشمه و جوهر برادر **۳۰** رخت خود جانب جنوب
قلب بفرگردن در آب مشروبات و ی و
چرت **۳۱** باید که قمر و برج آبی باشد یا برج رطب
و عقب کرده است بسبب ضعف و در و در
بسبب مرغ که صاحب است به رخت بر صاحب

گشتی ماهی آب کاید در بر جای خالی و آب و در یک
 انزوان قدری بر جی خیزد و به میوه و در آن ماهی
 دلیل صلا کار و نیکو گشتی بود و در قور خالی از نوری تاب
 و در روز پس از گشت درج دلیل سلامتی باشد و در
 نفع چند از صبح این باشد و در اند نظر نمی که با نقره بر سر
 و در سبزه در آب و در دست و در بران چون از ده درج
 بگذشت مغرب و در آب باشد و در قورب احتراز اولی و در
 و پس از صبح تا جایی که گشتی ماهی در صبح و در صبح
 پس از درج باکی بود با این احتراز به آب نزدیک
 بود و در روز پنج و خورشید خالی نه و در دست پختی باشد
 و در یک نظر است و در گشت و در نظر و پس از فرا به ۳ به
 که وضع قرار و پس خالی باشد ۳ باید که طالع و سایر اوقات
 مسود باشند ۴ باید که طالع و وقت صبح آبی باشد و اگر
 بعدی قرین بود بهتر ۵ باید که نه اند و حاضر در برج آبی باشد
 و مسود ۶ اگر نه اند طالع و در برج آبی بود تا طالع بعدی

نایت که بر ۱ ۷ باید که زحل و زحل بود و قوی خالی
 نضری زده ۸ باید که قور قوی لارض بود و نه به به
 نظر از صبح این بود ۹ باید که نیرین عطارد پسند
 طالع نقره باشد که آن نیز دلیل سلامتی بود و در
 بعدی طالع بود تا آن سپهر راه رود و در حاضر نیرین
 باشد و در دست و در آب و در دست ۱۰ نباید که ماهی
 چون در قور و در آب اما اگر قور و در صبح قوی خالی باشد
 پس و طالع زحل کم ۲ نشاید که در طالع پسند و نیم
 به وقت صبح گشتی و در ۳ نشاید که ۴
 متصل بود پسند و در نیم گشتی و در آب است نزد
 ۵ نشاید که زحل و در صبح آبی باشد و به حال که نیم غرق
 شدن گشتی بود و در قور و طالع پسند و در آب است
 چنانچه و طالع صبح و در پسند و در ۵ نشاید که طالع
 و در پسند ۶ احتراز باید نمود از بودن ماه و در
 نایت و در ده درج اول چون او پست و در آخر نیرین

و در جدول مدی نیز نگین بود **۷** نشانی که قمر لایق
 بود و خصوصاً باطنی و اگر آن خنجرین مل باشد دلیل بر آب
 انگشتان رختا بود **۸** خدر کند از نظر خنجرین یکدیگر
 و نظر طارودیشانی که آن دلالت بر شکستن کشتی بود
۹ چو میرزا از بودن زمل در طالع یا در خنجرین و مقابله
 او که بسیار باشد **۱۰** اگر از کند از آنکه صاحب طالع
 بستار و تقیم یا بطور پند و یکم که آب شادون باشد
۱۱ خدر کند که غنی در وسط آسمان باشد که هول هر سال
 عظیم آرد و هم در مادن و غرق شدن کشتی باشد و این
 شرایط که در سفر آب گفته شد ما مشروطات در کشتی
 و کشتی در آب و آن که در اینج باید که مشروطات
 سفینه و بحر علیحد و آید و آن نیست **کشتی در آب**
۱۲ کند در مشروطات می میرده است **۱** باید طالع
 صبح آبی باشد **۲** باید که قمر در برج آبی بود و عقرب ششما باشد
 درین اختیار **۳** باید که ماه از محسوب پاکیزه باشد و اگر

وقت اشعاع و در **۴** باید که سعدی در او تا و طالع
 و او تا و نیزین باشند **۵** اگر از هر برج رت در دریا
 نشیند باید که ماه بعد از یکس و دو باشد تا لغتی باشد
۶ باید که خدر از طالع صاعد باشد و در طالع بود که
 دلیل بر وقت کشتی باشد **۷** باید که قمر در آیه انوار
 و العدد باشد که آن دلیل بر در رفتن کشتی و سلامتی
 آن شد **۸** باید که ماه بیشتر از قمر بود و از سرکان تا حوت
 و از عقرب تا در جمیع و شمس باشد و نه غامدنا
 در نیم تا و هم که آن دلیل بر در رفتن کشتی و مقصد رسیدن
 باشد **۹** باید که سعدی در او تا و باشد و اگر مستوری در
 ترجیح ماه بود غایت کار بود **۱۰** باید که خنجرین از ترجیح
 و مقابله و مقارنه یکدیگر سالم باشند **۱۱** اگر ماه بر برج
 ناطر بود وقت اشعاع دلالت کند بر ایمنی و سلامت
 بقصد رسیدن باشد **محمد در امت و دی و در ده است** **۱**
 نشانی که ماه در حاق باشد که موجب نجات رسیدن باشد

۳ نشاید که طالع را با زحل یا که ششست رسد **۳** بود
 طالع را با مریخ و زحل تفرقه باشد علم خدا کند از آنکه یکی از
 نجیبین با طالع باشد یا آفتاب که آن است بر طالع
 و نجیبی که در طالع باشد بهتر باشد **۵** نشاید که صاحب طالع
 در چهارم و ششم بود که آن بیل بگیرد ششست بود **۶**
 نشاید که خداوند غایت قریه در ده باشد که دلالت بر تعویذ
 و امور اهل ششست کند و در ششست غریب بود **۷**
 نشاید که خداوند غایت ماه و وقت باشد که اهل ششست را
 چاره رسد **۸** نشاید که مریخ یا آفتاب که بر مریخ مریخ اند
 در عادی و ششست با طالع باشد یا بقدر طالع که
 موجب نشاء اهل ششست باشد **۹** نشاید که طالع جدا
 نجیبین و که مغرب و فقیه رسد و نجیبین از سفر بیایان
 کمتر یان و اردو از سفر دریا **۱۰** نشاید که صاحب آن
 شدن که نجیبین و که پریم هلاک بود **۱۱** خداوند که از وجود
 ماه تحت الارض متصل نجیبین ششست اهل آنرا است

رسد از هر چه بر آن کوب **۱۲** خداوند که از جهت سمود
 که دلالت بر ده ششست بر چاره ای بود اما مال نیست نشود
حکله در ششست **۱۳** درین مقابله و لایح شرط
 رعایت باید کرد که این باب از جمله محاسن است که آنرا
 در مریخ و مصلحت مرد اثری تمام دارد و چون عبارت
 از است که ششست بر جایگاه مقصد است که آن اول است
 و مریخ طالع دای قریه است **۱۴** باید که قریه در ده
 باشد و در ده طالع باشد بهتر بود **۱۵** باید که طالع
 خداوند ششست و نجیبین باشد **۱۶** باید که دویم
 و صاحبش که دلیل معاش اند و ممکن قریه است
۱۷ باید که صاحب دویم کوی رسد باشد **۱۸** باید که
 خداوند دویم فوق الارض باشد الا در ششست و غایت
 اگر در طالع بود بهتر بود **۱۹** اگر صاحب ششست
 باید که طالع یا بخدا و ششست بپرسد یا طالع
 باید که قریه قبول باشد از خداوند طالع و سمود بود **۲۰** باید که

سعدی در وقت باشد تا در آن شهر در خانه و کارش
 بر مراد شود **۱۰** اگر خواهد که در آن سیاه مقام کند باید
 که ماه در اسد باشد مقبول از خدایه طالع و سعدی در
 وقت باشد **۱۱** باید که ماه در قنات وقت باشد و در
 مناسبت در **۱۲** باید که سهم العاده در طالع یا وسط السکا
 بود و تا فریاض طالع **۱۳** باید که ماه فوق الارض
 باشد تا در اختر مشهور گردد اما اگر در اختر کار دایم
 پوشیده خواهد باید که ماه تحت الارض و در وقت
 الشاع بهتر بود **۱۴** باید که صاحب ثانی مستقیم بود
۱۵ باید که ماه یا صاحب ثامن بود و فوق الارض
 بهتر **۱۶** باید که ساعت دخول ساعت کوکبی سعد باشد
 اگر کار سلطان یا عمل بزرگ میکند باید که قدر در هم نیاورد
 باشد مقبول و از خدایه طالع و اگر خدایه در هم کوکبی
 سعد بود و در طالع بود تثلیث آفتاب و الکت کند
 بر آن کارش نظامی باشد و رعیت طبعی باشد یا باشد

دوست دادند **۱۷** باید که رابع کوکبی سکنت و
 همیشه نیکو حال باشد **۱۸** صاحب کوکبی که
 در این اختیار باید که حاصل کوکبی سکنت در سحر
 باشد و قوی حال **۱۹** اگر کسی کوکبی که رب است کوکبی
 ناموافق در شهر رود باید که بگذارد که تا قمر تمام باشد
 پست و مشکاتی کند پس طالع موافق و روزی سعد
 بیرون رود و در روز دیرین وقت غایب تا قمر
 یک برج تمام کند آن بیرون رفتن افعی خوانند و بیرون
 ماندن اجزای پس طالع نیکو اختیار موافق اند و شهر
 آید بنا که خدایه در هم سعد و باقی شراب در رعیت
 مده در است وی و از ده چهرست **۲۰** نشاید که قمر
 برج مغرب باشد خصوصاً که غمی تصاحب **۲۱** و او بود که
 خدایه ثانی تحت الارض بود که آن در سحر است و
 دشواری بود و هیچ مقصود حاصل نشود و اگر بود آن
 فوق الارض میرفت و البته باید که کوکبی فوق الارض

متصل باشد تا دفع آن عامل کند **۳** نشاید که خداوند
 راجع باشد یا تحت الشعاع یا مقیم که آن دلیل کمی نفع و
 در دیرین نشاید **۴** نشاید که ماه بر محل بخارج و که
 دلالت بر حضرت کند **۵** نشاید که ماه باشد او نه باشد
 بود که کار فرود بسته گردد **۶** نشاید که خداوند ثانی باشد
 بود و مرغ بوی ناموزان صاحب که آن دلیل بر است و در
 بجای مرغ زحل باشد دلیل ضایع شدن ثانی تعویق مهلت
 بود **۷** اگر مرغ و ماه در و پس نشاید یا ناموزان و با
 و پس دلیل حضرت بود از آنش **۸** نباید که
 خداوند در دیر چهارم باشد که چرخ مرکب بود و غرضها که
 غرض بر پیوند **۹** اگر صاحب ثانی در تمام بود و در
 مقام کند در دیرین رود **۱۰** اگر خداوند در دیر
 در ششم بود و مظهر کار فرود بسته **۱۱** نشاید که قمر
 در چهارم باشد از چهارم بود **۱۲** نشاید که صاحب
 راجع در طالع بود که بسیار بود **۱۳** و در کار باشد

سلطان

سلطانی از آن کند که صاحب وسط السما و در چهارم باشد
 باشد او نه راجع در عاشره و آن دلالت کند بر
 شخص می باشد که در پست و رعیت می توان ببرد
 اگر شتر از آن صاحب اختیار است باید که صاحب
 قمر در طالع باشد و صاحب ثانی در تمام مخرطه که
 زود از آن شهر بیرون رود **۱۴** **تکلیف است قبل از آن**
 حکم را نسبت به این معانی نیست بلکه در سلاطین است
 تمام کرده اند و اگر کسی را از ملک طالع ولادت معلوم
 یزیده است طالع پیشش از برکت ملک اصلی بکار
 و رسته بزرگ باشد از بیکای طالع اصلی بکار و است
 اند پس مشروطات و خداه است در سیج یا مرغی
 خانه اما مشروطات می چیل است **۱** باید که طالع
 و خداوند پیش قمری عالی باشند **۲** باید که در خداوند
 از کمپس من باشند **۳** باید که طالع وقت بر
 ثابت باشد و آمد که بر ملک است بهترین برنج باشد

درین باب امام ابوالمعالی غفر له گفته است که در
 باشد که طالع عقرب کند یا عاشر باشد **۵**
 باید که جای ماه برج ثابت باشد الا عقرب که در
 برج یک و شصت و هفت کند و در جیدین نیز باشد
 قوس و حوت و بشری که شرعی از برج ثابت باشد مثل
 یا ثواب و گفته اند در این خیر و قمر و من باید که شرف
 آفتاب است و در سلطان نیز جاز است که اوج او است
۵ باید که خداوند طالع نیز در برج ثابت بود یا در
 ذوالجیدین **۶** باید که صاحب طالع یکی از سعدین زود
 باشد بشری یا بر تثبیت مرغ باشد **۷** باید که دلیل
 ملک یعنی آفتاب قوی حال بود **۸** باید که ماه آفتاب
 متصل بود و آفتاب بیشتر می اتصال قبولی داشته
 باشد **۹** اگر خداوند از وسط السما شرعی باشد یا در
 در وسط السما باشد بنایت نیکو باشد **۱۰** بهتر که آفتاب
 در برج ماهی بود و چون برج تعلق ملک و از ده و

دلیل ایشان است **۱۱** باید که آفتاب و چاه که از حدی
 خالی نباشند و در صورتی که آفتاب **۱۱** باید که خداوند عاشر
 خارج بود و خداوند طالع **۱۲** باید که آفتاب در وسط السما
 باشد یا در برج مشرقی و در آنکه در مشرق باشد
۱۳ باید که سعدین در در شرقی باشند از کواکب پس
 اتراق این **۱۴** باید که خداوند طالع در دهم بود و
 ترین و تاد عاشر است **۱۵** باید که خداوند عاشر کی از
 در مر بود باشد که نیکو باشد بسیار جده کند تا قمر قوی
 بود و در دهم باشد **۱۶** باید که صاحب طالع در سرت
 خویش بود یا متصل بود از شرف طالع **۱۷** باید که در
 طالع یا در وسط السما بر جای ماهی یا بر این بود که ولایت
 بر آید است کی لیکر و زایدی بنا و صحت پادشاه کند **۱۸**
 باید که ماه از اید انور باشد **۱۹** باید که سحر السعاده و قمر حال
 باشد و سحر و طالع نیزین و در یکی از اوقات و خصوصاً عاشر
۲۰ بهتر که طالع و دهم از اوقات و قرآن که شده باشد

یا از آنکه طالع سال یا طالع اجتماع یا استقبال
 مقدم که آن بسیار پیسنده باشد و اگر طالع بدست
 همان طالع قرآن سابق بود خواه وسط خواه آخر
 بود **۲۱** اولی آنکه طالع دست طالع آن شهر بود
 که در آن ملت است **۲۲** باید که طالع دست جیش
 معبود باشد **۲۳** باید که قابل پیر قرقی مال بود
۲۴ باید که شتری که دلیل صدق پوشت پیسود
 و نیکو مال باشد و اگر قرق در خانه بود بهتر **۲۵** باید که قرق از
 عطار دین هر مغرب بود و شیش شتری متصل که
 نیکو پیسنده بود و کار پاوشا و عیار بر مراد شود
۲۶ از کواکب شایسته آنکه در قدر اولست یا دوم
 باید که بر دقیقه طالع بود و وسط النهار بشرط آنکه بر خارج
 سعدی بود **۲۷** باید که قرق از کواکب مغرب بود و
 و کواکب مغرب متصل بشرط آنکه کواکب در آن
 کنند **۲۸** باید که سم الملك و السلطان نیکو مال باشد

و خدا و پیشش در طالع قرقی مال بود و از مناجیس
۲۹ باید که خداوند طالع صاحب باشد تا در درو
 محاسن در ترقی بود **۳۰** باید که در پیس در سه ضعیف
 بود و طالع بیشتر آنکه در پیس صاحب طالع بود **۳۱**
 باید که صاحب طالع شرقی باشد و اگر صاحب باشد بهتر
۳۲ باید که قرق از کواکب و بطور کرد و کواکب بی باشد
 پیوند که سعد باشد **۳۳** باید که خداوند طالع متصل باشد
 بشاره آن اقلیم که آن ملک در آن ملک است **۳۴** باید که
 پیسنده آن اقلیم شرقی باشد و صاحب قرقی مال بود
۳۵ باید که طالع و خانه نام و برج میستیم الملک
 بود تا کار بر مراد رود **۳۶** باید که یزید طالع
 چند و بد و پستی **۳۷** باید که یزید از مناجیس سا قط
 باشند و زحل درین باب از مناجیس یاد کند **۳۸**
 اگر سیر شود که قرق در آن باشد تا قرق با قریب بود
 و آفتاب در جای نیکو بود و غایت کار بود **۳۹**

حکیم ما شاء الله معری و نصرانی و کبری و صغری و شمس و قمر
 مشرق و مغرب کرده اند که چون صاحب دهمی یا شمس مشرقی بود
 و از اخراق دور مدت سه سلطه در آن ترکه و بجای
 و شادمانی گذرد **۴** باید که در اختیار امور کلی
 طالع اختیار و طالع سلطان شریک و طالع امور معتبر است
 و از آن طهری بازگردد و در ملک و دولت معتبر است
 و بیچاره است **۱** نشاید که قدر و برج منقلب باشد
۲ و این که خداوند طالع نیز در برج منقلب
 که دلالت بر عدم و ثبات بقا کند **۳** نشاید که ماه ناقص
 باشد و در قمر ماه و صاحب خصوصاً که متصل باشد جمعی
 که دلالت کند بر پستی کار **۴** مذکر که از برجی که
 موافق ملوک نباشد چون پسر طالع و مغرب و بعدی
 و دلالت بر برج طالع توان ساخت و در موضع ماه
 توان کرد و درین اختیار **۵** مذکر که بدان برج که در
 زمین یا مریخ بود یا و است **۶** مذکر که از فلک و حال آفتاب

که با وجود ضعف آفتاب صلاح حال هیچ دلیل دیگر
 سه نکته و آن کار نامه بود **۷** مذکر که از آنکه
 نخستین طالع باشد خصوصاً از آنکه **۸** پیچیده
 از کوهت جزو اجتماع یا استیصال مقدم یا استیصال
 پس بر آن جزو اگر چه در اختیارات این معنی رعایت
 باید کرد اما اینجا نطق آن اولی است **۹**
 مذکر که از او تمامات منفوت و گرفتاری بسیار بود
 و در غنمی مبالغه نموده اند **۱۰** نشاید که ماه و زایل
 بوده و نخستین شد **۱۱** نشاید که ماه از آفتاب منفوت
 باشد که دلیل نقصان کار بود **۱۲** مذکر که از جوی
 ثابت طالع و در برج طالع یا شمس از ثوابت نخستین
 است و واجب است **۱۳** مذکر که از همه مدخل و مخرج
 یا صاحب طالع و نه او نه وسط السه بر نظر که باشد
 و گفته اند مقابل تریج و مقارنه بدتر باشد و زمان یاده
 است **۱۴** مذکر که از آنکه صاحب طالع و است ایل

و در اوقات و بود که با جفا و افکار و کینه است
 مشروطات و بی شکر است ۱ باید که ماه و زمانهای
 خطا و در هر دو مشتری بود اگر برای جیب بود در
 خانه های مرغ بهتر بود و در قریب یکو تر است از برای ملک
 بیع ثابت و مرغ و این باب اصلی و قوی تمام دارد
 ۲ باید که خداوند طالع و خانه های طالع و خداوند طالع
 و ماه و صاحب خانه های معلوم باشند ۳ باید که
 خداوند طالع بیستیم الی غیره ۴ باید که قریب بدین
 متصل باشد ۵ باید که قریب پست مشتری باشد
 و اگر مستقیم بود بهتر ۶ اگر ماه در خانه مرغ بود و متصل
 بعدی مرغ ظاهر باشد به آن بعد بنایت پست و به
 خصوصاً در راه افکار و محاورات و بی است ۱
 خداوند از آن خداوند طالع و این باشد که آن دلالت برکات
 کند و قدرت ایشان از دیگران باشد و اگر صاحب پست
 راجع بود و حسن قریب ۲ ۱۰ بود که ماه و سلطان باشد

و آن که چندان در این بود ۳ نشاید که قریب طالع پند
 مخصوصاً به نوبت **کلز و اکتان** و اگر خواهند که
 لای پادشاه بزرگشایند که مرغ را بخوابستند و در
 پست چنان رعایت کند ۱ باید که ماه و مرغ جیب
 باشد ۲ باید که طالع پستی ازین برجا باشد ۳ باید که
 ماه و مرغی از او تا بدو ۴ باید که قریب بعدی متصل بود
 ۵ باید که ماه و مرغ و در هر دو در این بود ۶ باید که
 شالی مساعد بود ۷ باید که طالع از پنجم سالم بود و اگر
 باز بستن آن مطلوب بود و نخواهد که باز و دیگر بسته
 شد چهارم و بجای آورده ای ماه را منویسند یا
 ساعت طالع برمی یابد نهادن از مرغ و چنین
 و صاحبش از ۱ باید که ماه مساعد باشد از طالع
 بهتر آن در ششم بود و از دهم بود ۲ باید که قریب در
 مرغ ثابت و مرغی از خانه های بخشن بهتر آن در صد
 نویس و تا آنکه مطلوب است و این باب بود و دیگر

فصل در بیان فروع و احکام مشروطات و
بشکست ۱ باید که ماه متصل باشد بر محل در اول
 ماه از قدیس **۲** باید که قدر غایت از محل باشد
 بشرطی که معبودی ظاهر باشد که آن لالت برده ام
 عمل اتصال باقی حراج کند **۳** باید که وسط باشد
 در برج ثابت باشد از غویس که تا قبل باقی مانده
۴ باید که یازدهم که پست المال علت چنداگر بود
 اصلاح کند **۵** باید که خداوند یازدهم را بیاورد
 عاشر نظری باشد از حدود و هر دو بعد از آن مطلع
 ظاهر باشند **۶** باید که یازدهم یکدیگر کنند و مطلع
 و عاشر نیز ظاهر باشند که غایت کار بود **۷** باید که
 آتی و خداوند او بیکو عال باشند **۸** طری کو یه
 بهترین اعتبار و درین مبتدئ که قدر بعدی بود یا در
 اول کو و محل ظاهر تا رعیت رسته شوند از سیات
 او و اگر بعدی نکرد بهتر باشد در میت خوشدل باشند

و خدا باید کرد از قضا و ثانی و خدا از شش و صاحب
 عادی عز که در آن کار حقوق **فصل در بیان**
 مشروطات و شش است **۱** باید که وسط باشد
 اصلاح کند **۲** باید که عادی عز نیز بصلح بود تا در وتر
 ببقعه و رنده عقل او برتر گردد باشد **۳** باید که خداوند
 وسط الهما و وسط الهما باشد یا طریبی و وسط است
 از نو پس عالی باشد **۴** باید که خداوند شکر کرد و در
 طلب عمل میکند معبود باشد تا آخر وسط الهما و صاحب
۵ باید که قدر عاشر از نظر معبود است عالی باشند
 خصوصاً در او افرامه بکلم یا فرای گوید اگر خداوند است
 الهما و خداوند خانه قرابیح باشند در او افرامه و در
 دین ایضا و در عروب و فعل پسند و دانند آن
 پسندیده باشد **۶** باید که خداوند وسط الهما و صاحب
 آتی را باجم موافق باشد با اتصال یکدیگر یا یکدیگر آتی
 بهتر و در آن عمل باید دانست و این مسدود است

شرایطی که در باب طاعت است هر چه است که در این کتاب مذکور است
 باید که در مقتضای مقام و عقد و رات طاعت شرع باشد
قل و بعد حستن بعد از طاعت مشرب است
 و بعد پس طاعت که سابقا بعضی مذکور شد و عقدی از
 شروط حکومت و امارت است حستن که بعد از این چنانچه
 شروط طاعت فاضلوی و پوزست ۱ قرار بر وجه شریف
 باید که حستن ۲ قرار معارف زهره اختیار باید کرد و عقد
 باید کرد از نظر قرچین و با شتاب از تریج و تقابل
 و مقابله **قل و حستن** حستن بعد از طاعت و
 چهار دست ۱ باید که مشتری در طالع باشد یا در
 صاحب دوران قریب و شادی باید ۲ باید که ما
 بعد از حستن باشد ۳ باید که زهره و زوادی یا مشتری
 نکره ۴ باید که ثانی صلی باشد و صاحبش نیکو حال
 عقد و رات هم چهار دست ۱ نباید که ماه قمری انشا
 باشد که در آن کار هیچ ضرر نباشد ۲ نباید که ماه سی

از قرچین

از قرچین تا طریقه باشد یا در غیب بود که طالع بود ۳
 عقد که از آن طاعتی در طالع باشد که کار را نکند اگر چه
 ۴ نه و آنکه تیار شود ۵ نباید که در عقد از طالع حستن
 باشد که اگر در او در او اندازی رسد یا غیر مضمونی شود
قلب بین ملک و اکل در شروط طاعت و حستن ۱
 باید که طالع برای ثابت باشد خصوصاً ۲
 باید که قرقر حستن بود بستان کارن بعد حستن ۳ باید که
 عقد از طالع بیست ۴ بعد چنانچه و اگر عقد از طالع
 پسندد بعد بود بهتر ۵ باید که قرقر زایه انور بود ۶
 کار بر مراد شود ۷ باید که خداوند وسط السماء و خداوند
 ثانی را بهم مواضع باشد ۸ اگر قرقر مزاج نامر باشد بطور
 از جایگاه موافق پسندیده بود و عقد و رات وی است
 ۱ عقد باید کرد از نقصان بودن قرقر که تباری آورده
 ۲ نشاید که نخوس طالع و خداوند حستن باشد
 و صاحبش خداوند نامر باشد و درین اختیار صلاح

بآن کولب که این رنگ از سبوبات وی هست
 ملاحظه باید کرد و صاحب طالع خداوند اختیار اویست
 متصل دانند و اگر بجایی میرود تا شرایط باب حاجت
 جمع دارد و این نکته که ذکر رفت از کلیات الزامات
 کرده شود قایده بسیار وجه **تجربه عرض نامه ۱۱**
در طالع وی مشروطات وی چهارست ۱ باید که
 طالع اسد باشد ۲ باید که ماه در وسط السما باشد چنانچه
 یعود و اگر خداوند وسط السما پناه و اوی بود **۳** باید
 که قمر زایه الثوره و القعد باشد **۴** باید که قمر صاحب در
 یکوی پیوسته که و نیز صاحب خود محذورات وی خداوند
 اینها باشد که ذکر روشده **جمله یاد افق عرض کردن**
 مشروطات وی دواست ۱ باید که قمر در برج منتخب
 باشد الا بعدی ۲ باید که طالع و صاحب طالع قوی حال
 باشند محذورات وی در است ۳ باید که قمر در
 اسد و حشر بود ۴ باید که مقدار غنی نیست و حاصل

ایشان بعد از آن قله بکلیت و امارت نشین
اگر ابرست از خواص پادشاه و اگر یکست از خدام
بر بارت و ابرشت حکم حکمت و درین باب
ملاحظه باید کرد و در جماعه اولیست بر عمل او و در جماعه
بر عمل شتم و ثامن مغفرت و بند و قتال و طالع بر عقیقه
و سلطان و در زمین بر شدی که مقصد دوست و برنج
بر عیت او و دویم بر و پر او و سیم بر اعدای او و چهار
عشر بر اعدای کائنات و پادشاه از اعدای او و پنجم
بر اعدای کیش و نین و ده است و ششم بر عیبه و خدم او
و و از او و هفتم بر پستوران و نه کان پس نقصان او
بر حسب سود و نوبت پس مواضع ایشان و اقبال بعضی
از ایشان بعضی میاید کرد و فی الجمله آنچه درین باب شرط
کرده اند از غریبایات تازه است ۱ باید که طالع
برج ثابت باشد ۲ باید که موضع دویم برج ثابت و اگر
سفت بود آن کار را نیت می شود و اگر از حدین باشد

ولایت کند بر آنکه با او دیگر بود و بدیند یا کسی اشتریک
کند **۳** باید که خداوند عالم در محض قوی حال بود و نظر
بشخص غیر خود است **۴** باید که خداوند عاشر از خود پس
و در باشد **۵** باید که صاحب وسطا التما بعد از آن عالم
عشر تا فرود نظر پسندید **۶** باید که تکریم خداوند عالم
خویش کرده بدینستی **۷** باید که تکریم در غایت است
و تکریم عالم باشد و با او بود مبعود **۸** در اصلاح باز دهم
و خداوند اوستی مع با منمود تا مرا و شش یکی بر او
و فرج آسان است آورد **۹** بصلاح باید آورد
آنرا که از عالم بر دارد چون خداوند شرف دلیل عالم
اد بود در ذات او و خداوند دلیل صلاح و پسند
میست او باشد و خداوند درج دلیل حجاب و بر او
دی بود **۱۰** باید که رسم السعاده و خدا و شش نیز تکریم
حال میسند که آن دلیل نفع تمام بود **۱۱** باید که خدا
وسطا التما شرق باشد که آن دلیل قوت و زیاوتی جاده بود

۱۲

اگر خداوند عالم چنان بود است یا با ما
و دلیل متصل بود و زاید بود و در نور و دلیل آن باشد که
حق در آن حکومت باشد **۱** باید که خداوند عالم
بود است بعد از آن و در دهم کرد و تمام باستانی بدست
باید که خداوند عالم از دهم از نظر پسند و در بود
که آن دلالت بر اصابت رای کند **۲** نظر خداوند
ثانی بصاحب عالمی و شریکین سولت فرج و بسیار
آن بود و خداوند است و می ده است **۳** نشاید که صاحب
عالمی و شریکین بدیده است **۴** بر میزدار که خداوند
عالمی بیشتر کرد **۵** نشاید که تکریم در شریکین و شریکین
یا با تکریم و بدین و بدین که آن دلیل که شریکین و شریکین
باشد **۶** خداوند که او را که خداوند و او را که خداوند
عالمی چنان بود و در حق که خداوند عالم در دهم باشد که آن
دلیل پسند قید باشد **۷** آنرا که از اتصال صاحب
عالمی و صاحب عالمی و خداوند عالم که آن دلالت بود

غل کند ۶ نشاید که قدر در هر استیصال باشد که غل است
 و مشافعت بهیچ اید ۷ نشاید که خداوند قدر را
 باشد و خداوند طالع که آن دلیل بر است و
 فقرت ایشان باشد از اولی ۸ خداوند از بدون ما
 در عتد و خوصه ازین که آن دلیل بر حق باشد ۹ بجز
 از صاحب طالع از اول بهیچ یا بدون قدر و بهیچ
 که دلیل بر است بهیچ ۱۰ نشاید که در هر جا وسط
 السما باشد که بغایت ناپسندیده بود **قلو نظر کردن**
در کارها ۱۱ شروعات دی و است ۱ باید که
 قدر در خانه سعدی باشد ۲ باید که قدر در هر خانه ای سعدی
 که در صاحب نظر بود قدر در است دی هم دو است
 ۱ نشاید که قدر در اصل و ذنب و برج باشد ۳ خداوند
 از آنکه قدر در خانه یحسین باشد و ایشان بود **قلو نظر**
سلطان و نظر کردن ۴ شروعات دی و است
 ۱ باید که طالع باشد ۲ باید که قدر در قدر بود و در

است ۳ اگر اقیار کند یا کسی ضرورت میکند باید که قدر
 از این باشد و قدر در میان برج اول و مقابل باشد ۴
 باید که صاحب قدر متصل بود بهیچ ۵ باید که معود
 در طالع بهیچ باشد یا اثر طالع باشد و از این
 ۶ باید که خداوند طالع و قدری باشد یا در موضعی بود
 و قوی حال ۷ باید که صاحب طالع مستعمل باشد بر صاحب
 صاحب یا متصل باشد بهیچ ۸ باید که قدر از کوکبی قوی منفرد
 شده باشد و کوکبی ضعیف متصل بود ۹ باید که رسم السما
 در طالع باشد یا در وسط السما که قدر اقیار کند و در او
 قدر در است دی است که نشاید که ماه ناقص النور باشد
 و خداوند خانه بهیچ منور یا اگر کسی اقیار ضرورت میکند
 این حال مری باید داشت و خداوند طالع بود که حال معود
 تا تحت صاحب اختیار قوی باشد و در ضمن نظر به **قلو**
محاسبه و کلافه کردن ۱ شروعات دی و است
 ۱ باید که قدر در خانه طیار باشد یا نشاید تا غیر از هر دو

خانه زهر بود تا فطره ۲ باید که با و یکی از کلب
 که گیشم متصل بود از و یکی از کلب و اگر از کلب از و دن
 قدره خانه میخ که موجب نزاع و فتنه و طاعت باشد
فقط ابتدا اعمال دیوانی شرعاً و عقیبت
 ۱ باید که طالع وقت بر آید باشد و سپس ۲ باید
 که آفتاب و مشتری یا زهر طالع باشد یا در وسط آفتاب متصل
 باشد و خانه یا صاحب شرف خود یا بار یا صاحب شرف
 خود ۳ باید که قمری باشد از و سپس ۴ باید که ماه
 متصل به آفتاب یا مشتری از و آید ۵ باید که قمر
 اسیر و سپس باشد تا طالع از و طالع و اگر از کلب از و
 نخستین قمر که اندودن قدره و قرب وین مثل یکدیگر است
رست قمر اوقات و کار و دن این بی است بزرگ
 و بسیار فایده و حکما را درین باب تحقیق بسیار است
 فلاسف این باب را از سخنان جمالی شنیده و همیشه
 تا این دعوات در شواهد و کتب خویش نگارم استعمال کنند

و فی الجمله اگر شرعاً و رست سیم است ۱ چون
 حکما و این باشد که مسودترین که ایک مشتری و زهر ۱ اند
 چنین فرموده اند که در وقت و کار و دن باید که یکی از این
 سعد در طالع وقت باشد و دیگری در رابع تا ابتدا
 کار و عاقبت دی بوی بود و بعضی گفته اند سعدی در طالع
 باید و یکی در عاشره کار یا بر و او را بد و فتنه اند سعدی در
 رابع باید و یکی در رابع تا سعادت هر دو سرای حاصل کرد
 ۳ بر هر تقدیر این دو سعد باید که مشتری باشند و در
 حال از نظر نویسنده ضعیفی در کمال و حقیقت است
 سعد اگر مشتری باشد و سعد اصغر مغربی ۳ باید که قمر قوی
 باشد و متصل به وین ۴ و کار برای آخرت و طاعت
 خاطر و امانی است باید که قدره خانه مشتری باشد متصل
 زهر و این صورت تجویز است ۵ اگر و کار برای
 کارهای دنیا است و طلب مال باید که قدره خانه
 زهر باشد متصل مشتری و این معنی نیز تجویز است ۶ و کار

برای هر محلی که باشد باید که به متصل باشد به کواکب العرض
 و از وی مقبول بود چنانچه برای طلب ریاست و بزرگی
 باید که قریب باشد به متصل باشد به اتصال پسندیده و آفتاب
 نیک حال باشد و برای طلب علم حال طهارت و کشف
 علی بن ۷ باید که کواکب العرض صعود باشد ۸ باید
 که صعود و رفاه عرض جمع باشند ۹ باید که مشتری
 یار اریس بوده اگر در حاشیه بود اولی باشد ۱۰ باید که ماه
 منفرد بود از خدای طالع و متصل باشد مشتری منفرد
 از مشتری و متصل بکجه اندک طالع با اتصال محمود ۱۱ باید که
 صاحب وسط السماطر بود یا نه خویش ۱۲ باید که
 خدای طالع در وسط السما باشد ۱۳ باید که اورتا و از
 کوپس سالم باشند ۱۴ باید که صاحب طالع متصل
 باشد مشتری و اگر چه سه در اریس و بهتر بود ۱۵ اگر
 قمر رسیده بود و آفتاب در محل یا آفتاب در اسپه
 و قمر در محل بزرگی و دخت و انبستن ایک بود ۱۶ اگر

سوز

مشتری در خانه یا شرف خویش باشد و قمر به چرخ و از وی
 یا بزرگی وقت اجابت اجابت و بیشتر است که
 در خانه الحال سحاب شود ۱۷ اگر قمر در روت بود و در
 در سلطان و اجابت قبول به علی الخصوص در باطل شود
 ۱۸ برای طلب ساکن و بیعل باید که زحل در میزان و
 و قمر در قمر در میزان و زحل در ۱۹ برای اریس
 و اسپه کلا مخرج در محل باید و قمر رسیده ۲۰ برای طلب علم
 و کتب و اشغال دیوانی باید که عطارد در پانزدهم و جمعه
 پسندیده و قمر در پانزدهم سرطان یا در پانزدهم ثور یا
 عطارد یا در جوزا باید که قمر در برج شرف و آفتاب
 حمل رسیده باشد پس عطارد ۲۱ برای تقصای الحال و
 و طلب بشارت باید که قمر متصل باشد مشتری چنانکه قمر در سرطان
 باشد مشتری در ثور یا در سرطان باشد و قمر در ثور این
 مناسب است ۲۲ برای طلب حکمت و عظمت باید
 که قمر متصل باشد باقی بشرط قبول و اگر آفتاب در وسط

السحاب و تیر باشد **۲۴** برای کشته باید که آفتاب در
 نوزده درجه ثور بود **۲۵** برای جاد و جوت آفتاب
 در جوت باید و قدر پسر سلطان **۲۵** برای غنیمت
 و الفت زهره در بیت و شست در جوت باید و قدر
 در ثور یا پسر سلطان **۲۶** بشارت که طالع دعا کردن
 نوزده درجه پسر سلطان نصد تا صد در جمل عاشق بود که
 سر در جمل طالع و تا پست و یک در جمل برده سلفها
 اشد اولی باشد و باید که در نوزده پسر سلطان آغاز کند
 دعا کردن را و غرض و شمع کردن تا این وقت دعا
 برسد و چون وقت درجه اسد برای باید که دعا قطع کند
۲۷ کینه بیند جامع درین سبب است که ابو مشرکویه که
 چون خداوند طالع در اصل دلاوت یا در طالع تو جمع و
 اشد تا بعد از صاحب جامع یا بوقوع سعدی در
 طالع اصل یا توکل یا بوقوع سعدی یا بوقوع یا بوقوع
 طالع در خداوند جامع یا بوقوع سعدی یا بوقوع یا بوقوع

وقت اجابت دعاست **۲۸** خواهر ابو الجحش
 در کتاب ذخیره الحکمه کرده است که بهترین وقتی دعا را
 اینست که شتری در آپس محاسبه بود و مشتری رابع بود
 یا در سیر در اسب یا فی این زمانه یا در جاد و در اجابت
 دعا **۲۹** اعتقاد به و آنت که در بیت موسی علی
 نبینا و علیه السلام وقت اجابت آن وقت باشد که
 قرآن از این سبب از آن کرده و بعد می بود و بهترین سبب است
 آن در نیم ایشان که قدر در میزان شد و آفتاب در جمل
 این این سبب است در بیت و یک در جمل و میزان شد
۳۰ نصایح چنین گوید که وقتی که قدر در مشتری بر کرده
 بر آپس بود وقت اجابت دعاست **۳۱** ذخیره
 حکما و آن استجابت و جمع دعا یا آنت که طالع بیان
 اختیار کند مشتری در آپس مقارنه در وسطها باشد
 و زهره در نفیس طالع باشد یا مشتری در اسب در ربع
 زهره در رابع یا زهره در طالع که دلیل ابتدا است شتری

در راجع که اشاعت بعد از آنکه موضع هر دو سعد بود
و پنج پس از معادله مقدار و ترجیح ایشان ساقط باشد
و قریبین متصل اگر یکی ازین شده باشد باطل باشد و غیره
۳ شرط اعظم درین باب است که ملاحت کند الخفیة
و او گوئی است ثابت شمالی و قدر سیم بر مزاج زهره
و افضل و در تاریخ تالیف این کتاب که غرض ازین کتاب
پسند نشان و پسندیدن نمایان است موافق با دویم
شهریور ماه قدیم پسند ثمت و در همین نمایان بر دویم است
بمقتضای حساب پنج الفانی قدس سر جابر این که
حکمت جیت و هشت درجه و سی و دو دقیقه و این باب
تقریبی است اسپند او یگان رحمة الله در آنما را
آورد است که حکیم یعقوب بن اخی کند ی سال ساخت
مقصود و بر اوقات و عا در آنجا یاد کرده است که هرگاه
قر و عطار و متان کف الخفیة باشند هر آنکه و قسما
و عا باشد و هر عایی که اصلاح تن کند سحاب شود و اگر

اشاب بر پیوند و در حاجت تو انگری و شجاعت تو
سحاب کرده و اگر در حال پیکار بر پیوند و امید اجابت
و عا باشد و در غیر آن خیر سعادت یا بد اما اگر در حال
سحر پسند و عا در یکس هم و در حاجت و در پیش
فیض و پیوند و در بعضی از او نیست که منکس مکر و در
دای و اگر خلاف متناهی است و حاصل میگرداند و در
الطریقت و در حاکم حسین بن زید العلوی که بیلدا
قطر مبتلا بوده است با پیست عا پرده نشسته و پیوند و عا
فارغ نشسته و چون که غرض در اطراف شهر مدینه است
موضعه گردیده و اگر اختیار و عا گردنی و عا ای ایشان
منکس نمیشد و چون مشغول پیوند و عا کنند و
فهرت و اینند بر عالم غریبانه اگر در پیوند و عا
مال خود پسند و عا سحاب ته و اما پیوند و عا در حال
زیاده شود از غرضشان کند و اگر مرغ مقام در دست
بر آنکه دای در اوقات و در عا غلبه عالم است اما عا

چون استجاب کرده و دین باب در امر طاعت است از خود
 و افزونها ایستانت جویند آنگاه سخن برساند
۳۳ اگر وقتی اجتماع بزرگ باشد در وقت کفالت
 عظیم و حتی بود استجاب و عماراد هر کس که با صاحب
 برین درجه بود هم وقت دعا کردن بود علی الخصوص که
 زهره و عطارد بودند و اگر کفالت اند زحل و مریخ نشد
۳۴ اگر عطارد و بار اسپس در موضع مقارن کردن
 وقت هر که در درج است و اقتران عطارد و مشتری
 همین کلمه دارد **۳۵** اگر اسپس این کوکب است
 مقارن شود هم وقت اجابت دعا بود **۳۶** اگر
 زحل مشتری این کوکب قرار کنند و حتی که اسپس
 در جدی باشد بسیار پسندیده است **۳۷** برای دعا
 زوال خوف و بخت میثاق که زحل مقارن کفالت خفیب باشد
 انباشتی که شمس در جوشم باشد **۳۸** اگر ماه قمر
 خانه خود بود و حاجت زد و در برابر خود است و

چدرت **۱** نشاید که قمر متصل باشد باجمام و شعل
 نویسن از عداوت **۲** اقتران کند از رحمت و
 اقتران سعدین مکر رحمت مشتری که در اسپس باشد
۳ قدر کند از مقارنه و مقابله زهره و زحل اگر کف
 الخفیب که نماید و ندید **۴** نشاید که زحل امیر باشد
 باشد بر در کف الخفیب که زحل از **۵** **حاجت**
خراسان از م ک مشروطات وی می
 چنت **۱** باید که برج ثابت باشد خصوصاً اسپس
 اگر حاجت از سلطان خواهد بود برج ذوجین بزرگوار
 داشته اند **۲** باید که قدر برج ثابت باشد یا
 ذوجین **۳** باید که متصل باشد به **۴** باید که
 صاحب طالع مبعود چون **۵** باید که زایه بود و زود
 و عدد صاحب **۶** باید که ماه و طالع بود و گفته اند
 اگر در ثور بود یا در سلطه السامتر بود **۷** باید که ماه شمایل
 صاعد باشد **۸** باید که صاحب طالع مقبول بود و از صاحب

عاشر ۴ باید که صاحب طالع بطالع نظر خود بدو ۱۰
 اگر عاقل و دانا پست خود بود حاجت بیشتر آید
 و زود تر و اگر دانا ۱۱ باید که قدر معده می تقصیر بود که آن
 سعدیستیم باشد و زاید و سیر تا که برادر برای ۱۲
 باید که با صاحب طالع بود یا مقصود ۱۳ باید که
 در آنجا خود نکند از عاقله یا بایل او تکه که آن بایل
 رو شدن حاجت بود ۱۴ باید که ماه بانی شش زود
 نظر خود اندیزین برین طالع دلالت کند
 بر رو شدن حاجت و برادر رسیدن ۱۵ باید که
 هم الرجا در موضع نیکو افتد از طالع و در عاقله می شود
 اولی بود ۱۶ باید که صاحب طالع حاصل بگوئی بود که
 دلیل آن ترک باشد که محتاج آید است چنانچه سلطان
 بخش و زار و مشتری و علی بن ایتا پس ۱۷ باید
 که سم العاقله در عاقله باشد ۱۸ باید که سعدی از
 پست الرجا بود و مشتری اولی ۱۹ باید که میان صاحب

طالع

طالع و صاحب یازده هم را قبول انتقال باشد بود
 ۲۰ باید که صاحب طالع بفرموده تا خود بود آن
 مرضی نیکو بود و تکه برادر برای ۲۱ اگر این
 حاجت خود بپسند بفرموده و شش باشد عاقله
 مطلوب است و انتقال و صاحب طالع عاقله شش بود
 ۲۲ باید که صاحب طالع و عاقله شش که دلیل مقصد می شود
 بدستند ۲۳ باید که صاحب طالع و عاقله شش
 بنظر بپسندیده تا حاجت رو گردد به گوش ۲۴ باید
 که گوئی که قرآن و معرفت شود مال گوئی که قرآن بپسندید
 نظر ثقیل داشته باشد تا آن مراد بزرده می شود
 بر آید و نظر ثقیل پس قرآن ثقیل بوده در نظر تریج
 و مقابل اگر چه حاجت بر آید اما ثقیل بود و ۲۵ اگر
 قدر طالع یا ثانی عاقله تریج سعدی در عاقله بود
 حاجت بزرده می بر آید و در عاقله ویران شود ۲۶
 اگر غلب عمل میکند باید که در وقت اجتماع سعدی طالع

و نیز دیکت پستمال در سابع تا کما بر او باشد **۳۸** تا
 که صاحب طالع خارج صاحب سابع باشد **۳۹** و اگر
 صاحب حاجت که کوب الوض است معبود بود
۴۰ باید که اولاد در بر وی چستیم الطلوع باشد
 که آن دلیل فقر و مراد بود **۴۱** باید که آفتاب و زهره
 باشند که آن دلیل فقر مراد باشد **۴۲** باید که
 اشقی غریب ماه معدی بود و اشقی غریب آن معده باشد تا
 آن حاجت در ساعت رد شود **۴۳** باید که کوب
 حاجت در ساعت کوب حد بود اعطای معبود
۴۴ باید که صاحب ساعت دره مطالب باشد
 که آن دلیل دور شدن است **۴۵** باید که از ثوابت آنها
 که بر میزان مرغ و زهره اند و یکی از او تاد باشد
 یا با عده یا سیم العاده و در حد و والی طالع یا عاشر یا
 در حد و معبود باشد که آن معبود ایشان ناظر باشد
 که آن دلالت بر حصول امر و مقصود کند بر سبب کونین و حی

فقر

و نیز در است و بی سخت **۱** نشاید که ماه در مقابل
 طالع باشد **۲** مردانچه که قطار و صغیف در مقابل
 متصل در محل که این پس مرد و شود **۳** حد کند که
 قرص در محلی باشد که آن دلیل مشقت و عذاب باشد
۴ بر سر و از مقوله فقر از تاد او تاد خانه خود که آن
 دلالت کند بر دشواری کار و توقیف مهم **۵** مذکر
 از جهت صاحب طالع که هم ساخته گردد **۶** حد کند
 از آنکه دلیل صاحب رابع باشد یا همگیس که دلیل
 تأخیر حاجت بود **۷** کله ایان درین باب نخی از
 دلانیت که چون آفتاب در میزان بود و قمری
 متصل مقصود از یاد شایان حاصل کرد و در محل در محل
 رؤسا و شتری در جدی از خفا و زهره در سبل ازین
 و عطارد در حوت از دجیران و مریخ در سرطان از تاد
 و قمری که این کواکب درین خانه باشند که به طاعت
 و قربان متصل باشد و لیلیت بر دروا شدن حاجت

و در تعریف مانند مقصود و دشواری صحت تعریف

فصل دوم در تعریف و عقد موافقه

درین باب اول مبادی و حدود و در میان بروج
سیاید شناخت و در آن مفصل در رساله موافقه
نقل نموده پس در طالع اگر در معلوم بود و ملاحظه
نمود که آن مساوت میان ایشان در وجود یافته و اگر
طالع هر دو نه اند یا در طالع هر دو میان کواکب و بروج
معاداتی باشد حال وضع کواکب بتوئی سازد که موجب
موافقتی باشد درین باب اقیاط تمام نماید و آنچه
قانون اختیار است کوشش اردو علی الاجال شود علی
که درین باب گفته اند فرموده است **۱** باید که قمر و بروج
ثابت بود و بهتر از حد ثوابت بجست باشد و دیگر آنکه
خانه زهره است و زهره و کواکب در بستی و دیگر آنکه
شرف قمر است **۲** باید که قمر متصل باشد به زهره و بروج
مردت و اگر از خانه مشتری مشتری یونزد و اتصال پسندید

بشرطی که مشتری نیکو حال باشد و اگر میرشد و قمر در موضعی

باشد که زهره در آن فعلی داشته باشد **۳** باید که ماه

برخی باشد از نو پسین قوی عالی بود **۴** هم از طالع هر دو

معلوم باشد باید که عقد از هر دو طالع را چندین نظر نمود و

۵ اگر عقد از طالع هر یک را یکدوازده یا در هم آید

کواکب و بروج را که از هر دو بهتر بود و در طالع قبول و اشتهار

همین یعنی رعایت باید کرد **۶** اگر ماه در بروج زهره

کند از طالع اصل ایشان یا طالع وقت خانه زهره کند

از طالع اصل و قبول بسیار پسندیده بود **۷** اگر عرض

ازین مساوت کسب مال باشد باید که رسم سعاده در

طالع بود یا وسط الما یا از دهم **۸** اگر مقصود ازین

در بستی عمل بود باید که قمر در وسط الما باشد از طالع اصل

مقبول زنده او نه خانه او که صاحب ماست باشد و اگر

ماستر اصل دست نه در طالع قبول و اشتهار بود و اگر

اشتهار میرشد و در طالع مستیار نمند **۹** اگر اربع درستی

بجست تمام است باشد باید که قدر سابع اصل با قبول
 اختیار شده و از نحو پس آنکه دارند ۱۰ اگر بجست
 جت اطلاق وضع بود باید که قدر او در سابع اصل
 اختیار نشده و از نحو پس آنکه دارند ۱۱ اگر بجست
 بجست یافتن به ای باشد یا برای صلت و عطا یا با
 در قدر خانه پنج بود از اصل قبول اختیار هر که ام که
 موافق باشد ۱۲ اگر این مصادقت بجست علم دین و
 باید که قدر در خم بود ازین طالع باشد که یاد کردیم ۱۳ اگر
 دو پستی بجست ایستد یا مال که از عمل به بر پسته
 قدر یا زده هم باید ازین طالعها متصل به بود ۱۴ یک
 طالع که در مصادقت او که ام طایفه است قرار
 برج کوکبی باید که بجست از سنو است دی باشد و
 قرص صاحب این برج پسته شلا اگر خواهند که با طالع
 دو پستی کنند باید که قدر یکی از آنها شتری باشد و دیگری
 در پسر طالع یا دیگری از طالعهای خود قوی عالی باشد

برین قیاس ۱۵ باید که طالع برج مستقیم القوس
 بود تا آن دو پستی ایستد بود ۱۶ باید که طالع
 زهره باشد و از هر دو پستی مستقیم القوس بود یکی از طالع خود
 ۱۷ باید که صاحب طالعی مشرب طالع نامزد باشد
 یا بصاحبش پسته یا در طالع بود ۱۸ باید که رسم طالع
 قوی عالی بود و بجست او نه یا زده و هم اگر نامزد در غایت
 نیکی باشد ۱۹ باید که رسم طالع باشد و المهر در موضع نیکی
 باشد او نه و در شش متصل بصاحب طالع به بود
 محذورات دی در پست ۱ نشاید که طالع را بریم
 باشد که ماه را با طالع یا طالع را بجست که چه آن است
 برج و طالع کشیدن از جت دو پستان ۲
 نشاید که قدر او نامد بخین باشد که آن کار هم نرشد
 و اگر رسد فایده ندارد **فصل پنجم** در پستی و پسته
 دی شاذ است ۱ باید که طالع برج دو پستی باشد
 و حوت را در برین باب منع کرده اند ۲ باید که موضع

۵۰ میانی از بروج محدوده باشد ۳۰ باید که خداوند بفرستد که
 دلیل صید است مغربی باشد و یطی الیروزه ایة النور
 صحرای مایل لوتة تازه و دست آید ۲۰ باید که
 عطارد از مایل آفتاب بطلع کرد و اگر متحد باشد
 برتر آن حالات بر صیفی صید کند ۵۰ باید که
 قمر مغرب باشد از مریخ و مریخ مساعد در جایگاهی تنگ
 در طالع ۶۰ چون مریخ در دوتای سابع جای تنگ بود
 ۷۰ باید که قمر نکال باشد و اگر قمر وقت پروت قمر
 بصید نموی پس بدالات کند بر آنکه گزنی بصاب
 اختیار رسد و اگر قمر از مریخ بر آن رخ ضعیف تر
 باشد و از نظر مریخ که مروت باشد باکی نیست ۸۰
 که قمر بطار و مروت قمری نمود کند تازه و مقصود رسیده
 ۴۰ باید که قمر در مایل و قمر باشد نه در دوتای مروت
 او در دوتای قمر صید باشد و در مایل مریخ
 در ۱۰ باشد ۱۰ باید که ماه زایه النور بعد باشد

۱۱ باید که خداوند غنای قمر و مریخ و مریخ صید
 آسان بود ۱۲ اگر شکار که دست باید که ماه
 در حمل یا در مثلاً است او باشد و خداوند طالع در
 خشت ۳۰ اگر صید صحرا را باید کرد و باید که ماه در
 ثور و مثلاً است او بود تا یک شود ۱۴ باید که زهره
 و ماه صلیح الحال باشند بی قصد مریخ که آن حالات
 کند بر آنکه صید در صید مریخ شود ۱۵ صاحب کنیز
 گوید در اختیار صید باید که مریخ و صاحب پست قمر قوی
 حال باشند که آن رکنی بزرگست درین باب ۱۶
 در اختیار طبری گوید که بهترین مریخ در اختیار است
 صید است که مریخی در طالع و مریخ در مریخ و در مریخ
 مریخ از طالع و از مریخ مریخ و در مریخ مریخ و در مریخ
 از او که قمر متقل که آن کار بر او باید و در آن
 صید کردن شایسته نماید و میان آن مملکت و مریخ
 باشند و بچگونگی مریخ ترسد و در است و می شست

نشد که قوت غایب باشد
و اگر قوت غایب باشد

۱ نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد از طالع
که ولادت کند بر باشد ن صید پس از گرفتن ۳
نباید که قدر در برج منقلب بود از خداوند بیت خود
ساقط که هیچ چیز در دنیا به ۳ نشاید که گوید زحل
باشد که از آن چه به ۴ نشاید که گوید که قدر به
متصل است در وقت باشد که صید بخت کرد و پیر
رود و وقت که ساقط باشد که آن نیز ولادت بر گرفتن
صید کند و آنکه فواید ب کشته شد در مشروطات
محدودات باید که در مطلق بودن رفتن مشکاک را
کند و باز هر نوع مشکاک را عیبه و شرعی نیست که
آن نیز مرعی باید داشت چنانکه یاد کرده میشود **قد**
صید مرغان که در مشروطات وی پذیرده است
۱ باید که ماه در برج هوایی باشد ۲ باید که ستر
لوط و متصل نشد ۳ باید که عطارد قوی حال باشد
و از قدر قبول تا بر صید نکند یا به ۴ اگر صید مرغان

بدر

آبی است باید که ماه نامور بود و از برج بادی بگوئی که در
برج آبی باشد ۵ باید که صاحب طالع در برج آبی
و بادی نامور کند و نه خانه بگویش ۶ اگر صید چرخ
و شاهی میکند باید که طالع و جای ماه میزان باشد و قدر نیز
یا عطارد پنهان ۷ اگر صید باز باشد باید که قدر در برج
هوایی باشد و بطنین پنهان ۸ اگر صید بقیاب بود
جای قمر و یاقوت پس تر باشد یعنی که مرغ متصل باشد
از شیش یا قه یس ۹ باید که ماه در ماه شب
مسعود و اگر در طالع بود دلیل آسانی بسیار بود ۱۰ اگر
مشمی و طالع بود بهتر باشد و فایده تمام چای ۱۱
باید که زحل از طالع ساقط باشد و بدون مرغ در سراج
نیکت ۱۲ باید که زهره در رتبه باشد یا در مایه
قصه حاد می عشر ۱۳ اگر خواهر که باز باشد باید که قدر
و لو باشد متصل مرغ و مرغ در مقرب تا نیکت ۱۴
باید که گوئی که با متصل باشد و در مایل لوت باشد ۱۵ آ

که قمر برده و عطارد متصل و انبرج جای هوایی تا مرزهای
 خورشید را شاید چون کبک و خورشید در راج است
 اشد و مخدو است و بی پشت ۱ کشاید که ماه آن
 خداند جان خود مایه باشد یا نحو پس دفعه بعد برجل
 ۲ اگر قمر در جای هوایی باشد و دلیل بر برگردن
 صید چیست و در دست افتادن مرغی که نشان خور
 چون بوم و زغنه و مانند آن ۳ اگر ماه بعد از صید
 راج متصل باشد بر صید فخر باشد ۴ بنایه که ماه
 در صید باشد و در وسط السماء و مرغ خوش پس زحل از آن
 آن لالت کند که مرغ باز نیاید ۵ خد کند از برون
 مرغ در وسط السماء که آن دلالت کند بر تفرقه مرغانی
 و در افتادن از شکار که ماه **قه صید بیام و سیاه**
 مشروط است و بی است ۱ بنایه که ماه در راج است
 باشد ۲ بنایه که قمر متصل باشد در تثلیث یا تریس
 زیرا که این دلیل قوت این جانور بود که بر صید کند

باشد

۳ بنایه که در راج غشی بود و مرغ اولی نیراله و سیاه
 دلیل قلی و نه زلفت است ۴ بنایه که ماه ناطق باشد
 بعدی که آن صید در طالع باشد ۵ اگر صید جانور
 یکجمله که کم از ده چون میش و شتر بنایه که ماه در طالع
 بود متصل باشد و در هر دو شتم ناطق بنایه که صید جانور
 یکجمله که کم از ده و در هر دو شتم ناطق بنایه که صید جانور
 که از مرغ متقبل بود و بی این برده و در طالع باشد
 قمر او بر این بر تریس تره قی از قمر آن وقت باشد
 که طالع بر منقلب باشد و قمر شتر در طالع باشد
 و قمر متقن برده و در طالع یا در تریس که در شتر
 ۶ چون یوزا کشاید بنایه که قمر در راج باشد متصل
 بر مرغ و مرغ و در طالع یا در تریس که در طالع
 سما چون ملک و فخر باشد بنایه که قمر در راج باشد
 متصل مرغی که آن دلالت کند بر آن صید از راج ۷
 اگر قمر سیاه و در راج شیر و یکجمله و در راج

ترسان باشد باید که اتصال قمر بعدی باشد و در طالع نر
 سعه ای باشد و مریخ در طالع نبوده و در سیس و تیر نشاید
 زیرا که اگر چنین بود در آن کار یعنی بده و بستان
 وی چارست **۱** نشاید که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب باشد
 که آن سید مذکر کند و اگر مذکر کند و یا دست از عقب
 خطا کند یا از شکم زخم رسد **۲** نشاید که زحل در ساج
 بود از برای اندر زحل دلیل قدر و جلاست و چون
 ساج باشد اگر چه صید اجزاست رسد اما فرار کند و آن
 دست برده **۳** بوقت فجر گرفتن نشاید که قمر در ثور
 بود خاصه که آن بقرانهای پیشه و در چاه افتد و اگر
 قمر بعدی بود در میان خاشاک پنهان شود **۴** اگر
 قمر پسین در دین باشد که طالع وقت عمل باشد یا سوس
 و نحس پس در مریخ که هم باشد که در مکان سلفه که اند
 و صید کند و اگر جویح سازند **قمر سیاه** در یکران
 مشروطات وی شست **۱** باید که طالع برج ذو جدرین

باشد و گمشده را جزا را بجزا داشته و بعضی وقت
 کرده و داشته اند **۲** باید که جالی ماه برج آبی باشد
۳ باید که صاحب طالع در برج آبی باشد علم باید که
 ماه برزخ و جوزا و عقرب یا او باشد که سید ای بزرگ
 بدست آید **۴** باید که دالی باشد عقارب و رب
 ساعت صید برزخ و ماه عقارب باشد **۵** باید که زهر
 و قمر قوی حال باشد آن صید نشاید از برای و عرب
 زیاد و گد و صید بسیار بدست آید **۶** بهتر آن
 که قمر پسین طالع فصل ششتری و شتری و زخمهای
 مریخ بدست آید آن در میزان و مغزی باشد تا صید بزرگ بدست
 آید که اگر مشرقی بود صید فرود **۸** اگر قمر برزخ و عقارب
 سوس فصل شد و ششتری بدیشان ظاهر بود و در برج آبی
 دلیل علامتی می داد بسیار در شش صید باشد و در آ
 وی چشت **۱** نشاید که زهر یا مریخ مقارن بود که صید
 بود و کم بدست آید **۲** نشاید که قمر خالی اسیر باشد **۳**

باشد بهتر بود و اقتران باید کرد از ترجیح و مقابله بین
 با قمر و نظر تلیث و تدیس میان باشد و البته قمر را
 بعد و پس بعد باید کرد تا صلح با تمام رسد و در مقابل
 شرط صلح با تمام رسید اصلح الله حالها و انتم بالخیر
 حال و انج بالعادة اما ان الله سید الما و
 و المقصد فی المطالب **فامت** در بیان اختیار
 متفرقه و این فائمه شتمیل است فصل **اول**
 در اختیارات با تعالی قمر با کواکب در بروج و قبل از
 شروع که علیم فاضل فائق احمد بن محمد بن عبد الحلیل سجی
 روح الله روح مراتب اختیارات را بر سینه و جگر
 کرده اند شش و جد در طرف سعادت و شش و جد در
 طرف نحست و یکی در وسط اما آن شش و جد در طرف
 سعادت **اول** بعد و آن نیکو بود برای جمع امور و سنا
 باشد همه اختیارات **۲** مختار و آن شایسته بود از برای
 بعضی کارها و در بعضی **۳** محمود و آن فرد تر از مختار بود

۴ جید و آن در سعادت نازک تر از محمود بود و **صلح**
 و آن فرد تر از جید باشد **۵** فانی که در انوقت و غنت
 باشد و این مرتبه ادنی مراتب سعادت است اما آن
شش و جد که در طرف نحست **۶** نحس و آن عام
 بود در جمع کارها **۷** محمود و آن خاص و بعضی و در بعضی
۸ مذموم و آن وقتی باشد که در امیلید غیر از
۹ مذموم و آن از مذموم فرد تر باشد **۱۰** فاسد
 و آن در نحست از مذموم نازک تر بود **۱۱** لا باس
 و آن وقتی بود که در و از مذموم تر پس اما آن **۱۲** وسط
 در و نیم مذموم باشد و نه امید خیر

و صورت مراتب اینست
 تحریراتی شریف و جلیل
 کتبه الفی محمد بن محمد
 جادی

